



شب پیم

مجموعه اشعار درباره مدایح، فضایل و مراثی
حضرت علی اکبر علیه السلام

جلد سوم

گردآورنده
سید علی اکبر صداقت

شبه پيمبر

مجموعه اشعار درباره

مدايح، فضائل و مراثي

حضرت علي اكبر (ع)

(جلد سوم)

گردآورنده: استاد سيد علي اكبر صداقت (ره)

با تصحيح: فاطمه زين العابدين پور

فهرست

۲۵.....	روز جوان	۷.....	مقدمه
۲۶.....	به عالم درس دادی	۸.....	شهادت علی اکبر (ع)
۲۹.....	تمامی هفت آسمان را	۸.....	عصای پیری بابا
۲۹.....	تجلای جمال علی اکبر	۹.....	جگر می ماند
۳۰.....	شعر اهل بیت	۹.....	ارین ارین
۳۲.....	قامت محشر	۱۰.....	تو صبح امیددی
۳۳.....	جمال دلجو	۱۱.....	جلال فاطمی (دو دمه)
۳۴.....	ألشجرة المبارکه	۱۱.....	اسیر پاییزی
۳۴.....	ألکامل	۱۳.....	مناقب آل اُبی طالب
۳۶.....	ماه تابان پدر	۱۴.....	همه هست منی (دو دمه)
۴۱.....	الگوی جوان	۱۴.....	سوگواری شب هشتم
۴۱.....	ای جانم	۱۵.....	شیر لشگر (دو دمه)
۴۱.....	شهره به دست بوسی پدر	۱۵.....	پلک اکبر
۴۳.....	خود مهتاب توئی	۱۵.....	هزاران آه!
۴۵.....	مثیر الاحزان	۱۶.....	مثله شده
۴۶.....	الجوهرة فی نسب النبی وأصحابه العشرة	۱۶.....	بدون تو
۴۷.....	نام زیبای علی	۱۷.....	سر جوانش را
۴۹.....	در سرمدی	۱۷.....	تولای کسی مثل علی
۵۰.....	لیلای داغ دیده	۱۹.....	ابروانت
۵۰.....	پهلوی تو	۱۹.....	از پیمبر کمتر نیست
۵۱.....	عزت جاوید ما	۲۰.....	سخن دلربای عشق
۵۱.....	شیرازة ام الکتاب	۲۱.....	بهشت گمشده هر فرشته
۵۲.....	خدا به خانه ارباب، کوثر اعطا کرد	۲۳.....	ألمنتظم
۵۴.....	گریه بلند	۲۳.....	ألسرائر

- مطالب السؤل ۵۵
- أحداثك الوردیه ۵۵
- آینه کوثر ۵۶
- گلت از چشم ثارالله دل برد ۵۶
- یوسف ندیده‌ها ترنج دل بیارند ۵۸
- در خانه خون خدا آمد خدا را مظهری ۶۰
- معنی شق القمر ابروی او ۶۲
- یوسفی از مصر ۶۳
- تذکره الخواص ۶۴
- یک بهشت روح و ریحان ۶۵
- آفتاب سرخ عاشورا ۶۸
- یوسف یوسف زهرا ۷۰
- جاری‌ترین رود ۷۱
- کفایة الطالب ۷۴
- بغیة الطلب ۷۴
- شعاع الله اکبر ۷۵
- حضرت دلبر ۷۷
- آئینه داور ۷۷
- ز حرم اکبر رفت ۷۸
- گلی پرپر ۷۹
- جان پدر ۸۰
- احمد مرسل ۸۰
- آیه‌های ریخته ۸۱
- صدای یا ابتای تو ۸۲
- لهوف ۸۳
- داغ مرگ پسر ۸۵
- مرتضی خصایل و احمد شمایل ۸۵
- گوهر حلقه انگشتر خاتم ۸۶
- هر نیم قدم می‌ریزی ۸۷
- ای باورم ۸۷
- در بر لیلا ببینمت ۸۸
- سرو سرفراز ۸۸
- ریاض حسین ۸۹
- قطره خون از کفنت می‌ریزد ۹۰
- پر از خون علی اکبر ۹۰
- علی و اکبر شد ۹۱
- رحل دو دستم ۹۲
- طاووس خیمه ۹۲
- عقیق یمنت ۹۳
- ألدّر النظیم ۹۴
- تمام جگرم ۹۵
- از همه آینه‌ها پیش‌ترینی ۹۵
- فروغ چشم حسین ۹۶
- دسترنج همه عمرم ۹۷
- قرص قمر ۹۷
- زخم قدیمی ۹۸
- شروع سوره مریم ۹۹
- صدای دلبر ۹۹
- شعله شمع ۱۰۰
- اسماعیل من ۱۰۱
- چاک‌ترین جسم ۱۰۲
- صعود و نزول ۱۰۳

جوانی پیمبر	۱۲۸	ز دل نرود گرچه از نظر برود	۱۰۶
مادرش لیلا	۱۳۰	رفتن پیغمبرها	۱۰۶
روح و ریحانم	۱۳۰	لب اذان گوی من	۱۰۸
ذبح اکبرم	۱۳۱	کامل بهائی	۱۰۹
جمال مصطفی	۱۳۲	تاریخ المختصر الدّول	۱۰۹
نور دل حیدر	۱۳۳	شر ناله	۱۱۰
گل پریرم	۱۳۴	جلوه‌های طاووسی	۱۱۰
جوان لیلا	۱۳۴	گم می‌کنم	۱۱۲
کشف الغمه	۱۳۶	من هنوز یک نفرم	۱۱۳
عزیز دل زهرا	۱۳۷	چقدر تنت مختصر شده!	۱۱۳
اکبر به خون شناور	۱۳۹	ستارهٔ سحرم	۱۱۴
سرو در خون تپیده	۱۴۰	هبوط بهشت پدر	۱۱۵
بابات شهید شده	۱۴۱	حریف گریه زهرا	۱۱۶
راهم بدی	۱۴۳	عطر پیمبر	۱۱۶
کرب و بلا	۱۴۵	آهسته آهسته	۱۱۷
غم مرگ	۱۴۶	روضه مادر	۱۱۷
اولادنا اکبادنا	۱۴۷	سرو صنوبر	۱۱۸
اذان حسین	۱۴۷	قلزم	۱۱۸
ای وای	۱۴۸	چه کنم؟	۱۲۱
ذخائر العقبی	۱۵۰	سخنی گو	۱۲۱
مناقب آل محمد	۱۵۰	مبر را تماشا کن	۱۲۲
میری از پیشم آروم آروم	۱۵۰	ماهتاب	۱۲۴
دود بکنید اسپند	۱۵۳	ابروهای زیبای علی اکبر	۱۲۵
جوونی و وقت رفتنت نیست	۱۵۴	صدای گریه من	۱۲۶
به ذکری بسنده کن	۱۵۶	علی علی اکبر من	۱۲۶
بضعة النبی	۱۵۶	پراز علی اکبرت	۱۲۷

١٧٧.....	تاريخ المختصر الدول	١٥٨.....	خاک عالم سر دنيا
١٧٨.....	كشف الغمة فى معرفة الأئمة	١٦٠.....	على جانم على
١٧٨.....	ذخائر العقبى	١٦١.....	حيدر كشتن
١٧٨.....	مناقب آل محمد	١٦١.....	شبيهه تسبيح پاشيدى
		١٦٢.....	گل ليلا
		١٦٣.....	واى على اكبر من
		١٦٤.....	السلام على سيدنا المظلوم
		١٦٥.....	نور چشمم
		١٦٦.....	غارت قامت او
		١٦٨.....	شهزاده
		١٦٩.....	فهرست منابع اينترنتى
		١٧٠.....	متن عربى مقاتل
		١٧٠.....	مناقب آل أبى طالب
		١٧٠.....	المنتظم فى تاريخ الأمم والملوك
		١٧١.....	السرائر
		١٧٢.....	الشجرة المباركة فى أنساب الطالبية
		١٧٢.....	الكامل فى التاريخ
		١٧٣.....	مثير الأحزان
		١٧٤.....	الجوهرة فى نسب النبى وأصحابه العشرة
		١٧٤.....	مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول (ع)
		١٧٤.....	الحدائق الوردية فى مناقب الأئمة الزيدية
		١٧٥.....	تذكرة الخواص
		١٧٥.....	كفاية الطالب
		١٧٥.....	بغية الطلب فى تاريخ حلب
		١٧٦.....	اللاهوف فى قتلى الطفوف
		١٧٧.....	الدر النظيم

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با درود و سلام کامل و تامّ بر یوسف آل محمد (ص) حضرت علی اکبر (ع).

همان گونه که آیت‌الحق مرحوم آیت‌الله کشمیری (ره) علاقه وافری به یوسف آل عبا، حضرت شاهزاده علی اکبر (ع) داشتند، شاگرد ایشان عالم ربّانی، استاد سیّد علی اکبر صداقت (ره) نیز به آن جناب عشق می‌ورزیدند.

با توجه به عنایات خاصه حضرت علی اکبر (ع) به استاد سیّد علی اکبر صداقت (ره)، یکی از آرزوهای دیرینه این عارف بالله تألیف کتابی در خصوص مراثی، مدایح و فضائل آن جناب بود که این خواسته به صورت تألیف مقتل علی اکبر (ع) (اولین مقتل مستند حضرت علی اکبر (ع) تا سال ۷۰۰ هجری قمری) و گردآوری اشعار شاعران با عنوان شبه پیامبر مجلّدات ۱ و ۲ تحقّق یافت، ولی با رحلت ایشان به دیار باقی جلد سوم به طبع نرسید.

لذا شاگردان و دوستان استاد درصدد برآمدند تا با استفاده از مخطوطات و تحقیقات ایشان نگارش جلد سوم کتاب شبه پیمبر را به پایان برسانند.

منابع مورد استفاده در نگاشته حاضر، نرم افزارها و پایگاه‌های اینترنتی بوده به گونه‌ای که نام شاعران را قید کرده و از دخل و تصرف در اشعار پرهیز نمودیم.

آدرس منابع در انتهای کتاب نیز درج گردیده است تا ان شاءالله ارزش شعر شاعران و دست‌اندرکاران فرهنگ عاشورایی، مورد نظر حق و خلق قرار گیرد.

از خداوند متعال برای همه شاعران که برای شبه المصطفی شعر گفتند و ترویج کنندگان این مطالب در سایت‌ها، کتاب‌ها و همچنین تمام شاگردان و دوستانی که در طبع این مجموعه تلاش کردند اجر جزیل و برای خوانندگان ازدیاد ولایت و محبّت حضرتش را خواستارم.

مصحّح: فاطمه زین العابدین پور
خرداد ۱۴۰۱ (ه. ش)

شهادت علی اکبر (ع)

ای اذان‌گوی حرم شبه پیمبر چه کنم
 قدرتی نیست به زانو که قدم بردارم
 زنده شد در نظرم یاد مدینه، اکبر
 غیرممکن شده تا بوسه بگیرم از تو
 لحظه جمع تو یک جمع به من خندیدند
 زنده زنده بدنت را همه کردند علی
 نیمی از جسم تو را روی عبا چیدم من
 تو بگو با غمت ای لاله پرپر چه کنم
 شد زمین خوردنم امروز چو حیدر چه کنم
 شده پهلوی تو چون پهلوی مادر چه کنم
 بس که پاشیده شده جسم تو اکبر چه کنم
 با تن ریخته‌ات در بر لشکر چه کنم
 بیم دارم که بریده بشود سر چه کنم
 سر مقراض کمی مانده ز پیکر چه کنم

شاعر: محمود اسدی

عصای پیری بابا

گفتم عصای پیری بابا شوی نشد
 من آدمم که باز هم آغوش هم شویم
 کارت دگر ز مرهم و دارو گذشته است
 با دست خویش لخته خون از دهان تو
 برخیز و باز غیرت خود را نشان بده
 خیلی تلاش کرده‌ام اما نمی‌شود
 الله اکبری به اذان‌ها شوی نشد
 می‌خواستم تو نیز مهیا شوی نشد
 چیدم کنار هم که مداوا شوی نشد
 بیرون کشیده‌ام که تو احیا شوی نشد
 از قصد عمه آمده تا پا شوی نشد
 می‌خواستم که روی عبا جا شوی نشد

شاعر: حسن لطفی

حکرمی ماند

مگر از عمر پدر غیر پسر می ماند
 سالها بود کنار تو فقط می گفتم
 خواستم راه روی یک دو قدم می دیدم
 زودتر از نفس افتاده ام از تو که بگویند همه
 پسری را که روی چشم بزرگش کردم
 کاش می شد که مرا جمع کنی می خندند
 که جوان در نظر او به جگر می ماند
 که برای من از این عمر، پسر می ماند
 ساعتی بعد، برایم دو سه پیر می ماند
 که جوانمُرده در این دشت مگر می ماند
 بر عبا نیز به اما و اگر می ماند
 خواستم پا شوم از خاک کمر می ماند

اکبری داشتم و حال چرا اکبرهاست
 رفتم از هر طرفی جمع کنم قدت را
 بازوی مادرم و بازوی تو مثل هم اند
 می کشم از بدنت نیزه و تیغ و مقراض
 می کشندم ز روی خاک عموهایت وای
 که تن تو به تن چند نفر می ماند
 نیمه ای در بغل و نیم دگر می ماند
 زخم پهلوی تو بر ضربه در می ماند
 باز بر سینه تو چند تبر می ماند
 عمه با جمعیتی شوم نظر می ماند

شاعر: حسن لطفی

اربن اربن

هیچ بابایی نبیند آنچه را من دیده ام
 من جوانم را غریق موج آهن دیده ام
 مثل باران می چکید از دست هایم پیکرش
 هستی ام را روی دستم اربن اربن دیده ام
 یک تنه می رفت بر جنگ علی شناسها
 وقت برگشتن تنش را چند صد تن دیده ام

لشکری دستش به خون لاله‌ام رنگین شده
قاتلش را یک نفر نه، جمع دشمن دیده‌ام

بی‌دفاع از کوچه‌های سنگ و آهن می‌گذشت
مادرم را در وجودش خوب روشن دیده‌ام

هر چه با غم ناز رویش را کشیدم برنگشت
خون مانده در گل‌ویش را کشیدم برنگشت

شاعر: حسن کردی

تو صبح امیدی

علی‌اکبری سرفرازی رشیدی
خودت را به دست خودت آفریدی
خودت دست‌های خودت را بریدی
تو باب‌الحوایج‌تری شاکلیدی
تو در مکتب عمه جانت مریدی
تو در رزم ماضی خیلی بعیدی
از اسم علی رونوشت جدیدی
اگر کج کنی سر ز دشمن بریدی

تو صبح امیدی
خدا خواست، اما
چو دیدی خودت را
کلید است قاسم
مراد است زینب
شبهه ابلفضل
به هنگام پیکار
دوتا ابرویت را

که بین بنی‌هاشم، اول شهیدی
که اندازه کربلا قد کشیدی
پدر پیش نعلش تو خسته نشسته
هم ازین جهان دل گسسته نشسته
که در جسم تو دسته‌دسته نشسته
زنی روی تل چشم بسته نشسته
به سمت می‌آید نشسته نشسته

عجب جایگاهی
چنان پا کشیدی
شکسته نشسته
گسستی تو بابات
و تا دسته تیغ است
سنان ایستاده
چه کردی که بابات

پدر تا به جسمت رسیده بریده

خمیده بریده

تو را هر کسی هم ندیده بریده
شبی که تو را آفریده بریده
به دنبالت از بس دویده بریده
تو را دشمن از سر نچیده بریده
تو را تیغ دیده پریده بریده
رسیده کشیده جویده بریده
بریده بریده بریده بریده

نه دیده ز جاننش
خدا دست خود را
نفس‌های بابا
شدی خوشه‌ای که
چنین بوده صحنه
و مقراض بعدش
شدی ارباً ارباً

نام شاعر: مهدی رحیمی

جلال فاطمی (دووم)

با جلالی فاطمی پا می‌گزارم در رکاب
حضرت عالی‌جناب

چون جوانی‌های حیدر می‌نشینی بر عقاب
حضرت عالی‌جناب

شاعر: قاسم نعمتی

اسرمانری

قد و بالای حیدریات را
می‌برد عطر کوثریات را
کمی از ارث مادریات را
ای بهارم اسیر پاییزی
مثل تسبیح پاره می‌ریزی
با امید آمدم که برخیزی

به پیمبر قسم که چشم زدند
نیزه‌ای از شکاف پهلویت
با چه سختی گرفتی از این زخم
یاس‌های حرم پریشان‌اند
به تنت کافی است دست زنم
ای جوانم عصای دستم باش

به من داغ دیده می‌خندید
 به من قد خمیده می‌خندید
 او بریده بریده می‌خندید
 دست لرزان سر کمر دارم
 پیرم از حال خود خبر دارم
 با عبا بایدت که بردارم
 حرمه طبل می‌زند از شوق
 شده دریای جزر و مد از شوق
 خنجری کهنه برق زد از شوق

عمر سعد با پسرهایش
 به سرشانه‌هایشان می‌زد
 من بریده بریده ناله زدم
 پیکرت را چگونه جمع کنم
 کار من نیست خیمه بردن تو
 بوریای خودم که دستم نیست
 به غرورم چه قدر برخورده
 لشکر کوفه کف زنان آن سو
 تا کنار تنت زمین خوردم

شاعر: وحید قاسمی



مناقب آل ابی طالب

ابن شهرآشوب (متوفی ۵۸۸ هـ ق)

چون کاروان امام حسین (ع) به ثعلبیه رسید (هاتفی گفت) شب را در بستر می‌گذراند و مرگ به سوی آنان می‌شتابد. پس علی بن حسین (اکبر) (ع) عرض کرد: «آیا ما بر حق نیستیم؟»

فرمود: (چرا). عرض کرد: «پس به خدا قسم باکی (از مرگ) نیست.»

(روز عاشورا) علی بن حسین (اکبر) (ع) که ۱۸ سال داشت و گفته شده ۲۵ سال داشت و از نظر خلقت و اخلاق و گفتار به پیامبر شباهت داشت، به طرف جنگ رفت و این رجز را می‌خواند:

«من علی پسر حسین بن علی هستم، از گروهی که جد پدرشان پیامبر است، هستم؛ به خانه خدا سوگند ما سزاوارتر به وصی پیغمبر هستیم؛ به خدا سوگند پسر زنازاده درباره ما حکومت نخواهد کرد؛ با شمشیر به شما می‌زنم و حمایت از پدرم می‌کنم و با نیزه می‌زنم تا خمیده گردد؛ ضربت من ضربت جوان آل هاشم و علی است.»

پس ۷۰ نفر را کشت، بعد درحالی که جراحات بسیاری برداشته بود، (أصابتُهُ جراحات) به طرف پدرش رفت و عرض کرد: «ای پدر تشنگی!!» حسین (ع) فرمود: «جدت تو را سیراب می‌کند.»

پس دوباره به لشکر حمله برد و می‌گفت: «جنگ جوهر مردان را آشکار می‌کند و بعد از جنگ راستی‌ها معلوم می‌گردد؛ قسم به خدای عرش از شما جدا نمی‌شوم تا این که شمشیرها در نیام رود.»

پس مُرَّة بن منقذ عبدی با حيله بر کمر علی اکبر (ع) نیزه‌ای زد. (ظهره غدرأ) بعد با شمشیر او را ضربه زد. حسین (ع) فرمود: «بعد از تو خاک بر سر دنیا باد»، سپس علی اکبر (ع) به سینه‌اش چسبانید (صَمَّهُ الی صدره) و او را به طرف درب خیمه‌ها آورد.

همه هست منی (دودم)

تو خودت یک نفره جلوۀ هر پنج تنی
همه هست منی

گرچه از خون حسینی علی بن الحسنی
همه هست منی

شاعر: قاسم نعمتی

سوگواری شب هشتم

گیسویش وقتی پریشان و مجعد می شود
سوگواری شب هشتم زبانزد می شود

چشم‌های خیس لایلا گفت هنگام وداع
فرصت بوسیدنش آیا مجدد می شود

طبع نازکتر ز گل تا رفت بین داس‌ها
آه آه لاله‌های دشت ممتد می شود

تا تنش از هم نپاشد باد هم با احترام
دست به سینه ز اطراف تنش رد می شود

پیکرش مثل فدک نامه است در مرثیه‌اش
غالباً بین دو روضه رفت و آمد می شود

گیسویش را روی نیزه باد هر سو می برد
مثل پرچم اهتزازش نذر گنبد می شود

شاعر: محسن حنیفی

شیر لشکر (دوم)

بین لشکر نعره الله اکبر آمده
شیر لشکر آمده
گویا حیدر برای فتح خیبر آمده
شیر لشکر آمده

شاعر: قاسم نعمتی

پلک اکبر

خواست با دستش ببندد پلک اکبر را نشد
روی زانو چار دست و پا رسیده بر سرش
گفت بابایی بگو اما فقط یک (با) شنید
با دو انگشتش میان خلق دنبال چه است
خُرده‌هایی استخوان از سینه بالا می‌روند
خواست زینب تا که بردارد حسینش را نشد
غیرتی‌اش کرد شاید چشم‌ها را وا کند
خواست بردارد از این پاشیده در آغوش خویش

خواست تا با گریه شوید پلک دیگر را نشد
خواست زینب نشنود لبخند لشکر را نشد
هرچه می‌کوشید گوید حرف آخر را نشد
خواست تا بیرون کشد یک تکه خنجر را نشد
خواست تا خالی کند هربار خنجر را نشد
خواست بابا هم کشد تا خیمه خواهر را نشد
هی نشان می‌داد خاک روی معجز را نشد
دست را پا را نشد تن را نشد سر را نشد

شاعر: حسن لطفی

هزاران آه!

خونت بنا را بر کرامت می‌گذارد
این جمله‌ها که گفته شد وقت وداعت
می‌خواست رویت را نبوسد وقت رفتن
تو ماه رفتی، ماهپاره بازگردی

برگردن شمشیر منت می‌گذارد
بردوش تو بار نبوت می‌گذارد
اما مگر که این شباهت می‌گذارد
با تیغ وحدت سر به کثرت می‌گذارد

قطعه قطعه ارباً نه نه، این لفظ
از تو هزاران آه مانده در بساطش
سریوش بر روی مصیبت می‌گذارد
روی عبا نوبت به نوبت می‌گذارد

نام شاعر: محسن حنیفی

شکر شده

آسمان در نظرت تیره شده چون دودست
قطعه‌قطعه شدند را همگی خندیدند
چه بلایی به سرت آمده این‌گونه شدی
عمهات را بنگر با غم اندوه رسید
هرچه کردم نشد از روی زمینت ببرم
آه ای اهل حرم زود به دادم برسید
تشنگی از لب خشکیده تو مشهودست
کوفیان را ز قدیم عاطفه‌ها کمبودست
راه سینهات پسرم بسته شده مسدودست
دشمنت را بنگر که چقدر آسوده است
قطعه‌های بدن توست که نامحدودست
اینکه مثله شده است دار و ندارم بودست

شاعر: یاسر مسافر

بدون تو

حتی تصوّر غم دنیا بدون تو
چیزی بگو به خاطر بابای مضطرت
بالای پیکر تو تمام حسین ریخت
اینکه دوباره قامت او راست می‌شود
وقتی توان حرف زدن در گلوت نیست
از بس که نیزه روی نیزه به پهلوت خوردست
با نعل تازه جسم تو را پخش کرده‌اند
تو می‌روی و باد سراسیمه می‌وزد
قبل از غروب بود سرش روی نیزه رفت
آتش کشیده بر جگر ما بدون تو
جانش رسیده است به لبها بدون تو
چیزی نمانده است ز بابا بدون تو
افتاده بین شاید و اما بدون تو
ای آف به هر چه نغمه و آوا بدون تو
افتاده یاد پهلوی زهرا بدون تو
جایی نمانده است به صحرا بدون تو
در خیمه سوی چادر زنها بدون تو
طاقت نداشت مأذنهات را بدون تو

شاعر: مصطفی محمدی

سر جوانش را

گرفته بر سر دامن سر جوانش را
برای اینکه ببیند جوان خود را خوب
رسید بانویی و از زمین بلندش کرد
صدای خنده‌شان تا رسید نفرین کرد
برای این که بگوید دوباره یک بابا
مردّد است که تا خیمه‌ها که را ببرد
و ساعتی پس از این روی نیزه می‌بیند
و داده است ز کف طاقت و توانش را
نشست و پاک نمود اشک دیدگانش را
به دست خویش نگه داشت او و جانش را
ز سوز سینۀ خود جمع دشمنانش را
گرفت خون میان لب و دهانش را
تن جوانش را، یا قد کمانش را
سر عزیز خودش را سر جوانش را

شاعر: محمدحسن بیات لو

تولای کسی مثل علی

داده‌ام دل به تولای کسی مثل علی
مستم از نرگس شهلای کسی مثل علی
زده‌ام چنگ به دامان کسی که نبی است
عاشقم بر قد و بالای کسی مثل علی
زده بر ماه فلک طعنه، رخ زیبایش
مات کرده رخ زیبای کسی مثل علی
کیست این شاهد غیبی که پر از طنّازیبست
کار او پایِ رکابِ پدرش سربازی ست
این همان احمد مختار حسین ابن علیست
پسر ارشد و دلدار حسین ابن علیست

هیبتش حیدری و تیغ گجش صفشکن است

این همان حیدر کزار حسین ابن علیست

با قدم هاش دل از حضرت لیلا ببرد

بودنش رونق بازار حسین ابن علیست

هاشمی طلعت و زیبا رخ و شیرین دهن است

صورتاً مثل محمد شده و بوالحسن است

علی اکبری و ارشد اولاد حسین

تکیه‌گاهی و چو کوهی تو به بنیاد حسین

گاه هم‌رنگ نبی می‌شوی و گاه علی

بی سبب نیست تویی جامع اضداد حسین

ای عصای پدر پیر، بمانی جاوید

می‌رسی ای پسر عشق به امداد حسین

هرکجایی به سلامت، که تویی شور حیات

بر تو و بر قد و بالایت، دمام صلوات

شاعر: محسن راحت حق

ابروانت

ابروانت مثل دو شمشیر درگیر هم‌اند
 آمدی دامن کشاندی رد شدی اما هنوز
 تیر باید می‌رسید؛ اما کمان جرئت نداشت
 چشم‌های تو چه می‌گویند که صدها فقیه
 ای جوانی که پدر شد پیر بالای سرت
 می‌پریم از خواب اما کنج صحت نیستم
 من حرم می‌خواهم؛ اما پیش چشمم مدتی است
 زلف‌ها چون حلقه زنجیر درگیر همدند
 عقل با این عشق دامن‌گیر درگیر همدند
 روبروی تو کمان و تیر درگیر همدند
 بر سر پایان این تفسیر درگیر همدند
 با چه اوضاعی جوان و پیر درگیر همدند
 تا کجا این خواب با تعبیر درگیر همدند
 طالع نحس من و تقدیر درگیر همدند

شاعر: زهرا سادات موسوی مقدم

از پیمبر کمتر نیست

پیمبر می‌زند رخسارش اما نه پیمبر نیست
 پیمبر نیست؛ اما از پیمبر نیز کمتر نیست
 رسید و خاتمیت را نمی‌دانم چه باید گفت
 که گفته بعد پیغمبر پیمبرهای دیگر نیست
 زمین می‌لرزد از نوع قدم‌هایش نمی‌دانم
 چه باید گفت نامش را اگر این مرد، حیدر نیست
 زبان مانده است از گفتن قلم عاجز شد از رفتن
 دریغا وصف او در بیت‌های ما میسر نیست
 شگفتا! مانده‌ام باید به جز اکبر چه گفت او را
 که از اوصاف او گفتن کم از الله اکبر نیست

الا شاعر چه می‌جویی میان واژگان او را
فقط یک بیت را در خور اگر داری بیاور، نیست

علی‌های حسین بن علی مانند هم هستند
برادر را چه کس گفته است مانند برادر نیست

همین یک بیت را یک روضه می‌خوانم، عبا پهن است
علی‌اکبر است این اربن اربا، آه اصغر نیست

شاعر: محسن ناصحی

سخن دلربای عشق

بر خلق با جمال محمد نظر کند
پس می‌سزد به جلوهٔ سرمد نظر کند
یعنی خدا به صبغهٔ احمد نظر کند
دفعه علی‌اکبر ایزد نظر کند
شاید خدا بخواهد و ممتد نظر کند
کرب و بلا بدون پیمبر نمی‌شود
سزاینبی حقیقت سربستهٔ خداست
عبدِ امام و بندهٔ وارستهٔ خداست
گفتا حسین وه! که چه دل بستهٔ خداست
در دشت خون صنوبر بشکستهٔ خداست
همچون حسین، عاشق و دلخستهٔ خداست

وقتی خدا به لطف مجدد نظر کند
خواهد خدا تجلی اعظم کند به خلق
روی خداست روی محمد، علی، حسین
بر انبیاء یکصد و بیست و چهار هزار
آیا علی‌اکبر مرسل شنیده‌ای
اصلاً پیمبر این همه اکبر نمی‌شود
این ریسمان که رشتهٔ پیوستهٔ خداست
یک‌دژ هم جدا ز خدا خواندنش خطاست
وقتی که دید حال مناجات اکبرش
سروی که جز برای خدا خم نمی‌شود
صوت اذان او سخن دلربای عشق

معراج را چو آینه شهزاده می‌رود
یا جبرئیل آمده قرآن بیاورد
یوسف به دیدنش گل رضوان بیاورد

بس دیدنی است چون که به سجاده می‌رود
او را خلیل آمده ایمان بیاورد
پیغمبران به مقدم او صف کشیده‌اند

لشکر برای حضرت سلطان بی‌آورد
 مجنون ز نسل‌های جوانان بی‌آورد
 پس بت‌شکن تَبَر به گریبان بی‌آورد
 بتخانه را دوباره بریزد به هم علی
 با خطبۀ امام هدایت نمی‌شوند
 برخی مطیع امر ولایت نمی‌شوند
 تسلیم حق بدون درایت نمی‌شوند
 لشکر که بی‌دفاع حمایت نمی‌شوند
 ورنه مدافعان که روایت نمی‌شوند

از تربت رقیه سوی کعبه می‌رویم
 تا عرش از خیام حرم آه می‌رود
 از قلبِ کوه نالهٔ جانگاہ می‌رود
 جزری ببند وَر نه رخ ماه می‌رود
 صدپاره یوسفم به ته چاه می‌رود
 بر آل فاطمه ره خیمه نشان بده

طرز نگاه جاذب و عاشق‌گش علی
 نذر قدوم زادهٔ لیلاست هر چه جان
 حالا که کعبه بت‌کده جاهلیت است
 آبروی خَم بتابد اگر بیش و کم علی
 آنان که آشنای ولایت نمی‌شوند
 صدبار اگر رسول خدا جلوه‌گر شود
 سفیانیان ز بیت و حرم دل نمی‌کنند
 درس مقاومت ز تعالیم اکبر است
 باید فدائیانِ حرم گشته می‌شدند

ما از حریم زینبیه مگه می‌رویم
 اکبر چو سوی لشکر گمراه می‌رود
 پیش پدر، پسر چو خرامان سفر کند
 زلفت ببند تا که نریزد به روی چشم
 با حيله می‌کشند و با نیزه می‌کشند
 برخیز و راه را تو به عمه نشان بده

شاعر: محمود ژولیده

بهشت گمشده فرشته

تو چشمه آمدی؛ اما مدینه دریا شد
 شکوفه‌های نگاه تو تا شکوفا شد
 بهشت گمشدهٔ هر فرشته پیدا شد
 سر زیارت تو در مدینه دعوا شد
 شب تولد تو مثل روز زیبا شد
 به یمن آمدن تو حسین بابا شد
 بهشت زینت آغوش و دوش لایلا شد

تو نور آمدی و شب ز خواب خوش پا شد
 گل از گل همهٔ خانواده‌ات بشکفت
 دوباره دور و بر کوچۀ بنی‌هاشم
 نه بین اهل زمین بین آسمانی‌ها
 ز بس ستاره برای زیارت آمده بود
 تو طعم نوبر فرزند را چشانییدی
 همین‌که در بغل مادر آمدی گفتند

ز حسن روی تو مجنون دشت و صحرا شد
 که چشم‌های حسد محو در تماشا شد
 که آرزوی بلندای سرو و طوبا شد
 که مست از آن همه انگورهای دنیا شد
 که لطف مختصرش رفت و شام یلدا شد
 که معتکف به شفاخانه‌اش مسیحا شد
 که با صدای تو داوود مست و شیدا شد

تو از قبیلهٔ لیلایی و دل لایلا
 حدیث مجمر و اسپند را بخوان و بین
 هزار مرتبه الله‌اکبر از قدی
 هزار مرتبه الله‌اکبر از چشمی
 هزار مرتبه الله‌اکبر از موی
 هزار مرتبه الله‌اکبر از آن دم
 هزار مرتبه الله‌اکبرت گویم

تمام ناز و نیازت شبیه زهرا شد
 منم همان‌که به یک غمزه‌ات زلیخا شد
 که هیبت تو تماماً علیّ اعلیٰ شد
 چقدر مأذنه دلتنگ صبح فردا شد
 پس از تو خاک به فرق تمام دنیا شد
 شکست بس که کنار تو از کمر تا شد
 به یاد لاله سرخی که ارباباً اربا شد

تمام خلقت و خلقت شبیه پیغمبر
 تویی تو یوسف یعقوب شهر پیغمبر
 علی اول نسل علی، علی یارت
 به شوق صوت اذانت به عرش گلدسته
 پس از تو رفت دگر خیر از سر عالم
 رشید بودی و بعد از شکستنت بابا
 هنوز عطر تو از بین دشت می‌آید

شاعر: محسن عرب خالقی



المنظم

ابن جوزی (متوفی ۵۹۷ هـ ق)

از کشته‌شدگان فرزند حسین (ع)، علی (ع) بود. علی بن حسین (اکبر) (ع) بعد از ظهر برای جنگ بیرون آمد و حمله می‌کرد و می‌فرمود:

«من علی پسر حسین بن علی هستم، به خانه خدا سوگند ما به پیغمبر سزاوارتر هستیم؛ به خدا سوگند پسر زنازاده درباره ما حکومت نخواهد کرد.»

پس مژه بن منقذ با نیزه او را زد و لشکر او را احاطه کرده و با شمشیرها او را پاره‌پاره کردند. (فقطعه بالسیوف)

حسین (ع) فرمود: «خدا بکشد قومی که تو را کشتند؛ ای پسر! بعد از این، خاک بر سر دنیا باد.»

زینب (ع) دختر فاطمه (س) از خیمه خارج شد و می‌گفت: «ای برادرم! و ای پسر برادرم!» و خود را بر روی جنازه علی‌اکبر انداخت. (اُكْبَتَ علیه) پس حسین (ع) دست او را گرفت و به طرف خیمه‌ها فرستاد.

السرائر

ابن ادريس حلی (متوفی ۵۹۸ هـ ق)

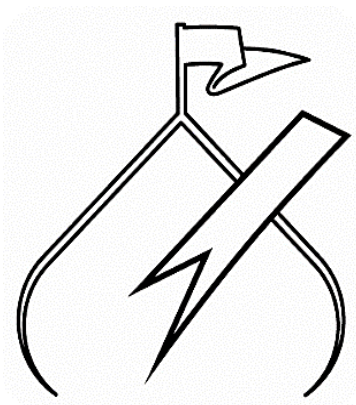
اول کشته روز عاشورا در کربلا از آل ابی‌طالب، علی‌اکبر (ع) است. علی‌اکبر (ع) در خلافت عثمان به دنیا آمد و از جدش علی بن ابی‌طالب (ع) حدیث نقل کرده است؛ و او را شعرا مدح کردند و از ابی‌عبیده و خلف بن احمر نقل شده که این ابیات را کسی در وصف علی اکبر (ع) مقتول به کربلا گفته است:

«هیچ چشم بینا هرگز نظیر او را نبیند، خواه بیننده پاره‌نه و خواه پوشیده‌پا باشد.»

گوشت می‌گرفت و طبخ می‌نمود تا پخته می‌شد و به فقرا اطعام ارزانی می‌داشت. شب هنگام جای مرتفع، آتش روشن می‌کرد که واردین به شهر بدانند (و گم نشوند). تا بینوا و زن بی‌شوهر و تنهای بی‌کس، سر سفره او حاضر شوند. پسر لیلی که شکوهمند و کریم است، یعنی پسر آن زن که نژاد خردمند دارد؛ دنیا را بر دینش اختیار نمی‌کرد و حق را به باطل نمی‌فروخت.»

شیخ مفید در ارشاد گفته: (مقتول در کربلا علی اصغر (ع) است و او فرزند ثقفیه می باشد و علی اکبر زین العابدین (ع) است که او فرزند شاه زنان است، ولی من می گویم بهترین روش در این صناعت آن است که به اهل این صنعت یعنی نسابیون و اصحاب سیر و اخبار و تواریخ مراجعه شود، مانند زبیر بن بکار در انساب قریش و اَبی الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین و بلاذری و مرنی و عمری نسابه.) لذا در کتاب المجدی گفته: (کسی که علی اکبر (ع) مقتول را اصغر معرفی کرده، بصیرت ندارد و خطا کرده است.)

مقتول در کربلا علی اکبر (ع) بود و علی اصغر (ع) امام معصوم بعد از پدرش بود و زین العابدین (ع) روز عاشورا ۲۳ ساله و محمد الباقر (ع) سه سال و یک ماهه بود.



روز جوان

اول دفتر زنم به نام خداوند
 بعد خدا گویم از گلی که بر او باد
 آن گل زیبارخی که آمده باشد
 بس که شبیه محمّد است دوباره
 تا نظرش باز شد به چهره ارباب
 رونق الله اکبر است اذانش
 واجب عینی است احترام خداوند
 از نفس مصطفی سلام خداوند
 نظم رخس جلوه نظام خداوند
 (کَانَ مُحَمَّد) بخوان کلام خداوند
 باز گشودند لطف عام خداوند
 جلوه ز خونش گرفته نام خداوند

روز علی اکبر است و روز جوان است

خواهش ما دولت امام زمان (عج) است

سر زده از آسمان جمال محمّد
 این پسر نازنین خلاصه عشق است
 بر رخ او قد کشید ابروی احمد
 حَلَقًا و حُلُقًا کپی برابر اصل است
 روز جوان است و در جوانه خاطر
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
 یا که دمیده مهی مثال محمّد
 عشق حسین است با خصال محمّد
 بر لب او نقش بسته خال محمّد
 وصف علی هست شرح حال محمّد
 گل زده این بیت ایده آل محمّد
 عشق محمّد بس است و آل محمّد

روز علی اکبر است و روز جوان است

خواهش ما دولت امام زمان (عج) است

جبریل در او نظر کند به محمّد
 صورت او بی نظیر عالم تجرید
 مثل ابالفضل ماه هاشمیان است
 نام (محمدعلی) از او شده تکثیر
 از کرمش کم مخواه (ابن کریم) است
 من که بخواهم از او زیارت کوبیش
 فاطمه بیند در او حسین مجدّد
 سیرت او طعنه زن به روح مجرد
 مثل علی در شجاعت است زبانزد
 واژه (اکبر) از او شده است سرآمد
 می رسد از این قبیله رحمت بی حد
 تا به که میلش کشد نگار و چه خواهد

روز علی اکبر است و روز جوان است

خواهش ما دولت امام زمان (عج) است

یک نظرش یوسف آفرین دو دنیا
 موی سیاهش نوید چشمه حیوان
 جان به فدای هوای کربلایش
 مرگ مرا مرگ عاشقانه بفرما
 (لَوْ كَشَفَ وَجْهَهُ لَمَاتَ) زلیخا
 (ظَلَعْتَهُ كَانَ وَالنَّهَارَ تَجَلَى) (مَنْ قُتِلَ فِي هَوَاهُ كَانَ شَهِيدًا)
 (اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَانَا مَحْيَا ...)

روز علی اکبر است و روز جوان است

خواهش ما دولت امام زمان (عج) است

او علی اول سرای حسین است
 شرح (أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ) ختم رسل اوست
 دست به دامان اکبرش بزن ای دل
 خون حسین است خون بهای شهیدان
 غنچه زیبای باغ عشق و محبت
 احمد لیلا و مصطفای حسین است
 این عظمت خاصه برای حسین است
 عیدی روز جوان به پای حسین است
 خون خدا نیز خون بهای حسین است
 لاله صد چاک کربلای حسین است

روز علی اکبر است و روز جوان است

خواهش ما دولت امام زمان (عج) است

شاعر: سید روح الله مؤید

به عالم درس داوی

خدا را جلوه دیگر مبارک
 سپهر نور را اختر مبارک
 یم توحید را گوهر مبارک
 علی بر آل پیغمبر مبارک
 کند دل دم به دم یاد محمّد
 که شد تکرار میلاد محمّد

خرد را رهبری آگاه دادند
 سپهر معرفت را ماه دادند
 جوانان را چراغ راه دادند
 ولایت را ولی الله دادند

ولی الله ولی در بر گرفته
 محمّد یا علی در بر گرفته

سپهر عصمت و تقوی قمر زاد عروس حضرت زهرا پسر زاد
 به خَلق و خُلُق و خو پیغامبر زاد که خیرالخلق را خیر البشر زاد

شگفتا باز احمد آفریدند
 محمّد را محمّد آفریدند

سراپا نخله طور است این طفل همه نوّه علی نور است این طفل
 تمام شور عاشوراست این طفل بگو قرآن منشور است این طفل

کلام یوسف زهرا گواهی است
 که او ممسوس در ذات الهی است

تماشایش ز زهرا می برد دل تجلّایش ز بابا می برد دل
 نه او تنها ز لیلا می برد دل ز اهل البیت یکجا می برد دل

حسین بن علی را نور عین است
 علی آری علی بن الحسین است

دعای نور در مرآت رویش نوای وحی در خون گلویش
 حدیث عشق بابا گفتگویش نگاه حضرت عبّاس سویش

امامت از جمالش در تجلّاست
 نگاهش گه به زینب گه به لیلاست

دو چشمش چشم حق بین پیمبر دو ابرو ذوالفقار شیر داور
 دو بازو بازوی عبّاس و حیدر دو لعل لب نه دو یاقوت احمر

از او بیت ولایت گشته گلشن
 حسین بن علی چشم تو روشن

سیادت بنده او بنده او شهادت زنده او زنده او
 شرف، ایمان، ادب، پاینده او پیام کربلا در خنده او

چه گویم هر چه گویم بهتر است این
 تعالی الله علی اکبر است این

دلش دریای ایمان حسین است
جمالش عید قربان حسین است
درون پیکرش جان حسین است
ببوسیدش که قرآن حسین است

به خاکش دل به پایش جان فشانید
به چشم و ابرویش قرآن بخوانید

سلام الله بر ماه جمالش
جلال الله زهی قدر و جلالش
صفات الله در خلق و خصالش
ولی الله بینای کمالش

رخش نادیده شمع محفل ماست
زیارت نامه اش لوح دل ماست

سلام از مات ای روح معانی
نبوت را کتاب آسمانی
علی اکبر رسول الله ثانی
ولایت را فروغ جاودانی

علی، زهرا، پیمبر، بر تو نازد
پدر تا صبح محشر بر تو نازد

تو حق را از ازل در خویش دیدی
تو دل از هر چه جز جانان بریدی
تو در قلب پدر شور آفریدی
تو بانگ رجعی را می شنیدی

به پاس حق مقاوم ایستادی
به (میثم) نه به عالم درس دادی

شاعر: غلامرضا سازگار

تمامی هفت آسمان را

<p>خدا آفریده برایش جهان را در عمق نگاهش ببین کهکشان را به گوشش نخوانید صوت اذان را که احیا کند ریشهٔ دینمان را هدایت کند با نگاهش جوان را عیان می‌کند دست او هر نهن را بزرگی رفتار یک قهرمان را</p>	<p>زمین و تمامی هفت آسمان را نگاهی به چشمان زیبای او کن اذان را نوایش اذان کرده دیگر پیمبر در آیینه ممسوس* او شد کرامات او نوجوان را کُند مرد اگر طالب فهم اسرار حقّی قدم‌های او بر خلائق نشان داد</p>
--	--

شاعر: علی اصغر یزدی

تجلّای جمال علی اکبر

<p>دل برده ز ما حُسن کمال علی اکبر خورشید زند بوسه به خال علی اکبر بی‌تاب بود دل به وصال علی اکبر غبطه بَرَد احباب به حال علی اکبر شد خون سر و سینه مدال علی اکبر در ملک ادب کیست مثال علی اکبر عالم همه قربان جلال علی اکبر</p>	<p>نازم به تجلّای جمال علی اکبر خال سیّاهش نقطهٔ بسم‌الله عشق است ارباب خِرَد منتظرِ مقدم او بند آداب پسندیده‌اش الگوی جوان‌هاست بنگر به جهادش که به میدان شهادت او آسبه طاها بود ای یوسف مصری او مظهر اجلال حسین است، (کلامی)</p>
--	--

شاعر: ولی الله کلامی زنجانی

* دلشده، مجنون

شعر اهل بیت

شعر یعنی پلی برای وصال
 قالبی از صفا و صدق و شعور
 فاعِلَاتُنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلُنْ
 مدحت آل مصطفی باشد
 شاعرش دعبل و کمیت شود
 تیر غیب است و (إدْ رَمَيْتْ) شود
 بیت در بیت شاهبیت شود
 بیت آن در بهشت بیت شود
 حیف وقتی که صرف آن گردد
 اکبر و اصغرش همه علی‌اند
 سر ما زیر پای اکبرشان
 تار قنداق اصغرش عشق است
 حُسن اگر هست حُسن اصغر اوست
 من چه گویم از اکبرش که چه‌هاست

شعر یعنی ردیف و وزن و خیال
 شعر یعنی ترنمی پرشور
 شعر یعنی نَمی ز علم لدن
 شعر خوب است پر بها باشد
 شعر اگر شعر اهل‌بیت شود
 شعر اگر شعر اهل‌بیت شود
 شعر اگر شعر اهل‌بیت شود
 شعر اگر شعر اهل‌بیت شود
 شعر اگر بی علی بیان گردد
 همهٔ خاندان او ولی‌اند
 دست ما بر قماط* اصغرشان
 زلف مشکین اکبرش عشق است
 چشم اگر هست چشم اکبر اوست
 اصغرش آبروی اکبرهاست

چون علی صاحب‌کلام و حکیم
 مهر در روی ماهت ای اکبر
 همچو جدّت علی، ابالحسنی
 تنگ می‌شد دلش بر آن رهبر
 باز یاد پیامبر می‌کرد
 این شنیدم معاویه، گویا
 که چه کس لایق خلافت ماست
 همه گفتند جز تو نیست کسی

چون نبی، متّصف به خُلق عظیم
 آسمان خاک راهت ای اکبر
 نَقْل شیرین میان انجمنی
 هر که در خاندان پیغمبر
 می‌نشست و تو را نظر می‌کرد
 ای به مدح تو دشمنت گویا
 پرسشی کرد و پاسخش را خواست
 چاپلوسان تخت و تاج بسی

* قنداق، قنداقه

که ای سفیهان ابله و کودن
هیچکس نیست جز علی اکبر
معترف بر مقام تو دشمن
بهترین فیضها شهادت بود
اولین کشته حرم بودی
تشنه لب در تهاجم ظالم

باز آن ناخلیفه گفت سخن
لابق تخت و تاج پیغمبر
ای اسیر کلام تو دشمن
پیش تو آنچه که سعادت بود
جان فدایت که محترم بودی
اولین کشته بنی هاشم

کوثر از دست دوست نوشیدی
حضرت عشق یا علی اکبر
حُسن را انتها علی اکبر
جلوه بگرفت با علی اکبر
از سوی عرش تا علی اکبر
شاهد کربلا علی اکبر
رفت پایین پا علی اکبر
السلام علی الحسین بگو
سه سلام است بر تو ای همه نور
بعد بر تو سلام می گوئیم
هم در اصحاب جزء اوتادی
منطق احمدی و نطق علی
علی و احمد حسین تویی
چشم ما بر کرامت بسته

تشنه لب در جهاد کوشیدی
السلام علی علی اکبر
عشق را ابتدا علی اکبر
أشهدُ لاله الا الله
نور (الله اکبر) آمده است
خون آبروی او وادی طف
ارباباً اربا شدن مدالی شد
رو به سمت حرم بایست به او
در سلام زیارت عاشور
تا سلام امام می گوئیم
هم تو زینب فرای اولادی
ای جمالت نشانه ازلی
پسر ارشد حسین تویی
استقامت به قامت بسته

آبروی جوانیم شده ای
تا ازل بر حسین مدیونم
مست از این حسن انتسابم کرد
سر به این کوی عاشقانه زدم
روح در پیرهن فقط ارباب

الگوی زندگانیم شده ای
ای جوان حسین ممنونم
لطف ارباب انتخابم کرد
در جوانی چو گل جوانه زدم
عشق در چشم من فقط ارباب

در پی عکس بازتاب مرو
یا دل عشق لایقی دارد
در دلم عکسی از تو بگذارم
از همه خلق فارغم با تو
گرچه بر جهل خویش ایمان داشت
همه را بر حسین دعوت کن
دین و ایمان فقط حسین حسین
حق پرستی فقط حسین حسین
بهترین چشمه محبت اوست

آب اینجاست در سراب مرو
هر کسی گفت عاشقی دارد
هر کسی گفت دوستت دارم
هر کسی گفت عاشقم با تو
هر کسی ادّعی عرفان داشت
همه را جمع کن نصیحت کن
عشق و عرفان فقط حسین حسین
شور و مستی فقط حسین حسین
مظهر لایزال رحمت اوست

شاعر: سید روح‌الله مؤید

قامت محشر

دیده هر که به آن قامت محشر افتاد
ناخودآگاه دلش یاد پیمبر افتاد
مانده بودیم که باید به که گوئیم ارباب
قرعۀ فال به نام علی‌اکبر افتاد
سه علی داشت حسین و به همه ثابت کرد
که مسلمانان بی‌نام علی و افتاد
لشکری را که به هم ریخت همه فهمیدند
نشود با علی و آل علی در افتاد
(اشهد أنّ علی) را که مؤذن فرمود
هرکسی یاد اذان علی‌اکبر افتاد

شاعر: هشتم میرزایی

جمال و بگو

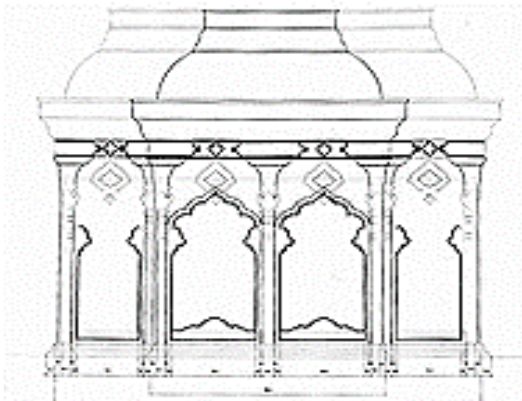
بر جلوه خلت پیمبر صلوات
بر چهره غرق نور اکبر صلوات
تقدیم به آن جوان رعنا که بود
سر تا به قدم شبیه حیدر صلوات

گر ذکر ابوتراب بردارد علی
از چشم حریف خواب بردارد علی
سلمان محمدی شود نصرانی
از چهره اگر نقاب بردارد علی

از خانه ارباب خبر می‌آید
در خلق و مرام و منطق و حسن و جمال
انگار محمدی دگر می‌آید
بر آل علی تازه پسر می‌آید

می‌بارد از این جمال دلجو صد ماه
سر تا به قدم علی می‌آید از راه
حق است اگر کعبه ترک بردارد
لا حول و لا قوة الا بالله

شاعر: وحید محمدی



الشجرة المباركة

فخرالدین رازی (متوفی ۶۰۶ هـ. ق)

از فرزندان حسین (ع)، علی اکبر (ع) بود که مادرش لیلی ثقفی بود و مادر لیلی، میمونه دختر اَبی سفیان بود.

برای همین بود که اهل شام علی اکبر (ع) را برای امان دادن خواندند و به او گفتند: «تو با امیرالمؤمنین یزید بن معاویه خویشاوندی داری» و منظورشان میمونه (مادر بزرگش) دختر ابوسفیان بود.

علی اکبر (ع) فرمود: «خویشاوندی رسول خدا سزاوارتر است رعایت شود تا خویشاوندی یزید بن معاویه.»

سپس حمله کرد و چنین انشاء نمود: «من علی فرزند حسین، فرزند علی هستم؛ قسم به خانه خدا ما به پیامبر نزدیک‌تریم؛ من از پدرم حمایت می‌کنم و شما را ضربت می‌زنم، ضربت جوان هاشمی عربی.»

و آن قدر جنگید تا کشته شد و به اتفاق همه از او نسلی باقی نمانده است.

الکامل

ابن اثیر (متوفی ۶۳۰ هـ. ق)

سپس حسین (ع) آماده کوچ شد و شبانه مختصری به خواب رفت سپس بیدار شد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.» پس فرزندش علی بن الحسین (ع) متوجه او شد و عرض کرد: «ای پدر! جانم فدای تو باد. چرا آیه استرجاع خواندی و حمد خدای کردی؟ علت چیست؟»

حسین (ع) فرمود: «ای پسر! دراثنای راه مختصری خوابیدم. شخصی را سوار بر اسب دیدم که می‌گفت: این قوم سیر می‌کنند و مرگ هم به سوی آنان می‌شتابد. پس دانستم که خبر مرگ ما را داده است.»

علی اکبر (ع) عرض کرد: «ای پدر! خداوند بدی را از تو دور کند. آیا ما بر حق نیستیم؟» حسین (ع) فرمود: «بله قسم به آن کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست.»

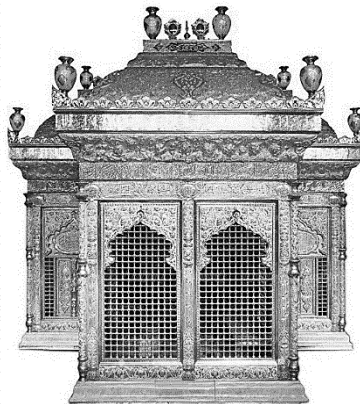
علی اکبر (ع) گفت: «پس ما را باکی (از مرگ) نیست.» حضرت (ع) فرمود: «خداوند تو را جزای خیر دهد آن گونه که پدری به فرزندش جزای خیر دهد.»

صبح روز عاشورا حسین (ع) با صدای بلند خطبه‌ای خواند که همه شنیدند. فرمود: «ای مردم! در کارم شتاب نکنید...». خواهانش این سخن را شنیدند؛ بانگ زدند و گریستند و دخترانش نیز گریستند و صدایشان بلند شد. حسین (ع)، برادرش عباس (ع) و پسرش علی (اکبر) (ع) را فرستاد و فرمود: «خاموششان کنید. به جانم قسم گریه بسیار در پیش دارند.»

روز عاشورا، اول کشته از آل فرزندان ابوطالب، علی اکبر (ع) فرزند حسین بود و مادرش لیلی دختر ابی مرّة بن عروه بن مسعود ثقفی بود. او حمله کرد و می گفت: «من علی فرزند حسین بن علی هستم، به خانه خدا سوگند ما به پیغمبر سزاوارتر هستیم. به خدا سوگند پسر زنازاده درباره ما حکومت نخواهد کرد.» چند بار این رجز را می خواند و حمله می کرد.

پس مژة بن منقذ عبدی نیزه‌ای به او زد و به زمین افتاد و لشکر با شمشیرهایشان او را پاره پاره کردند. (قطعه الناس بسیوفهم) چون حسین (ع) این صحنه را دید فرمود: «خدا بکشد قومی که تو را کشتند؛ ای فرزندم! نسبت به خدا و شکستن حرمت پیامبر، چه جسور بودند. از پس تو، خاک بر سر دنیا شود.» پس حسین (ع) رو به طرف جنازه علی (ع) کرد و درحالی که جوانانش با او بودند، فرمود: (برادرتان را بردارید). پس آنان جنازه علی (ع) را آوردند نزدیک خیمه گاهی که جلو آن جنگ می کردند.

و علی بن الحسین (ع) کشته شد و مادرش لیلی دختر ابی مره بن عروه ثقفی و مادر لیلی، میمونه دختر ابوسفیان بن حرب بود که او را منقذ بن نعمان عبدی به شهادت رساند.



ماه تابان در

ای قلم مونس دیرینه من
 راوی زمزمه سینه من
 باز هم حیرانم سخت سرگردانم
 باز اشک و غزل و شور و ترانه جانم
 شستشویی بده آینه من

باز شب آمده و بی‌خوابی
 عشق دلداری و شب بی‌تابی
 بیدلانه دارم، ذکر خیر یارم
 گاه می‌خندم و گاهی نگران می‌بارم
 دل شده سرخ و نگاهم آبی

دست‌بردار دلم نیست جنون
 صبح و شب کار دلم چیست جنون
 عشق لیلا دارم، مهر مولا دارم
 شکرالله که در میکده مأوا دارم
 صاحب الأمر دلم کیست جنون

ساکن میکده مولایم
 بنده مرحمت زهرایم
 گرچه زشت و خوارم خوار و بی‌مقدارم
 دلخوشم عشق علی‌اکبر لیلا دارم
 رؤیت او همه رؤیایم

مژده یاران خبری در راه است
 دل دیوانه من آگاه است
 نور مهتاب رسید باده ناب رسید
 عشق زهرایی و لیلایی ارباب رسید
 غلغله خانه تاراالله است

درد دارید دوا نازل شد
 قمر شمس ضحی نازل شد
 موی مشکین دارد، زلف پرچین دارد
 نفسش عطر خداوندی یاسین دارد
 یوسف کربلا نازل شد

حضرت ناز مشرف گردید
 مصطفی باز مشرف گردید
 ذاریات ارباب عادیات ارباب
 رونق مجلس ذکر صلوات ارباب
 مثل اعجاز مشرف گردید

عاشق خسته بیا تا برویم
 به کرم خانه مولا برویم
 پسری داده خدا به شه کربلا
 تا بگیریم ز لطف و کرم و مهر و وفا
 عیدی از زینب کبری برویم

لب به تکبیر خداوند گشا
 زمزمه سر بده یابن الزهرا
 سائلی آمده تا به تو گوید جانا
 قدم این پسر ناز مبارک بادا
 دور از دور سرش درد و بلا

روی کن جانب لیلا زاده
 بگو ای حضرت آقا زاده
 لحظه ای کاش خدا نکند کم مولا
 از سرت سایه مهر پدر و مادر را
 مرتضی مسلک زهرا زاده

به سراپای تو ماشاء الله
 چشم شهلائی تو ماشاء الله
 به جمالت صلوات، به کمالت صلوات
 به شکوه قد و بالا و جلالت صلوات
 به رجزهای تو ماشاء الله

خنکای دل سوزان حسن
 حاجت دیده گریان حسن
 بوی مادر داری، از همه سر، داری
 وای اگر چشم از این بی سر و پا برداری
 نظری جانب من جان حسن

آمدی و قمر عمه شدی
 چلچراغ سحر عمه شدی

عاشقانه عمّه، مادرانه عمّه
می‌زد از شوق به گیسوی تو شانه عمّه
تو مطاف نظر عمّه شدی

عمو عباس پریشان تو شد
عاشق غیرت چشمان تو شد
روی تو بوسید و بوسه زد خندید و
شأن والای تو را شأن امامت دید و
کاملاً دل‌شده حیران تو شد

من هم ای دوست گرفتار توام
کشته لهجه گفتار توام
من کویر سوزان، تو لطیف باران
همه حُسن خداوند قدیم‌الاحسان
مردۀ رأفت رفتار توام

لیلی این دل پر آشوبم
بدم؛ اما به شما منسوبم
گل‌رخ گندمگون در دل غرق جنون
شعلۀ شور خداوندی تو روزافزون
از غمت سر به زمین می‌کوبم

درد از ما و مداوا از تو
دارم ای دوست تمنا از تو
که فدای تو شوم، خاک پای تو شوم
من هم ای دوست یکی از شهدای تو شوم

مُردن از ما و تماشا از تو

شکرلله غزل‌خوان توام
 خاکم و گوشهٔ دامن توام
 تا تویی در یادم غم ندارم شادم
 (بندۀ عشقم و از هر دو جهان آزادم)
 به خدا گوش به فرمان توام

ای ز سر تا به قدم زهرایی
 شهره بر مرحمت و آقایی
 مصطفایی سیرت، مجتبابی صورت
 شیر شمشیر زن پیل‌تن باغیرت
 وقت شمشیر زدن مولایی

نور چشمان دُر افشان پدر
 کم برو این همه قربان پدر
 آیهٔ نور حسین، ذکر پر شور حسین
 پسر خوش قد و بالا و سلحشور حسین
 اندکی حوصله کن جان پدر

شاهزاده علی‌اکبر مددی
 هم طراز تو نباشد احدی
 ماه تابان پدر، پدرت مُرد پسر
 با لب خشک و دل سوخته و دیدهٔ تر
 شاه می‌گفت علی جان ولدی

شاعر: هجرتی روشن‌رولان

الگوی جوان

آیینۀ رونمای حیدر آمد
این بار علی، شبه پیمبر آمد
سقای ادب باز رجز می‌خواند:
الگوی جوان، (علی‌اکبر) آمد
شاعر: محمد مهدی عبدالهی

ای جانم

باخُلق پیمبر آمده، ای جانم
باهیبت حیدر آمده، ای جانم
تبریک ملائک به هم می‌گویند
زیرا علی‌اکبر آمده، ای جانم
شاعر: سید مجتبی شجاع

شهره به دست بوسی پدر

خبر رسیده که آقایمان پدر شده است
پسر رسیده پدر صاحب سیر شده است
جوان خوش قد و بالای خانۀ لیلا
برای سیّد و سالارمان ثمر شده است
خصایصش شده تلفیقی از نبی (ص) و علی (ع)
چهارقل به لب هر که باخبر شده است

نمی‌روم به خدا جای دیگری چون که
گدا فقط در این خانه معتبر شده است
چه دست‌ها که به قنداقه‌اش گره خورده
چه چشم‌ها که به شوق وصال، تر شده است
نگاه نافذ او شد دلیل خلق عقیق
به سنگ خیره شد و صاحب اثر شده است
برای هر که غلام علیست (ع) خیر کثیر
برای دشمن حیدر بلا و شر شده است
دوباره (أشهدُ أنّ علی (ع) ولی‌الله)
اذان به شوق صدایش چه شعله‌ور شده است
از آن زمان که به دست پدر معمم شد
نگاه عمّه به او گرم و گرم‌تر شده است
شمایل ادبش کاملاً ابالفضلی ست
اگر که شهره به دست‌بوسی پدر شده

شاعر: مرضیه عاطفی

خودمتاب تویی

جان تازه به تن خسته و بی‌تاب تویی
ما همه خاک‌ترین و گهر ناب تویی

چهره‌ات داد گواهی خود مهتاب تویی
نو رسیده پسر حضرت ارباب تویی

نفس و هستی آرام دل و جان حسین
جانِ عالم به فدای لب خندان حسین

آمدی روز کنی نیمه‌شب دنیا را
بِی‌شانی سر جا هیمنه دریا را

بکشانی پی خود دل‌شده شیدا را
خنده آورده‌ای امروز لب لیلا را

در این خانه کرم روی کرم بار شده
همه‌جا پخش شده شاه‌پسردار شده

پای تو سر و قدی نیست مگر افتاده
دلبری نیست که با دیدن تو دل داده

در حصار تو که ماندیم شدیم آزاده
مات و مبهوت صدای تو مؤذن‌زاده

ای به قد قامت تو نماز قامت بسته
به قد و قامت تو کار قیامت بسته

از بزرگی‌ات به هر کوچه و برزن گفتند
به تو با آن قد و بالات تهمتن گفتند

به پیمبر شدند خَلْقاً و خُلُقاً گفتند

به خدا مدح تو را دوست و دشمن گفتند

هیچکس لایق آن نیست شود بالادست

تا زمانی که در این خاک علی اکبر هست

پدرت خیره شده به چه نگاهی داری

با همان تیغۀ ابروت سپاهی داری

فَنِّ مخصوص خود توست سلاحی داری

غیر حفظ حرم عشق گناهی داری

به هم آمیخته‌ای میمنه تا میسره را

وا کن از صفحۀ پیشانی بابا گره را

شاعر: محمد حسن بیات لو



سیرالاحزان

ابن نما حلی (متوفی ۶۴۵ هـ. ق)

چون حضرت حسین (ع) در وقت ظهر به منزل ثعلبیه رسید، خوابید و بیدار شد و فرمود: «هاتفی دیدم که می‌گفت: شما با سرعت می‌روید و مرگ به سرعت شما را به بهشت می‌برد.»

پس پسرش علی (اکبر) (ع) عرض کرد: «ای پدر آیا ما بر حق نیستیم؟» فرمود: «چرا ای پسر، قسم به خدایی که رجوع بندگان به سوی اوست!»، پسرش عرض کرد: «ای پدر دیگر هراسی از مردن نداریم.»

پس، از اصحاب حسین (ع) کسی باقی نماند مگر گروه اندکی از اهل بیتش. علی بن حسین (علی‌اکبر) (ع) از خیمه خارج شد؛ وی از نظر صورت از نیکوترین مردم بود (وجیهاً) او از پدر اذن جنگ گرفت و حضرت وی را اجازه داد و نظری به او انداخت و قطرات اشکش سرازیر شد. (ارخی عبرته) پس گفت:

«خدایا شاهد باش! غلامی به سوی این قوم می‌رود که از نظر خلقت و اخلاق و گفتار به رسول‌الله شباهت دارد.»

پس علی (ع) حمله برد، درحالی‌که این رجز را می‌خواند:

«من علی پسر حسین بن علی هستم؛ به خانه خدا سوگند ما به پیغمبر سزاوارتر هستیم؛ به خدا سوگند پسر زنازاده درباره ما حکومت نخواهد کرد.»

پس جنگ بسیار سختی کرد و تعداد زیادی را کشت. (قتل جمعاً کثیره) بعد سوی حسین (ع) برگشت و عرض کرد:

«ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه و زره مرا به رنج انداخت.» حسین (ع) گریست و فرمود:

«افسوس از همراهی (واغوته)، برو کمی جنگ کن که به زودی جدت محمد را ملاقات می‌کنی و او تو را از جامی پُر سیراب می‌کند.»

پس علی‌اکبر (ع) رفت به سوی جایگاه نبرد و با دور زدن، آنان را پراکنده و تار و مار کرد. پس منقذ بن مره بن عبدی به سوی او (تیر یا نیزه‌ای) انداخت و علی‌اکبر به زمین افتاد و

لشکر عمر سعد او را احاطه کرده و قطعه‌قطعه‌اش نمودند.

حسین (ع) آمد و مقابل جنازه او ایستاد و فرمود:

«خدا بکشد قومی که تو را کشتند؛ چه گستاخی بر خدا کردند و حرمت رسول خدا را دریدند.»

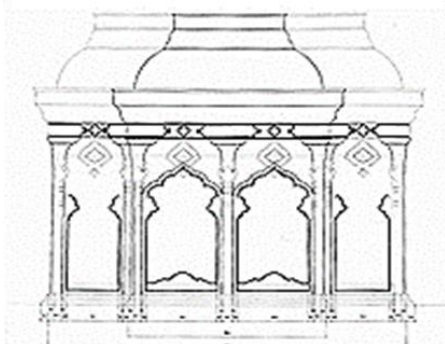
آنگاه اشک از چشم‌های حضرت (ع) سرازیر شد (استهلت عیناً بالدموع) و سپس فرمود: «بعد از تو خاک بر سر دنیا باد.» در این وقت زینب (س) خواهر حسین (ع) فریاد می‌زد: «ای حبیبم» و آمد خود را روی جنازه علی‌اکبر (ع) انداخت و بعد حسین (ع) او را به سوی خیمه‌ها فرستاد.

البحرۃ فی نسب النبی وأصحابه العشرة

ألبری (تألیف ۶۴۵ هـ. ق)

علی‌اکبر (ع) با حسین (ع) کشته شد؛ او از جمله شهدا از فرزندان حسین (ع) و فرزندان برادرش حسن (ع) و پس‌رعموهایش عقیل بود که کشته شدند.

فرزند حسین (ع)، علی‌اکبر (ع) بود که مادرش دختر مّرة بنت عروة بن مسعود ثقفی بود و با پدرش حسین (ع) کشته شد.



نام زیبای علی

قالبش فرقی ندارد وزن فاعل یا فَعَل
بی‌هوا از تک‌تک ابیات می‌بارد عسل
یا علی‌اکبر بگو حیّ علی خیرالعمل
تکه‌ای از ماه را لیلا گرفته در بغل
جان به قربانِ برادرزاده شیر جمل
مثل عبّاس علی شد در عرب ضرب‌المثل
در نظامِ حیدری وارد نمی‌گردد خلل

مثنوی، قطعه، قصیده، چارپاره یا غزل
نام زیبای علی وقتی که مضمون می‌شود
شب شبِ عشقِ علی بن الحسین بن علیست
معجزِ شقِّ القمر بار دگر آمد پدید
از همین اول بزرگی در وجودش بارزست
دود کن اسپند یا زینب! که روی ماه او
با چنین نسلی که از حیدر حکایت می‌کند

خیره گردیدم به رخسارش نمی‌شد باورم
ذره‌ای هم با محمد مو نمی‌زد اکبرم

صحبت از اوصاف تمثال پیمبر می‌شود
وصف یک خط از رخس هفتاد منبر می‌شود
ذکر اوصاف علی‌اکبر مکّز می‌شود
یک‌سره حرف حرم الله و اکبر می‌شود
یک علی می‌گویی و ذکر دو حیدر می‌شود
هم‌قدم تا با ابالفصلِ دلاور می‌شود
قدرت رزم حسینی صد برابر می‌شود

حالمان خوب است از این باز بهتر می‌شود
آیت‌اللهی است در نوع خودش ابن الحسین
خوش به حال اهل آن مجلس که در اذکارشان
یک حرم دل‌بسته بر سروِ قد و بالای او
حُسنِ همنامی‌اش با حیدر همین بس که فقط
مثل یک ساعت منظم می‌تپد قلب سپاه
دست در دست عمو وقتی که بگذارد علی

سمت دشمن تا که یک همچین سپاهی می‌رود
چشمشان با دیدن اکبر سیاهی می‌رود

شرم داری از رخس ماهی که خواندندت چه شد
مدعی جا زد نگفتا مثل و مانندت چه شد
یوسف لیلا بیوشان چهره، روبندت چه شد
خواهرم زینب بیا پس دود اسپندت چه شد
در جوابِ هر که گفتا نام فرزندت چه شد

ماه گردون این مه لیللاست لبخندت چه شد
هر کسی دارد جمالی چون جمالت رو کند
ماه من می‌ترسم آخر، ماه، چشمت می‌زند
چارقل باید بخوانم نذر چشمانت کنم
مفتخر گفتم علی گفتم علی گفتم علی

حافظ این هم خال هندو پس سمرقندت چه شد
کربلای عاشقانِ آرزومندت چه شد

گفته بودی تو که می‌بخشی به خالِ هندویش
میهمان سفره‌ات را دست خالی رد نکن

لشگرم کامل شده امشب یساراش چون یمین
هست اکبر تحت فرمان یل ام‌البین

دل به ماهِ انورِ روی تو می‌بندد حسین
بی‌گمان بار سفر سوی تو می‌بندد حسین
بر جبین بالای ابروی تو می‌بندد حسین
آیت‌الکُرسی به بازوی تو می‌بندد حسین
بعدِ ساقی دل به نیروی تو می‌بندد حسین
دل به تکبیر و به یا هوی تو می‌بندد حسین
دل به این تشبیه نیکوی تو می‌بندد حسین

دل فقط بر حلقهٔ موی تو می‌بندد حسین
وقت دلگیری و دلتنگی، پی آرامشش
موقع رزمت که شد، سربند یا زهرای خود
چشم‌بد دورِ این یکادی را به دور‌گردن و
شک ندارم یا علی در کربلا وقت نبرد
عُزُوشِ الله اکبر گفتنت دشمن‌کش است
خُلُقاً و خُلُقاً شبیه احمد مختاری و

هر زمان برداشتی از ماهِ رخسارت نقاب
آب کردی آفتاب، ای آفتابِ بوتراپ

خونِ عِشاقَت ز تیغِ ابروانت ریخته
قدرتش را زین سبب در بازوانت ریخته
بر سر ما بَرکت از روز جوانت ریخته
حضرت زهرا نمک را در دهانت ریخته
صوت داوودی که در لحن اذانت ریخته
نعره‌هایت زهره‌ها از دشمنانت ریخته
بر زمین کُرک و پرِ شمر و سنانت ریخته

حق عجب طرچی به ابروی کمانت ریخته
دیدۀ حق، ظرفِ اِرتِ علی را داشتی
مثل بارانی که می‌بارد به دامان کویر
بر زبان داری شکر از بس نمک داری علی
یک جهان کفر را اهل نماز و روزه کرد
وقت میدان داریت بر هیچ‌کس پوشیده نیست
می‌زدی شمشیر وقتی با فنونِ حیدری

آمدی تا لشکرم را بیمهٔ جنگی کنی
با اذان گفتن برایم کارِ فرهنگ‌ی کنی

مبتلایش بیشتر حتی گدایش بیشتر
هر حرم خوب است؛ اما کربلایش بیشتر

هر کجا منسوب به زهرا صفایش بیشتر
آستان‌های ائمه تک‌تکش باشد بهشت

رفتم و دیدم که لذت داشت هر جای حرم
 یک براتِ کربلا از هر که گیری خوش بُود
 هر که یادت داد راهِ کربلا دستش ببوس
 تو به میزانِ علاقه مندیت هرگز مبال
 گر دو رکعت خوانده‌ای بالای سر حتماً بخوان
 بود؛ اما لذت ایوان طلایش بیشتر
 لیک از دست علی موسی‌الرضایش بیشتر
 تا دم مرگ از همه بنما دعایش بیشتر
 که علاقه‌مند او باشد خدایش بیشتر
 یک دو رکعت هم شده پایین پایش بیشتر

جنتِ معروف زیرِ پا به عشقِ این پسر
 هست استثناءً اینجا زیرِ پاهای پدر

شاعر: مهدی مقیمی

در سردی

یم فاطمی، دُرِ سردی، گل احمدی، مه هاشمی
 ز سرادقاتِ محمدی طلعتِ ظهورِ جلالتی
 به سما قمر، به نبی ثمر، به فاطمه دُر، به علی گهر
 به حسن جگر، به حسین پسر، چه نجابتی، چه اصالتی
 به ملک مطاع، به خدا مطیع، به مرض شفا، به جزا شفیع
 چه مقام بندگی‌اش منیع، به چه بندگی و اطاعتی
 خم زلف او چه شکن شکن، به مثال نقره خام تن
 سپری به کتف و کفن به تن، به چه قامتی و قیامتی
 ز جلو نظر سوی قبله گه، ز قفا نظر سوی خیمه گه
 که نموده شد به قدش نگه به چه حسرتی و چه حالتی
 ز قفا دو زن شده نوحه‌گر، یکی عمه گشت و یکی پسر
 که نما به جانب ما نظر به اشارتی و نظارتی

شاعر: ناصرالدین شاه قاجار

لیلای داغ دیده

رأفت برند حالت آن داغ دیده را
وان یک ز چهره پاک کند اشک دیده را
تا تقویت کند دل محنت کشیده را
تا بر کنندش از دل خار خلیده را
شرح سیاهکاری چرخ خمیده را
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را
چون دید نعلش اکبر در خون تپیده را
لیلای داغ دیده زحمت کشیده را
آتش زدند لانه مرغ پریده را

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان
یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا
آن دیگری برو بفشاند گلاب و شهد
یک جمع دعوتش به گل و بوستان کند
جمع دگر برای تسلای او دهند
القصه هر کسی به طریقی ز روی مهر
آیا که داد تسلیت خاطر حسین
آیا که غمگساری و انده بری نمود
بعد از پسر دل پدر آماج تیر شد

شاعر: ایرج میرزا

پهلوی تو

بخوان دوباره برایم بخوان علی اکبر
تکان نخور که نپاشد جهان علی اکبر
نرو جوانی حیدر، بمان علی اکبر
تمام دلخوشی کاروان، علی اکبر
ببین قدم ز غمت شد کمان علی اکبر
توان بده به من ناتوان، علی اکبر
نشسته پیر کنار جوان علی اکبر
عجیب نیست شدم نیمه جان علی اکبر
میان هلهله‌ها الامان علی اکبر
شکسته کوفه سرت را چنان علی اکبر

بخوان به گوش سحرها اذان علی اکبر
لب ترک ترک را به هم بزن، اما
دوباره داغ پیمبر تحملش سخت است
به دست غصه نده چشم دخترانم را
ببین که تیر فراغت نشسته بر جگر
عصای پیری بابا مقابلم نشکن
کنار جسم تو رسم جهان عوض شده است
مسیح زندگی‌ام روی خاک افتاده‌ست
بریده گریه امان مرا کنار تنت
اگر چه پهلوی تو یاد مادر افتادم

شاعر: عطیه سادات حجتی

عزّت جاویدا

شبه پیغمبر، علی از صدر زین افتاده است
 با نوای دل خراشی زد صدا بابا بیا
 آفتاب خیمه‌ها شد جانب میدان، روان
 صورتش بر صورت اکبر نهاد و ناله زد
 از حرم زینب به‌سوی خسرو خوبان دوید
 شورش‌ی برپا کنار جسم اکبر شد کز آن
 آتش داغش شرر زد بر دل اهل حرم
 آه (محرم) این جهان، بی‌اعتبار و عزّت است
 اکبر گل‌گون بدن، روی زمین افتاده است
 سبط خاتم را ز انگشتر نگین افتاده است
 دید در خون، غوطه‌ور آن مه‌جبین افتاده است
 لرزه‌ها بر عرش رب‌العالمین افتاده است
 دید روی جسم اکبر شاه دین افتاده است
 در عزا و غصّه فردوس برین افتاده است
 هم شراری بر دل حبل‌المتین افتاده است
 عزّت جاوید ما در واپسین افتاده است

شاعر: محرم خراسانی

شیرازه ام‌الکتاب

بر زمین، شیرازه ام‌الکتاب افتاده است
 یا که شبه احمد از پشت عقاب افتاده است
 این علی اکبر است افتاده در دریای خون
 یا که عکس ماه غرق خون در آب افتاده است
 رو! عقاب! در حرم آهسته با لیلا بگو!
 قرص ماهت در میان آفتاب افتاده است
 سرور لب‌تشنگان از داغ جان‌سوز پسر
 در سراپای وجودش انقلاب افتاده است
 رفته نور از دیدگانش تا که پیش دیده‌اش
 آیه شوق‌القمر روی تراب افتاده است

گشت ظاهر در رخس آثار پیری تا که دید
 نوخطش از پا در ایام شیباف افتاده است

بر سرش بنشست و بر زانو نهاد از غم، سرش
 خواند نور دیده را، دید از جواب افتاده است

خم شد و صورت به صورت، لب به لب بنهاد و گفت
 آتش داغت، علی! بر جان باب افتاده است

یا علی! بعد از تو بادا خاک بر فرق جهان
 بی تو شهد زندگانی در سراب افتاده است

از خروش و بانگ اکبر اکبرش در خیمه‌گاه
 زینب غم‌دیده اندر اضطراب افتاده است

از خزان کربلا و سوز و آه فاطمه
 در جنان از دیده حوران، گلاب افتاده است

ز اشک و آه (آذر) و سوز دل و از خامه‌اش
 نقش جان‌سوزی شفق‌گون در کتاب افتاده است

شاعر: آذر خراسانی

خدا به خانه ارباب، کوثر اعطا کرد

همین که با دم ساقی دهان معطر شد	سبوی کهنه میخانه مستی‌آور شد
شبیبه ساحل خشک کویر بودم که	پیاله دل من گل زد و لبم تر شد
پس از تراوش عطر شراب در عالم	و بعد از آنکه جهان مست بوی حیدر شد
خدا به خانه ارباب، کوثر اعطا کرد	تمام میکرده مست علی اکبر شد

رسید باده و از جام می خراب شدم
 خمار و ملتمس کاسه شراب شدم

تو از تشرف هر چشمه آبشارتری
تو مرد راز و نیازی، برای ما شب‌ها
برای اذن گرفتن، به قلب کفر زدن
همیشه دست‌بخیری پس از عمو حسنت
تو از تبسم آلاله‌ها بهار تری
سفارشی کن اگر با خدا نداشتی
تو از تمامی فامیل بی‌قرارتی
نگاه کردم و دیدم تو سفره دارتری

همیشه بر سر خان کریم احسان هست
کنار سفره مهمانی تو مهمان هست

به زیر پای تو جوشش گرفت زمزم‌ها
به قول پیر غلامان کهنه‌کار، فقط
به آن حقیقت سرخت قسم، گرفته شده
شدیم گریه کن اشک چشم باباها
چه دیدنی شده در کارزار کربلا
شدند کوثر جاری ز چشم‌ها نم‌ها
ز فیض بازدمت زنده می‌شود دم‌ها
ز رنگ خون شما رنگ سرخ پرچم‌ها
شدیم گریه کن هشتم محرّم‌ها
تقابل علی و خیل ابن ملجم‌ها

خدا کند تنت از زخم در امان باشد
توان خیمه زن‌ها و کودکان باشد

بیانگر قد طوبی است قدّ و قامت تو
هزار مرتبه شکر خدا که هم‌رنگ است
خود تو یگه و تنها سپاه اسلامی
همیشه سوی بهشت است رفت‌وآمد تو
سیاه بخت من و گیسوی مجعد تو
فدای جان تو و لشکر محمد تو

بزن بروی خود عمّامه و عبایت را
بده اجازه خودم زین کنم عقابت را

همیشه وقت نشستن زمان پا شدنت
قرار بود که میراث انبیا باشی
امید و آرزوی اهل خیمه هستی پس
مصیبت بدن پاره پاره‌ات به کنار
زبانزد پدرت بود مصطفی شدنت
حکایتی شده در کربلا فدا شدنت
عجب حقیقت تلخی است رو به راه شدنت
خودش مصیبت عظاماست این جدا شدنت

یکی به دامت انداخت التماسش را
یکی به اشک تو تر می‌کند لباسش را

بگو چه شد که مشبک شده ضریح تنت
کنار پیکر تو آمدم که دیدم وای
از این تنی که به هر گوشه ریخته اثرش
سپرده‌ام که عبابی بیاورد عبّاس
چه آمده به سرت و ا شده ز هم بدنت
شبهه یک گل قالی به خاک دوختنت
مسجّل است که با دشنه جا به جا زدنت
بیمبرانه خودم می‌کنم علی، کفنت

بلند شو علی، یاد اذان ظهر به خیر
بمان که شب نرسد اختیار خیمه به غیر

شاعر: حسین قربانچه

کریم بلند

سلام ما به حسین و به پاره جگرش
به خلق و خو، علی آیینۀ پیمبر بود
خمید قامتش از داغ اکبرش ز آن پیش
ز پاره پاره تن اوفتاده بر خاکش
غم فراق پدر تازه شد، برای حسین
گریست بر سر جسم علی، به صوت بلند
که پاره شد جگرش، از شهادت پسرش
صدف علی و به فضل و ادب، علی گهرش
که بشکند ز فراق برادرش، کمرش
نشست گرد غریبی، به صورت پدرش
چو دید چهره خونین او و زخم سرش
که رفته بود دل از دست و نور از بصرش

حسین را نفس از غصه بر نمی‌آمد
برای تسلیتش، زینب ار نمی‌آمد

شاعر: سید رضا هؤید

مطالب السؤل

محمد بن طلحة شافعی (متوفی ۶۵۲ هـ. ق)

از فرزندان حسین بن علی (ع)، علی اکبر (ع) بود و علی اوسط، سیدالعبیدین (ع) است، اما علی اکبر (ع) در جلو روی پدرش جنگید تا به شهادت رسید.

أحراق الوردی

حمید بن احمد محلی (متوفی ۶۵۲ هـ. ق)

علی (ع) در قول عقیقی و بسیاری از گروه طالبیه نسلی از او باقی نمانده و با پدرش در کربلا کشته شده است. او به گفتهٔ نسب‌شناسان همان علی اکبر (ع) است و مادرش لیلی دختر ابی مرّة بن عروّة بن مسعود ثقفیه است و مادر لیلی، میمونه دختر ابی سفیان است.

و برای همین، مردی از شام به علی اکبر (ع) آن هنگام که برای مبارزه در پیش روی پدر برخاست، گفت: «تو را به امیرالمؤمنین یزید خویشاوندی است و منظورش میمونه (مادر لیلی) بنت ابی سفیان بود؛ اگر بخواهی به تو امان خواهیم داد.» علی اکبر (ع) فرمود: «وای بر شما! قرابت رسول خدا (ص) سزاوارتر است مراعات شود.» و آن قدر جنگید تا کشته شد.

پس اصحاب حسین (ع) همه کشته شدند، آنگاه حسین (ع) و اهل بیتش جنگیدند تا همگی کشته گردیدند و آن‌ها بیش از ده نفر (هیچ‌ده نفر) جوان از اهل بیتش بودند؛ و علی بن حسین اکبر (ع) که مادرش لیلی دختر مژّه بن عروّة بن مسعود و مادر لیلی، میمونه دختر ابی سفیان بود؛ او را مژّه بن منقذ بن نعمان کندی به قتل رساند. او همواره حمله می‌کرد و می‌فرمود: «من علی پسر حسین بن علی هستم؛ قسم به خانهٔ خدا ما به پیامبر نزدیک‌تریم.» آنگاه جنگید تا کشته شد.



آینه کوثر

ای روزگار سفله! علی اکبر است این بابش امام مطلق و جدش رسول حق
 دُرْدانۀ عزیز حسین است این جوان تیغش چه می‌زنید به خونش چه می‌کشید
 ای سفلگان! هر آینه باور که می‌کند؟ ای کوفیان! که در ظلمات است جانتان
 این هدیه حسین به دامان فاطمه است گر چشم آهوانۀ او خون گرفته است
 آیینۀ ملاحات پیغمبر است این از تیره شریف‌ترین مادر است این
 ماه علی نشان و علی گوهر است این آخر ز احمد آینه‌ای دیگر است این
 لب‌تشنه است و آیینۀ کوثر است این ماه تمام آیت روشن‌گر است این
 شاخ شکسته است گل پرپر است این صبح بهشت در نظرش مضمرا^۱ است این

راوی نوشت: یاد حرم کرد و بازگشت
 نزد حسین آمد و گرم نیاز گشت

شاعر: محمد سعید میرزایی

گلت از چشم ثارالله دل برد

تعالی الله مبارک باد لیلا
 علی آورده‌ای یا حی سرمد
 گلی آورده‌ای کز نکهت او
 پدر تا دیده ماه عارضش را
 همانند گل یاس تو در باغ
 گلت از چشم ثارالله دل برد
 اگر پیش جمالش سر برآرد
 لب‌ت خندان و قلبت شاد لیلا
 تو را امشب محمد داد، لیلا
 بهشت وحی شد آباد، لیلا
 به یاد جدّ خود افتاد، لیلا
 ندارد باغبانی یاد، لیلا
 چو از هم چشم خود بگشاد، لیلا
 دهد گل آبرو بر باد، لیلا

^۱ پنهان، پوشیده، مستتر

بهشت وحی را آباد کردی
حسین بن علی را شاد کردی

به بحر نور گوهر آفریدند	ولی الله اکبر را دوباره
ولی الله دیگر آفریدند	به خلق و خلق و خو الله اکبر
ز سر تا پا پیمبر آفریدند	ز هر چه وصف او گفتیم و گفتند
هزاران بار بهتر آفریدند	محمد را علی دادند امشب
ز حیدر باز حیدر آفریدند	تنی زیباتر از جان مجسم
بگو روح مصور آفریدند	مبارک باد بر فرزند کوثر
گمانم باز کوثر آفریدند	

بهشت وحی دارد یاس دیگر
و یا ام البنین عباس دیگر

حیات عشق جوشد از دهانش	دعای نور جاری بر زبانش
بهار وحی دارد باغ حسنش	خاوندان نگهدار از خزاننش
ز مهد ناز ببند کربلا را	که در تن میزند پر مرغ جاننش
همای قلۀ عشق است این طفل	که آغوش حسین است آشیانش
ربوده با نگاه اول خویش	دل از عباس چشم مهربانش
خدا داند که می‌نازند بر او	رسول الله و کل خاندانش
کلام الله در لبهای شیرین	سلام الله از نسل جواننش

ز میلادش گرفته تا شهادت
بود هر لحظه عمرش یک ولادت

حیات عشق مرهون دم اوست	دل عالم خریدار غم اوست
شهادت، عشق، ایمان، عزم، ایثار	روایات کتاب محکم اوست
به هر زخم تنش در راه جانان	همانا زخم دیگر مرهم اوست
حسین بن علی باید بگوید	ثنائیش را، که مدح ما کم اوست
نماز عشق را گر قبله پرسی	همان محراب ابروی خم اوست
نیازی نیست بر آب فراثش	که چشم خلق عالم زمزم اوست

اگر چه دور افتادم ز کویش دلم سرگرم سیر عالم اوست

مزارش شهر دل را زیب و زین است
زیارت نامه اش قلب حسین است

الا ای سر به سر آیت در آیت	جمالت ماه خورشید ولایت
تمام آیه های نور دارند	ز خط و خال و ابرویت حکایت
قدت طوبی، لبث کوثر، دلت بحر	گل رویت بهشت بی نهایت
تویی منصوص در ذات خداوند	ز لب های حسین است این روایت
تو را باید به اوج تشنه کامی	کند پیغمبر اکرم سقایت
کند بهر شفاعت روز محشر	همان رخسار خونینت کفایت
کلامت، جذبات، راهت، نگاهت	هدایت، در هدایت، در هدایت

فدایت گردم ای چشم الهی
به میثم کن نگاهی گاه گاهی

شاعر: غلامرضا سازگار

یوسف ندیده با ترنج دل بیازد

وقتی سخن از گوهری یک دانه باشد	باید کلام عاشقان رندانه باشد
صحبت ز سر مشق جوانان بهشت است	آری سخن از دلبری جانانه باشد
یوسف ندیده ها ترنج دل بیازند	تا سر ببازد هر کسی دیوانه باشد
بنده که تشریفات شاهانه ندارد	تاب سر زلفش عجب شاهانه باشد
فضل و شرف از قامت دلدار، سرشار	خَلْقاً و خُلُقاً منطقتش فرزانه باشد

کودک کجا قدی شبیه سرو دارد
این قد و بالا قامتی مردانه دارد

کی گفته دیگر وحی پیغمبر ندارد؟
لیلا مگر با خود علی اکبر ندارد؟

هرکس که مشتاق است احمد را ببیند	آیینۀ روی محمد را ببیند
هرکس که مشتاق است در سیمای دیگر	خلق عظیم روی سرمد را ببیند
هرکس که مشتاق است در آل پیمبر	بار دگر فیض سرآمد را ببیند
هرکس که مشتاق است در کانون عترت	رخسار یک روح مجرد را ببیند
هرکس که مشتاق است در اوج فضایل	کوه وقار ذات ایزد را ببیند
هرکس که مشتاق است سالار شجاعت	در کربلا سردار ارشد را ببیند

باید بیاید سیر اکبر را شناسد
بر دامن دلدار، دلبر را شناسد

او در فرا سوی مراتب ایستاده	بر قلۀ قاف مناقب ایستاده
با یک ستاره جلوه اش گویا نگردد	بالاتر از بام کواکب ایستاده
او در کنار تل سرخ زبینه	در انتظار یار غایب ایستاده
از ابتدای مشرق نور وجودش	تا انتهای صبر مغرب ایستاده
در انتظار انتقام کوچه ای تنگ	سر در گریبان مصائب ایستاده
با پرچم سبز عدالت تا قیامت	اندر مصاف هر محارب ایستاده

او در همه آل خلیل اول قتیل است
فرزند زهرا آل طاهها را سلیل است

ای احمدی، طرز عبادت کردن تو	وی حیدری قاموس قامت بستن تو
ای راه رفتن های تو مانند زهرا	وی کوثری، سبک قیامت کردن تو
ای نغمۀ صوت الحزینت مثل زینب	وی مجتبابی گونه، قرآن خواندن تو
ای در دل مقتل اذان گو، ای مؤذن	وی تا ابد باقی شهادت گفتن تو
ای با دل سجاد همدم در مناجات	وی مثل عباس علی جنگیدن تو
ای مرد میدان عمل ای معدن علم	قربان با مولا ملازم بودن تو

تو آفتاب پنج نور عالمینی
پیغمبر اما ارباباً اربای حسینی

تو انتخاب ناب دل‌های جوانی	مه پاره‌ای در قاب دل‌های جوانی
وقتی تفقد می‌کنی دور و برت را	مثل پدر ارباب دل‌های جوانی
شب زنده‌داران جوان در اقتدایت	در هر سحر مهتاب دل‌های جوانی
در بردباری شیوه‌ات مثل پیمبر	در بندگی محراب دل‌های جوانی
در هر کلامت خطبه‌ای ناب آرمیده	آقا خدایی باب دل‌های جوانی
یاری توصیف مقام عالی‌ات نیست	تو مایهٔ اعجاب دل‌های جوانی

احمد تو را چون در شب دیرینه می‌دید
انگار خود را در دل آیینه می‌دید

صیادی و دل را به دامن آفریدند	خلاق و گل را به نامت آفریدند
گر چه جلوس با فقیران است، اما	پیغمبران را هم غلامت آفریدند
طرح سؤالت طرح راه روشن ماست	ما را وفادار امامت آفریدند
حُلق عظیمت حکم حبل‌الله دارد	ما را مسلمان مرامت آفریدند
ما را نمک‌گیر جواب خویش کردی	از بس که محتاج سلامت آفریدند
گوش دل ما را، به خون حلق خشکت	آمادهٔ درک پیامت آفریدند

آقا قسم بر ساحت قدس علمدار
ما را برای کربلای خود نگهدار

شاعر: محمود ژولیده

در خانه خون خدا آمد خدا را مطهری

امروز بیک خوش‌خبر هی حلقه بر در می‌زند	بر در مکرر حلقه را از عشق دلبر می‌زند
از نغمهٔ در مرغ دل در سینه‌ام پر می‌زند	شادی به صد شور و شعف از هر دری سر می‌زند
از شوق دل روح‌الامین شهپر به شهپر می‌زند	از عشق اکبر نعرهٔ الله‌اکبر می‌زند

گویم به آوای جلی تالی احمد آمده
هرکس که ببیند روی او، گوید محمد آمده

بشنو تو از ژرفای دل فریاد درد ایل را
افشاگر رازی مگو گلبانگ میکائیل را
از فرط شادی کن نظر لبخند عزرائیل را
در وصف هاجر گوش کن تکبیر جبرائیل را
کاورده از بهر خلیل امروز اسماعیل را
تا در جهان سازد علم او پرچم تجلیل را

گویم به آوای جلی تالی احمد آمده
هرکس که ببیند روی او، گوید محمد آمده

در خانهٔ خون خدا آمد خدا را مظهري
قد قامتی مه طلعتی مه پاره‌ای مه پیکری
دریادلی شیر اوژنی صف بشکنی نام‌آوری
اسلام را جان‌پروری پیغام را پیغمبری
نسل جوان را در جهان در خط قرآن رهبری
خواند حدیث عشق را در گوش زهره مشتری

گویم به آوای جلی تالی احمد آمده
هرکس که ببیند روی او، گوید محمد آمده

از لیلی حسن قدم مصداق خاتم زد قدم
مصدق ختم الانبیا در ملک عالم زد قدم
در سنگر خون و شرف آن ذبح اعظم زد قدم
آلالهٔ خونین تن ماه محرم زد قدم
از دامن مریم مگر عیسی بن مریم زد قدم
در جبههٔ حق ز امر حق روح مجسم زد قدم

گویم به آوای جلی تالی احمد آمده
هرکس که ببیند روی او، گوید محمد آمده

در ماه شعبان جلوه‌گر شد ز امر داور این پسر
کز مرز باور بگذرد با دادن سر این پسر
رونق به دین حق دهد در دشت باور این پسر
از کشته سازد پشته‌ها از خصم کافر این پسر
از شوق جانان بسپرد خنجر به خنجر این پسر
گردد به دشت کربلا چون لالهٔ پرپر این پسر

گویم به آوای جلی تالی احمد آمده
هرکس که ببیند روی او، گوید محمد آمده

باید حسین بن علی سرمست و شیدایش کند
از فرط شیدایی ورا مجنون لیلایش کند
تا در منای قرب حق، چون هدیه اهدایش کند
در سن هجده سالگی مهمان زهرایش کند

وقت شهادت دیده را محو تماشایش کند تا در میان خاک و خون چون لاله پیدایش کند

گویم به آوای جلی تالی احمد آمده
هرکس که ببند روی او، گوید محمد آمده

شاعر: حمید کرهی

معنی شق القمر ابروی او

ز اشک خونین دامنم را تر کند
صفحه دفتر حجابم می‌شود
خون دل از دیده جاری می‌کند
راز پنهان را نمی‌گوید زبان
گوش را کی طاقتش بشنفتن است؟
شاه دین را کرده از این غم کباب

باز دل سیل رخ دلبر کند
خامه امشب، سد بایم می‌شود
طبع سرکش بی‌قراری می‌کند
این چه اسراری است یا رب در میان
کی زبان را قدرتش در گفتن است؟
تا بگوید اکبر آمد نزد باب

گشته وجه‌الله احسن جلوه‌گر
ماه را پوشیده از گیسو زره
سر دل بهر پدر افشا نمود
زندگی بر من، پدر گردیده عار
جان خود قربانی جانان کنم
خانمان عالمی را سوخته

اکبر آمد با رخ همچون قمر
گرد صورت ریخت زلف پر گره
چشم مستش غارت دل‌ها نمود
کای پدر جان دل دگر بربست بار
اذن ده تا رو سوی میدان کنم
اکبرش را چهره دید افروخته

چهره‌اش را دعوی پیغمبری
نخل امید ولایت را ثمر
معنی شق القمر ابروی او
کرده عالم را قیامت بر پدر
مست وحدت گشته سر تا پای او
با خدا سرا بود در گفتگو

دید شاه دین چه رعنا اکبری
وه چه اکبر! غارت جان پدر
خیره خیره چشم شه بر روی او
قامت رعنا او پا تا به سر
نور حق بر صورت زیبای او
دید اکبر جلوه‌ها دارد به رو

جسم خاکی بر زمین بگذاشته
اکبرش را دیده نبود غیر او
عشق حق اندر سرش بازی کند
کرده حیران جلوۀ او شاه را
ای بنائی این علی اکبر است
بیرق سزّالهی افراشته
جمله اسرار داند مو به مو
روح در تن میل جانبازی کند
حُسن رویش برده نور ماه را
در همه اخلاق چون پیغمبر است

شاعر: علی اصغر بنائی یزدی

یوسفی از مصر

گرما در اوج بود و هوا شعله می کشید
جوشن به بر چو آتش سوزنده داغ بود
در سوی خصم جنگلی از تیغ و نیزه تیز
چشمان آهوانه او با نگاه شیر
گویی که از سیاوش و رستم خدای وی
می رفت و دیدگان پدر بود سوی او
بر اسب چون بُراق به میدان چو برق رفت
حتی نفس ز سینه به لبها نمی رسید
گویی عرق ز گونه خورشید می چکید
وز سوی دوست، یوسفی از مصر می رسید
رخ چون شکوفه سرخ و لب از تشنگی سپید
زیبایی و شکوه در او با هم آفرید
کی می توان که از جگر خویش دل بُرید
زان تیغ حیدری سپه خیبری رمید

شد مات از رخ شه و آن اسب پیلوار
هم لشگر پیاده و هم لشگر سوار

شاعر: علی موسوی گرهارودی

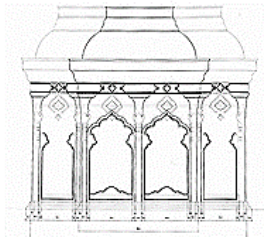
تذکره انخواس

ابن جوزی (متوفی ۶۵۴ هـ. ق)

برای حسین بن علی (ع) ۱۵ پسر و ۸ دختر ذکر شد. از پسران، علی اکبر (ع) بود. با حسین (ع) جماعتی از آل ابی طالب کشته شدند. علی بن حسین بن علی و او علی اکبر (ع) است و مادرش لیلی بنت مژة ثقیفی بود که او را مژة بن سعد عبیدی کشت و از فرزندان حسین (ع) دو نفر به نام علی بودند.

شعبی گفته: (اول کشته از بنی هاشم عباس بن علی، سپس علی بن الحسین، اکبر بود. او وارد میدان شد و چنین می گفت: «من علی فرزند حسین، فرزند علی هستم؛ قسم به خانه خداوند ما به پیامبر نزدیک تریم از شمر و عمر بن سعد و پسر زیاد.» پس مردی نیزه ای به او زد و او را کشت.)

علی اکبر (ع) با پدرش در روز کربلا کشته شد و نسلی از او باقی نماند. مادرش دختر اُبی مژة ثقیفی بود و مادر او^۲ دختر ابوسفیان بن حرب بود.



^۲ یعنی مادر بزرگ مادری حضرت علی اکبر (ع)

یک بهشت روح و ریحان

ماه شعبان یا طلوع ماه لیلا آمده
یا بود ماه رجب میلاد مسعود علی
یا حسین دیگری بر آل طاهها آمده
یا محمّد در مه شعبان به دنیا آمده
یا که می بینم حسن با روی زیبا آمده

آمنه بار دگر حسن محمّد را ببین
روی دست اقلیلا روی احمد را ببین

این پسر سر تا قدم جان است در چشم حسین
یک بهشت روح و ریحان است در چشم حسین

ابرویش تصویر بسم الله الرحمن الرحیم
صورتش سی جزو قرآن است در چشم حسین

هل اتی و عادیات و فجر و واللیل و نبأ
شمس و قدر و نور و فرقان است در چشم حسین

همسر شمس الضحی ماه تمام آورده است
یا دوباره حضرت زهرا امام آورده است

طلعت او مشعل (اُتاهُ هدیناه السبیل)
بس که این مولود از سر تا قدم پیغمبر است
نه بگو آیینۀ حسن خداوند جلیل
نی عجب گر از برایش وحی آرد جبرئیل
یا که اسماعیل دیگر بر سر دست خلیل
یوسفی بر روی دست یوسف زهرا بود

بر قد و بالا و روی نازنینش آفرین
هم به صورت هم به صورت آفرینش آفرین

ای نجوم شهر، ماه انجمن را بنگرید
در بهشت وحی باغ یاسمن را بنگرید

چشم دل بگشوده و گیرید جان بر روی دست

تا به یک صورت جمال پنج‌تن را بنگرید

بر فراز شانۀ ریحانۀ ختم رسل

یک امیرالمؤمنین بت‌شکن را بنگرید

باغبان وحی امشب یاس گیرد روی دست

باید این دردانه را عباس گیرد روی دست

این پسر بهتر ز خوبان تمام عالم است

این کلیم‌الله نه، این خود کلام کبریاست

این ولی‌الله فرزند ولی کبریاست

آنچه اعجاز انبیا آرند، آرد این پسر

هر چه خوبان جهان دارند، دارد این پسر

نور خیزد از جبین و وحی ریزد از دمش

عالم ار گویند در وصفش سخن آید کمش

مجتبا و زینب کبرا و عباس و حسین

چون کلام‌الله می‌بوسند یک‌یک هر دمش

شک ندارم چشم حقیبن امیرالمؤمنین

ذوالفقار دیگری بیند در ابروی خمش

اُم‌لیلا روی این شبه پیمبر را ببوس

شکر این نعمت که داری دست حیدر را ببوس

ای عیان در قامتت قدر و جلال اهل‌بیت

یک بشر پا تا به سر سر تا به پا خیرالبشر

سرو قدش نخل امید عزیز فاطمه

هر چه دارند انبیا و اوصیا و اولیا

در وجود نازنینت آفریده کبریا

ای سلام از ذات پاک ذوالجلالت روز و شب
هم عجم مبهوت و حیران جمالت هم عرب

خلق کرده در وجودت ذات پاک ذوالجلال
هم شجاعت هم فصاحت هم ملاحظت هم ادب

چون به میدان شهادت آمدی دیدم درست
یک رسول‌الله در بین هزاران بولهب

هر که چشم افکند بر ماه زُخت مبهوت شد
گفت پیغمبر نهاده روی در جنگ اُحد

یاد دارم دو علی هم در احد هم کربلا یگه و تنها به پیش تیر و شمشیر بلا
آن فدایی محمّد این فدایی حسین آن نود زخمش به تن، این زخمش از سر تا به پا
آن علی را بخیه‌ها بر زخم‌های تن زدند این علی را روی هر زخمش رسیدی زخم‌ها

او ز برق تیغ، صحرای اُحد را تاب داد
این زبانش بر دهان خشک بابا آب داد

حیف جای گل به تن گل زخم‌هایت چیده شد
پیکرت مانند تسبیحی ز هم پاشیده شد

با نگاه چشم گریان پدر در موج خون
روی هر زخم هزاران زخم دیگر دیده شد

فرقت از شمشیر دشمن چون دل بابا شکافت
جسم پاکت از هجوم تیرها پوشیده شد

سرخ روی پدر از چهره گلگون توست
میوه‌های نخل (میثم) قطره‌های خون توست

شاعر: غلامرضا سازگار^۳

^۳ این شعر در تاریخ بیستم تیرماه سال ۱۳۹۰ سروده شده است.

آفتاب سرخ عاشورا

فلک یک آسمان خورشید و ماه و اختر آورده
ملک ساغر به بزم عاشقان از کوثر آورده

به مکه آمنه بار دگر پیغمبر آورده
و یا بنت اسد از جوف کعبه حیدر آورده

و یا ام‌البین ماه محمد منظر آورده
عروس فاطمه لیلا علی اکبر آورده

جمال بی‌مثال حی سرمد زاده‌ای لیلا
خدا را بهترین عبد مؤید زاده‌ای لیلا

پسر زاده و یا روح مجرد زاده‌ای لیلا
به خلق‌و‌خو و منطق هر سه احمد زاده‌ای لیلا

محمد را محمد را محمد زاده‌ای لیلا
قیامت قامتی زادی که با خود محشر آورده

جمال بی‌مثال حضرت رب جلیل است این
حسین و حیدر و زهرا و احمد را سلیل است این

رخش جنت، لبش کوثر، دهانش سلسبیل است این
کلیم است این مسیح است این ذبیح است این خلیل است این

ز آل الله در دشت بلا اول قتیل است این
برای هدیه بر راه خدا دست و سر آورده

سلام‌الله بر لیلا و این پاکیزه فرزندش
به بازوی ولی‌اللهی و وجه خداوندش

ملایک دست‌بوس و انس و جان تا حشر پابندش
شرافت آستان‌بوس و شهادت آبرومندش

حسین و مجتبی و زینب و عباس بوسندش
سپهر حسن را این پاک مادر محور آورده

نبوت بر جمال کبریایی منظرش نازد
امامت بر دم گرم شهادت پرورش نازد

بزرگی سر فرود آورده بر خاک درش نازد
شفاعت بر کرامت‌های روز محشرش نازد

شهادت بر همه گل زخم‌های پیکرش نازد
شجاعت بر دو بازویش سلام از حیدر آورده

زمین رزمگاه معرکه بدر و پیمبر او
قتال پهن‌دشت کربلا صفین و حیدر او

به رزم صحنه عاشور ثارالله دیگر او
زعیم و اسوه رزمندگان تا صبح محشر او

ز آل‌الله روز جان‌فشانی پیش‌تر او
به حق ایمانی از کوه گران محکم‌تر آورده

سلام ای آفتاب سرخ عاشورا علی اکبر
درود ای آرزوی یوسف زهرا علی اکبر

گل باغ جنان در دامن صحرا علی اکبر
تویی در بزم جان ماه جهان‌آرا علی اکبر

کرامت کن برات کربلا ما را علی اکبر
که داغ کربلایت ناله از دل‌ها بر آورده

تو قرآنی تو فرقانی تو یاسینی تو طاهایی
تو در کوی ذبیح‌الله اعظم ذبح عظمایی

تو اول کشته در دشت بلا از آل زهرایی
تو از صبح ولادت تا شهادت عشق بابایی

تو در دشت بلا همچون شجر در طور سینایی
که نخل میثم از باغ کمالات برآورده

شاعر: غلامرضا سازگار^۴

یوسف یوسف زهرا

که عیان گشت دوباره رخ پیغمبر اکرم
که سراپای بود آینهٔ جدّ مکرم
یا دهد از نفسش روح به ریحانهٔ مریم
ور نه آرند به وصفش ملک و جن و بشر کم
تا ز وصفش زند آقای رسولان خدا دم
اشبه‌الناس ورا خواند به پیغمبر خاتم

یازده روز گذشت از مه شعبان معظم
ذات حق (جل‌جلاله) پسری داد به لیلا
نه عجب اینکه به یوسف بدهد وام ز حسنش
مگر اوصاف ورا شرح دهد یوسف زهرا
می‌سزد تا که شود گوش همه عالم هستی
یوسف فاطمه در منق و در خلقت و خلقت

به جمال و به کمال و به جلالش همه با هم
صورتش قبلهٔ جان و دل ذریهٔ آدم
پسر هاجر تا حشر کند ناز به زمزم
تا به وصفش چه بگویند دگر مردم عالم
ما یکی قطره ولی وسعت او بیشتر از یم
به جمال و به کمال و به جلال است مقدم

صلواتی که خداوند فرستد به محمّد
ابرویش خیل ملک را شده محراب عبادت
اگر از جام تولّاش یکی جرعه بنوشد
دشمنش گفت که او راست همان شأن امامت
ما کم از ذره و او بیشتر از مهر درخشان
یوسف یوسف زهراست که از حضرت یوسف

^۴ کتاب نخلستان، ص ۲۶۰ و نخلستان ۳، ص ۲۴۵

سخنش آیت عظاما، قدمش ثابت و محکم
در ره دوست به بذل سر و جان بود مصمم
او که سر تا به قدم آمده پیغمبر خاتم
تن صد پاره او در نظرم گشت مجسم
چه به یادم چه نویسم چه بخوانم چه بگویم
که بود زنده ز خویش مه پرشور محرم

هدفش یاری بابا، شرفش حیدر و زهرا
گویی از دامن گهواره و آغوش ولایت
باید او را به رسول مدنی کرد شبیهش
هر طرف چشم بر آن مرقد شش گوشه گشودم
من و توصیف جوانی که ولی خوانده امامش
پسر خون خدا خون محمد

در صف کرب و بلا این همه جلاد فراهم
زخم بر زخم تنش بود به از دارو و مرهم
بس که فرقتش سپر تیر بلا گشت به هر دم
غرق خون شد بدنش از ستم اهل جهنم
که شود غرقه به خون جگرت دفتر میثم

نام نامی‌اش علی بود که شد در پی قتلش
سنگ‌ها بر سر او بود به از لاله و ریحان
بس که چشمش به ره تیر بلا بود به هر سو
او که سر تا به قدم رشک جنان بود جمالش
آسمان دور مزارش ز بصر اشک بیفشان

شاعر: غلامرضا سازگار

جاری‌ترین رود

هر یک برای خویش خورشیدی جمیل‌اند
بهنتر بگویم صد هزاران رود نیل‌اند
کم سن و سالش عمر صد نوح و خلیل‌اند
صدها فرشته با وضو هر شب دخیل‌اند
در معرفت استاد درس جبرئیل‌اند

این خانواده یوسفان بی‌بدیل‌اند
جاری‌ترین رودند در رگ‌های دنیا
فرقی ندارد ستشان کم یا زیاد است
بر هر نخ موی علی‌های قبیله
بی‌پرده گویم کمترین هاشان مسیحند

در این میان یک تن شبیه مصطفی بود
او هم علی خانۀ ارباب ما بود

با مقدمت یکباره غوغا کردی اکبر
با خنده لب‌ها را ز هم وا کردی اکبر

امشب زمین را عرش اعلی کردی اکبر
لبخند تو در سینه‌ها قند آب کرده

از بس که مثل مصطفی جذّاب هستی در هر دلی خود را عجب جا کردی اکبر
 وقتی که چشم خویش را از هم گشودی اول تو سقّا را تماشا کردی اکبر
 تو آمدی و پادشاه کربلا را با مقدمت امروز بابا کردی اکبر

زیباترین نام جهان را بر تو بگذاشت
 بعد از تو این دنیا دوباره یک علی داشت

امشب همه بر پای تو سر می‌گذارند در باطنت خُلق پیمبر می‌گذارند
 امشب به یمن مقدم پاک تو آقا در سفرهٔ عشاق کوثر می‌گذارند
 از بس که تو والا مقامی و بزرگی بر نام تو پسوند اکبر می‌گذارند
 بر کاسهٔ اسپند خورشیدی عمه اسپند نه هر لحظه اختر می‌گذارند
 وقتی در آغوش اباالفضلای ملائک بر پایتان از شوق شه پیر می‌گذارند
 بعد از تو آقا در صف زیبا جمالان بیچاره یوسف را در آخر می‌گذارند

ای شاهزاده شاه را بی‌تاب کردی
 خورشید را هم از خجالت آب کردی

با دیدنت خون خدا لبخند می‌زد هر لحظه بوسه بر رخ فرزند می‌زد
 وقتی که جبرائیل لب‌های تو را دید با شهد لب‌های تو زین پس قند می‌زد
 تا ریشه‌هایت را در عالم دید ارباب این ریشه‌ها را با علی پیوند می‌زد
 می‌خواست تا پیروز میدان باشد عباس نام تو را در صفحهٔ سربند می‌زد
 وقتی که خاک زیر پایت را زمین دید قید تمام عرش را سوگند می‌زد

خورشید از دامان لیلا سر زد امروز
 پیغمبر و حیدر به دنیا آمد امروز

آئینهٔ پیغمبرِ اکرم تو هستی هر کس نداند من که می‌دانم تو هستی
 ساقی کوثر حضرت مولاست اما از روز اول ساقی زمزم تو هستی
 هم حیدر کزّاری و هم مصطفایی با این وجود، عشق همه عالم تو هستی
 شمشیر پیغمبر علی روحش حسین است در دست او انگشتر خاتم تو هستی
 عباس در کربلا نقش علی داشت در این میان مولای عیسی‌دم تو هستی

خیمه حسین و دست عباسش ستون است بالای این خیمه یقین، پرچم تو هستی

تو آمدی تا عشق در عالم بریزی
کربلا را با دمت برهم بریزی

رفتی و زینب بعد تو چشمان تر داشت دستی به پیشانی و دستی بر کمر داشت
داغ تو سنگین بود که ارباب افتاد زخم عمیقی از غمت روی جگر داشت
رفتی و گفתי من علی عشق حسینم این بردن نام علی خیلی خطر داشت
میخواست با مرگ تو مولا هم بمیرد وابستگیات را به بابایت خبر داشت
فهمید که نامت علی ابن الحسین است سنگین‌ترین تیری که آورده ست برداشت

رفتی و بابای تو خیلی غصه می‌خورد
عمه نمی‌آمد، یقین پیش تو می‌مرد

شاعر: مهدی نظری



کفایة الطالب

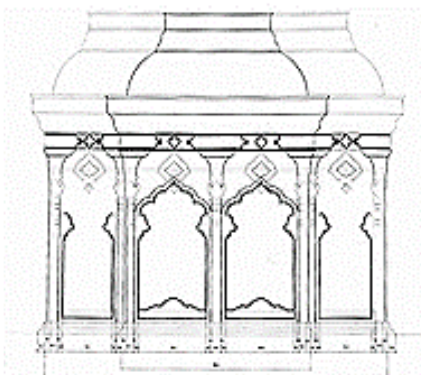
گنجی شافعی (متوفی ۶۵۸ هـ. ق)

کسانی که از اهل بیت حسین (ع) در روز عاشورا کشته شدند، ۲۱ نفر بودند ... و از اولاد حسین (ع)، علی (اکبر) (ع) و عبدالله (علی اصغر) (ع) بودند.

نعت الطالب

ابن العدیم (متوفی ۶۶۰ هـ. ق)

پس اول کسی که از فرزندان ابوطالب به میدان رفت، علی بن الحسین و آن علی اکبر (ع) بود. پیوسته جنگید تا با نیزه مُرّه بن منقذ عبدی به زمین افتاد و او را کشت و شمشیرها هم او را کشتند.



شعاع اللہ اکبر

بیا که کوه وقار آمد
به حق پرستی عیار آمد
به کربلا تکسوار آمد

رسولی و کربلا کتابت
نگینی و عالمی رکابت

به عاشقان دلبری دوباره
ادامه کوثری دوباره
و فاتح خیبری دوباره

نه احمدی و نه حیدری تو
شعاع (الله اکبری) تو

میان چشمان من جمالت
تمام فکرم شده وصال
تو شاهزاده تو باصالت

نه تو خدایی و نه جدایی
که الحق از نسل مرتضایی

منم غلام و تو هستی آقا
تو عشق حیدر تو قلب زهرا
تو برتری از توهم ما

کران نداری و بی کرانی
تو فرق داری ای آسمانی

ملائکه در صف سلامت
چه قامتی پا به سر قیامت
فدای چشمت فدای نامت

صدای پای بهار آمد
به قلب عاشق قرار آمد
به عرش حق هم جوار آمد

رسیده پیغمبری دوباره
امیری و سروری دوباره
چه گویش حیدری دوباره

نشسته در ذهن من خیالت
منم گرفتار دام خالت
منم اسیرت منم و بال

منم مریض و تویی مسیحا
تمام عالم نم و تو دریا
تو وارث خلق و خوی طاها

حسین شد مست شهد کامت
صنوبر است این و یا که قامت
ببر که جانم بهای جامت

تو همنشین ستاره‌هایی
اذان سبز مناره‌هایی

تو بر وجود خدا دلیلی
تو اذن پرواز جبرئیلی
بدون همتا و بی‌بدیلی

تجلی سرمدی به قرآن
علی ولی احمدی به قرآن

از عقلم امشب خبر ندارم
پرندهام بال و پر ندارم
به جز به دستت نظر ندارم

نهال دل را کجا بکارم
منی که جز تو کسی ندارم

امان که روزی تو بین صحرا
به خاک افتاد سرو رعنا
و ناتوان زانوان آقا

تمام صحرا پر از تن توست
و خون بابا به گردن توست

تو را به چشمان خود کشید و
از این جهان بی تو دل برید و
صدا زد از خیمه نا امید و

شکست از داغ رفتن تو
هزار چشمه شده تن تو

شاعر: محمد بختیاری

حضرت دلبر

می باره از آسمونا صد سبد اقاقی و یاس
 اوّمده علی اکبر برادر زادهٔ عباس
 این شه عالمینه؛ نور دو عینه؛ عشق حسینّه؛ گل لیلاست
 ماه علی دمیده، سر زد سپیده، اونکه امید ما جووناست
 یا مولا یا علی (۳) یا علی اکبر
 ای ستارهٔ ولایت همه جان‌ها به فدایت
 چقدر زیبا هستی؛ یوسف افتاده به خاک پایت
 ای تو گل بهاری تو لاله‌زاری تو هوامو داری حضرت دلبر
 ای که حسین سرشتی؛ عین بهشتی رو دلم نوشتی یا علی اکبر
 یا مولا یا علی (۳) یا علی اکبر
 ای محمد پای تا سر، ای علی را جلوه یکسر
 ذکر قد قامت قیامت اکبری الله و اکبر
 راه میری مثل زهرا ای جان بابا بر ما جوونا تویی رهبر
 ای تو حسن خصائل، ای علی شمایل، معدن فضائل علی اکبر
 یا مولا یا علی (۳) یا علی اکبر

شاعر: محمد مهدی روحی

آینه‌داور

که میلاد علی اکبر آمد	دوباره در جهان پیغمبر آمد
حسینت را حسین دیگر آمد	آلا یا فاطمه چشم تو روشن
که میلاد علی اکبر آمد	
رسول‌الله دیگر زاده لیلا	محمد یا پیمبر زاده لیلا
امام مجتبی را مظهر آمد	چراغ و چشم حیدر زاده لیلا
که میلاد علی اکبر آمد	

عروس فاطمه مادر شد امشب
که هر نسل جوان را رهبر آمد

عیان آئینه داور شد امشب
چراغان بیت پیغمبر شد امشب

که میلاد علی اکبر آمد

زمین خرم‌تر از عرش علاء شد
صلا از مهر و ماه و اختر آمد

عیان نور حق از بیت ولا شد
عیان ماه شهید کربلا شد

که میلاد علی اکبر آمد

به رخسارش زند گلیوسه عباس
تبسم از لب زینب بر آمد

عیان شد مصطفی را اشبه الناس
حسن می‌بوید او را چون گل یاس

که میلاد علی اکبر آمد

بود این جمله در صوت هزاران
بهاران را بهاری بهتر آمد

به گلشن‌ها فراز شاخساران
گل لیلیا شکفت و شد بهاران

که میلاد علی اکبر آمد

شاعر: غلامرضا سازگار

ز حرم اکبر رفت

دل زجان شسته، سوی دلبر رفت
همه گفتند که پیغمبر رفت
آن طرف مرگ به استقبالش
لیله قدر پدر گیسویت
صبر کن سیر ببینم رویت
دل بر آن دلبر یکتا بسته
اشک من راه تماشا بسته

تا به میدان ز حرم اکبر رفت
روح از جسم حرم یکسر رفت
زین طرف جان حسین دنبالش
گفت ای سرو قد دلجویت
ای رخت ماه و هلال ابرویت
ای به زلفت دل من وابسته
در خم زلف تو دل‌ها بسته

لیک قدری بر من راه برو
هیچ دانی که چه آری به سرم
مکن از موی خود آشفته ترم

من نگویم مرو ای ماه، برو
ای جگر گوشه من ای پسر
مرو این گونه شتابان ز برم

پدر ایستاده و می‌کرد نظر
همچنان سوی سما دست پدر
رنگ خود باخت ز بانگ پسرش
جانب مرگ پسر راهسپر
تا بگوش آمدش آوای پسر
زانکه دانست چه آمد به سرش

شاعر: علی انسانی

کلی پرپر

این علی بن حسین بن علی حیدر نیست
دشمن از برق نگاهش به ستوه آمد و گفت
هر چه نزدیک‌تر آمد همه فریاد زدند
رجزی خواند که فرزند حسین آمده است
من نه از بهر دفاع پدرم آمده‌ام
جز امامت ز علی شیر خدا کمتر نیست
گفته بودند که در کربلا حیدر نیست
این جوان کیست اگر حضرت پیغمبر نیست
روبهان را حذر از پنجه شیر نر نیست
غیر از این حجت دادار مرا رهبر نیست

خطاب حضرت امام حسین (ع) به حضرت علی اکبر (ع):

چون تو ای لاله در این دشت گلی پرپر نیست
در کنار توأم و باز به خود می‌گویم
دست و پای، نفسی، نیم‌نگاهی، پلکی
هر کجا دست کشیدم ز تنت گشت جدا
دیدنی گشته اگر دست و سر و سینه تو
استخوان‌های تو و پشت پدر هر دو شکست
و از این پیر جوان مرده، کمانی‌تر نیست
نه حسین، این تن صدچاک علی اکبر نیست
غیر خونابه مگر ناله در این حنجر نیست
بند بندت همه پاشیده دگر پیکر نیست
دیدنی‌تر ز من و خنده این لشکر نیست
باز هم شکر کنار من و تو مادر نیست

شاعر: حسن لطفی

جان پدر

به عزم جانفشانی جانب میدان پسر می‌رفت
پسر می‌رفت و همراه پدر جان پدر می‌رفت

سپاه دل سیاه آماده با شمشیر و تیغ و تیز
ز برج خیمه سوی هاله عقرب قمر می‌رفت

به عشق دوست سوی دشمنان رو کرده با شوقی
شب معراج گویی سوی حق خیرالبشر می‌رفت

پسر رفت و پدر در خیمه، ناگه بانگ او آمد
به دیدار پسر آنگه پدر با چشم تر می‌رفت

به امیدی که بیند باغبان گل را شکوفاتر
سبک‌تر از نسیم روح‌افزای سحر می‌رفت

نمی‌دانم چه رخ می‌داد اگر زینب نمی‌آمد
ولی آن قدر می‌گویم پدر هم با پسر می‌رفت

شاعر: علی انسانی

احمد مرسل

اندر آن دم که علی جانب میدان می‌رفت
گویی از جسم حسین بن علی جان می‌رفت

ریخت یعقوب صفت، اشک ز چشمان حسین
دید چون یوسف او جانب گرگان می‌رفت

نظر یاس به سرو قد اکبر می‌داشت

دودش از شعله شمع دل سوزان می‌رفت

نور شد دور ز چشمان اباعبدالله

نور چشمش چو سوی لشکر عدوان می‌رفت

دست و سر کرد سوی خالق اکبر بالا

گفت چون اکبر او جانب میدان می‌رفت

بارالها تو بر این قوم ز من شاهد باش

خود مگر احمد مرسل سوی ایشان می‌رفت

شاعر: سید محمدعلی میرفخرایی

آیه‌های ریخته

مبند دیده کمی دست و پا بزن پسر
چگونه جمع کنم سوی خیمه‌ها بپر
دو بار داغ پیمبر نشست بر جگر
به کام خشک تو آبی رسد ز چشم ترم
جدا ز شاخه شد افتاد بر زمین ثمر
زبان خشک تو زد بیشتر به دل شررم

دویده‌ام ز حرم تا که زنده‌ات نگرم
ز مصحف تنت این آیه‌های ریخته را
به فصل کودکی و در سنین پیری خود
میان دشمن از آن گریه می‌کنم که گر
من آن شکسته درختم که با هزار تبر
اگرچه خود ز عطش پای تا سرم می‌سوخت

روا نبود تو لب‌تشنه جان دهی به برم
تو بی برون ز دلم می‌روی نه از نظرم
دلی به رحم نیامد نگفت من پدرم
هزارها چو تو تقدیم حی دادگرم
کسی که گریه کند بر ستاره سحرم

مگر نه آب بُود مهر مادرم زهرا
جوان ز دل نرود گر چه از نظر برود
به پیش دیده من پاره‌پاره‌ات کردند
مصیبتی که به من می‌رسد محبت اوست
به روز حشر نگرید دو دیده‌اش میثم

شاعر: غلامرضا سازگار

صدای یا ابتای تو

گمان مدار که گفتم برو دل از تو بریدم
 نفس شمرده زدم مهرهت پیاده دویدم
 محاسنم به کف دست بود و اشک به چشمم
 گهی به خاک فتادم گهی ز جای پریدم
 دلم به پیش تو، جان در فغان، دیده به قامت
 خدای داند و دل شاهد است من چه کشیدم
 دو چشم خود بگشا و سوال کن که بگویم
 ز خیمه تا سر جسم تو من چگونه رسیدم
 ز اشک دیده لبم تر شد آن زمان که به خیمه
 زبان خشک تو را در دهان خویش مکیدم
 نه تیغ شمر مرا می‌کشد نه نیزه خولی
 زمانه کشت مرا لحظه‌ای که داغ تو دیدم
 هنوز العطشت می‌زد آتشم که ز میدان
 صدای یا ابتای تو را دوباره شنیدم
 سزد به غربت من هر جوان و پیر بگیرد
 که شد به خون جوانم خضاب موی سفیدم
 کنار کشته تو با خدا معامله کردم
 نجات خلق جهان را به خون بهات خریدم
 بگو به نظم جهان‌سوز میثم این سخن از من
 که دست از همه شستم رضای دوست خریدم

لهوف

سید بن طاووس (متوفی ۶۶۴ هـ. ق)

چون حضرت حسین (ع) در وقت ظهر به منزل ثعلبیه رسید، مقداری خوابید؛ سپس بیدار شد و فرمود: (هاتفی را دیدم که می‌گفت: شما با سرعت می‌روید و مرگ به سرعت شما را به بهشت می‌برد).

پس پسرش علی (اکبر) (ع) عرض کرد: «ای پدر آیا ما بر حق نیستیم؟» فرمود: «چرا ای پسر، قسم به خدایی که رجوع بندگان به سوی اوست!»

عرض کرد: «ای پدر دیگر هراسی از مردن نداریم.» امام (ع) فرمود: «ای پسر خدا تو را جزای خیر دهد، بهتر از آن چه را که پدر برای فرزندش می‌خواهد.»

اصحاب حسین (ع) همه شهید شدند و فقط اهل بیت (س) باقی ماندند. در این حال علی بن حسین (علی‌اکبر) (ع) که سیمایی زیبا و اخلاقی نیکو داشت، از خیمه خارج شد و از پدرش اجازه خواست که به میدان برود؛ امام (ع) به او اجازه داد، سپس درحالی‌که با نگاهی مایوسانه به او نگاه می‌کرد، (نظرة آیس) چشمان خود را به زیر انداخت و گریست؛ بعد فرمود:

«خدایا تو شاهد باش که جوانی برای جنگ به سوی این قوم رفت که از نظر شمایل و اخلاق و گفتار شبیه‌ترین مردم به پیامبر تو بود؛ ما هر وقت مشتاق زیارت پیامبر تو می‌شدیم به این جوان نگاه می‌کردیم (نظرنا الیه).»

سپس فرمود: «ای عمر سعد! خدا رجم تو را قطع کند، همان گونه که تو رجم مرا قطع کردی.»

علی‌اکبر (ع) به لشکر عمر سعد حمله کرد و تعداد زیادی از آن‌ها را کشت سپس خدمت پدر بازگشت و گفت:

«پدر جان! آن قدر تشنگی‌ام شدید شده که نزدیک است کشته شوم و سنگینی این جنگ افزارها مرا به سختی انداخته، آیا راهی برای به دست آوردن جرعه‌ای آب وجود دارد؟»

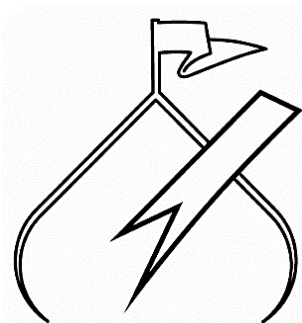
امام حسین (ع) شروع به گریه کرد و فرمود: «واغوثاه، پسر! نزد من آبی وجود ندارد؛ اندکی دیگر جنگ کن، ساعتی دیگر جدت پیامبر (را ملاقات خواهی کرد و از دست او آن چنان آب می‌نوشی که سیراب می‌شوی و بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد (لا تظما بعدها أبداً).»

علی اکبر (ع) به میدان بازگشت و جهاد مردانه‌ای کرد تا آن که منقذ بن مژه عبدی تیری را به طرف او فرستاد؛ آن تیر به او اصابت کرد و فریاد زد: «پدرجان! خداحافظ! این جدم پیامبر (است که به تو سلام می‌رساند (بِقِرْتُك السَّلَام) و به تو می‌گوید: برای آمدن نزد ما عجله کن (عَجَلِ الْقَدُومِ عَلَيْنَا)).»

سپس فریادی جان‌سوز زد و به شهادت رسید؛ امام خود را بالای سر علی اکبر (ع) رساند و صورتش را بر صورت او نهاد (وضع خده علی خده) و فرمود: «خدا بکشد کسانی که تو را کشتند؛ این‌ها نسبت به خدا و هتک حرمت پیامبر چقدر گستاخ‌اند؛ پس از تو خاک بر سر دنیا باد.»

در این هنگام حضرت زینب (س) از خیمه خارج شد درحالی که فریاد می‌زد: «ای عزیزم! (حبیباه) ای پسر برادرم!»

پس خود را بر کشته علی اکبر (ع) انداخت؛ امام (ع) جلو آمد و او را از روی جنازه علی اکبر (ع) بلند کرد و به طرف خیام زنان فرستاد.



داغ مرگ پسر

لب گشا کشت مرا خنده دشمن پسر
 از لب تشنه و سنگینی آهن پسر
 در عوض دیده دشمن شده روشن پسر
 آنکه بگذاشته داغت به دل من پسر
 برگ گل ریخته در دامن گلشن پسر
 این همه زخم رسد بر سر یک تن پسر
 هدیه دارم به ره خالق ذوالمن پسر
 هیچ کس را نبود تاب شنیدن پسر
 سیل خون ریخته از دیده به دامن پسر

می زند نیش سکوتت به دل من پسر
 چشم خود واکن و یک بار دگر حرف بزن
 بی تو از دیده من قوه بینایی رفت
 داغ مرگ پسرش را به دلش بگذارید
 پاره های تنت افتاده به هر سو گوئی
 کس ندیدست که از تیغ هزاران جلاد
 تو ذبیح منی و من تن صد چاک تو را
 نتوان گفت که از داغ تو بر من چه گذشت
 بود حرف دل من بر لب میثم زان رو

شاعر: غلامرضا سازگار

مرتضی خصایل و احمد شمایل

وی پیش دیده چیده شده میوه دلم
 برق نگاه نیست ولی سوخت حاصلم
 ای عمر من به مرگم از این داغ مایلم
 یا لب گشای بهر اذان در مقابلم
 گشته کنار خشکی لبهات ساحلم
 کردی هلالی ام زغم ای ماه کاملم
 با من چه کرده داغ، خدا داند و دلم
 اکنون ز آب دیده ببین پای در گلم

ای مرتضی خصایل و احمد شمایل
 بگشای دیده و به دلم راه غم ببند
 دیگر پس از تو خیر نباشد به زندگی
 یا خیز و پیش من به نمازی دگر بایست
 تا آب دیده غرق نسازد مرا ببین
 بر پیکرت که تیر نشانده کمان منم
 دیگر نمی توانم برخیزم از زمین
 یک جرعه آب بهر تو ای گل نداشتم

شاعر: علی انسانی

گوهر حلقه انگشتر خاتم

ای که در حسن و خرد شهره عالم بودی
 اشبه الناس به پیغمبر خاتم بودی

پیش حسن تو دم از یوسف کنعان نزنم
 که تو زیباتر از او در همه عالم بودی

ای علی اکبر لیلا که تو در رتبه و جاه
 پسر خاتمی و مفخر آدم بودی

ای نبی روی و علی صولت و زهرا شوکت
 گوهر حلقه انگشتر خاتم بودی

احمدی حُسن و حسن خلق و حسینی خصلت
 صاحب این همه عنوان تو مسلم بودی

در همه ملک عرب شهره به زیبایی و حسن
 در سماوات ادب نیّر اعظم بودی

از همان خال سیاهی که به کنج لب توست
 می توان گفت که تو ماه مجسم بودی

با لب تشنه شدی کشته چرا ای که ز لب
 تو شفا بخش دم عیسی مریم بودی

چه بگوید به مدیح تو بیان (خسرو)
 که تو شایسته تر از هر چه بگویم بودی

شاعر: سید محمد خسرو نژاد

هر نیم قدم می ریزی

خاک بر معجر بانوی حرم می ریزی
 خانه ویران شده ام خانهات آباد ببین
 بال و پره های تو را جمع نمودم اما
 می کشم در بغل خود بدنت را ببرم
 هر کجا می نگرم رد تو باقی است هنوز
 عمهات آمده و گریه کنان می گوید
 بر دلم بر جگرم آتش غم می ریزی
 بر سر اهل زمین خاک عدم می ریزی
 حتم دارم که به یک آه به هم می ریزی
 صبر کن تا در خیمه پسرم می ریزی
 بس که از نیزه و شمشیر و سنان می ریزی
 چه سرت آمده هر نیم قدم می ریزی

شاعر: حمیدرضا برقصی

ای باورم

ناباورانه می برم ای باورم تو را
 پا را مکش که شیون زن ها رسد به گوش
 سخت است روی سطح عبا جمع کردنت
 لبخندها بلندتر از قبل می شود
 حالا صدای هلهله ها هم بلند شد
 ای غیرتی به خاطر عمه بلند شو
 جای من شکسته ببین در میان خون
 وای از حرم که می نگرد ساعتی دگر
 می خواستم بغل کنمت باز هم ولی
 ناباورانه غرق به خون تا حرم تو را
 سوگند می دهم به دل دخترم تو را
 پاشیده اند بس که به دور و برم تو را
 وقتی که می کشم به دو چشم ترم تو را
 یعنی که آمده ببرد خواهرم تو را
 مگذار از میان حرامی برم تو را
 با دست خود شانه زده مادرم تو را
 بر نیزه می برند کنار سرم تو را
 تکه به تکه در بغل می برم تو را

شاعر: حسن لطفی

در لیلیا، سنیمت

باید تو را به وسعت صحرا ببینمت
می‌چینمت به روی عبا تا ببینمت
پیغمبرم به کسوت زهرا ببینمت
ور نه چگونه در بر لیلیا ببینمت
پیش بساط خندهٔ اینها ببینمت
حالا من عمّه را بیرم یا ببینمت
باید به نیزه‌ها نگرم تا ببینمت

خواهم اگر به آن قد و بالا ببینمت
تکه‌به‌تکه جسم تو را جمع کردم و
حالا که تیر خورده و پهلو گرفته‌ای
خوب است اینکه حداقل مادر تو نیست
جان‌کندن مرا به تمسخر گرفته‌اند
ترسم ز عمّه بود بیاید که آمده
تشنه نرفته است ز خون تو دشنه‌ای

شاعر: محمد علی بیابانی

سرو سرفراز

بر سر نعش علی اکبر نشست
شد جهان تا از قران ماه و مهر
گفت کی بالید سرو سرفراز
چون شدی سهم حوادث را هدف
با تو روشن چشم عالم‌بین من
کایمن از صیاد تیرانداز نیست
نک به سوی خیمهٔ لیلیا رویم
اکبرا بی تو جهان بادا خراب

پس بیامد شاه معشوق آست
چهر عالم‌تاب بنهادش به چهر
سر نهادش بر سر زانوی ناز
ای درخشان اختر برج شرف
ای نگارین آهوی مشکین من
این بیابان جای خواب ناز نیست
خیز تا بیرون از این صحرا رویم
رفتی و بردی ز چشم باب خواب

شاعر: حجت الاسلام نیر تبریزی

ریاض حسین

نور دل فاطمه را نور عین
 امید لیلا و عزیز بتول
 تا تو کنی نگاه در آینه
 قبله ارباب یقین روی تو
 کلیم دلباخته پاسخت
 چهر تو روز مهر را شام کرد
 اکبری و طنین تکبیر عشق

ای قد تو سرو ریاض حسین
 آینه تمام‌قد رسول
 گرفته در دست قمر آینه
 قدر شب قدر ز گیسوی تو
 ملاححت روی نبی در رخت
 گل ز رخ تو رنگ و بو وام کرد
 جوانی و به رهروان پیر عشق

مسیح را چشم شفا از دمت
 مهر دلش لبالب از مهر توست
 خضر پی لب ت بیابانی است
 چشم ملائک به کف پای تو
 بساط حسن خویش برچیده بود
 مایه مجنونی لیلا تویی
 و آن که برد دل از حسین اکبرست

یم چو حبابی است به پیش نمت
 ماه خجالت‌زده چهر توست
 مور تو را فخر سلیمانی است
 سرو سرافکنده بالای تو
 یوسف اگر روی تو را دیده بود
 داغ دل لاله به صحرا تویی
 حسین خود به عالمی دلبرست

قبله نمای کعبه تمثال تو
 قامت تو قیامت کربلا
 هزار سر به پایت افتاده بود
 رفتی و بردی ز قفا جان او
 موی پدر به لحظه‌ای شد سپید
 ندید از شکفتن گل اثر
 سرو قد پدر ز غم شکستی

ای حجرالاسود ما خال تو
 چشم و دل خامس آل عبا
 اذن جهاد اگر تو را داده بود
 ز پیش چشم اختر افشان او
 بانگ خداحافظی‌ات چون شنید
 شد چو نسیمی به سویت ره سپر
 نرگس دیدگان خود چو بستی

قطره خون از کفنت می‌ریزد

اشکم از وضعیت دل شکنت می‌ریزد
 دلم از دیدن پرپر زدنت می‌ریزد
 انتظار از تو ندارم که صدایم بزنی
 بس که هی لخته خون از دهنت می‌ریزد
 دست و پا می‌زنی و روی زمین
 نیزه و تیر از میان پیرهنت می‌ریزد
 هر چه می‌خواهم از این خاک تو را بردارم
 تکه‌تکه همه اعضای تنت می‌ریزد
 هر طرف می‌نگرم از لبه هر شمشیر
 بین دشمن قطعات بدنت می‌ریزد
 مثل زهرا شده تشییع تو بر روی عبا
 هر قدم قطره خون از کفنت می‌ریزد

شاعر: ناشناس

پراز خون علی اکبر

جای برگشتن به خیمه رفت سوی کوفیان
 گویا این بوده تنها آرزوی کوفیان
 راه باز کردند تا اکبر بیاید بینشان
 عقده‌ای دیرینه وا شد از گوی کوفیان

جزر و مدّ تیغ و شمشیر عدو بی سابقه است
شد پر از خون علی اکبر سبوی کوفیان
بعد از آنکه جای سالم در تن اکبر نماند
صحبت از مرگ حسین شد گفتگوی کوفیان
دشمنی با هر که رنگ و بویی از حیدر گرفت
بر علی سوگند بوده خلق و خوی کوفیان
گوییا زهرا به دنبال علی در کوچه‌ها
دختر حیدر رود گریان به سوی کوفیان

شاعر: ناشناس

علی و اکبر شد

بین تن‌ها امام تنها ماند
چشم مجنون به پای لیلا ماند
موج برگشت و لیک دریا ماند
جمله رفت و حروف بر جا ماند
تا قیامت همین معما ماند
تکه‌های پیمبر اقا ماند
روی نیزه برای فردا ماند
رمقی از حسین آیا ماند

الوداع گفت و رفت و بابا ماند
سر لیلا هوای مجنون داشت
موج می‌خورد بر لب ساحل
علی اکبر علی و اکبر شد
با زره رفت با عبا برگشت
خواهر آمد برادرش را برد
پیکرش زیر سم مرکب و سر
بعد از این ماجرا ته گودال

شاعر: یاسر حوتی

رُحْل دُو دِوَسْتَم

واژه‌های تنت از رحل دو دستم افتاد
 نتوانم به رخت بوسه زخم بابا چون
 بس که پاشیده ز هم رشته تسبیح تنت
 چیدمت در بغل خیمه به زحمت اما
 سوره‌های مدنی در دل صحرا مانده
 ز تنت ای پسرم تکه‌ای آیا مانده
 بردنت در نظرم مثل معما مانده
 ظاهراً باز کمی از بدنت جا مانده

شاعر: ناشناس

طاووسِ خِیمه

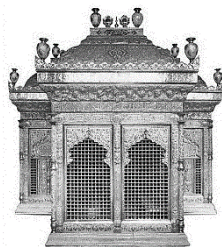
هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
 طاووس خیمه پیش پدر راه می‌روی
 آه ای عصای پیری من می‌روی برو
 تا اینکه خوب از عطشم با خبر شوی
 با خود نگفته‌ای پدرت خُرد می‌شود
 آخر چرا جواب پدر را نمی‌دهی
 زینب میان این همه دشمن دویده است
 از بهر بردن تو عبا کم می‌آورم
 شد سرخی لبان تو در دشت منتشر
 شکر خدا که نیزه من شد بلندتر
 هر گه نظر به روی تو کردم جوان شدم
 گفתי اذان و مست من از این اذان شدم
 اما به روی نعش تو من قد کمان شدم
 از شوق با لب تو دهان بر دهان شدم
 من مثل قطعه‌های تنت بی‌نشان شدم
 چیزی بگو علی ولدی نصفه جان شدم
 بابا اسیر زخم زبان‌هایشان شدم
 من چند بار بر بدنت امتحان شدم
 من هم به طشت زر هدف خیزران شدم
 در راه شام بر سر تو سایه‌بان شدم

شاعر: عباس احمدی

عشقِ یمنت

با سر نیزه تنت را چه به هم ریخته‌اند
ذره‌ذره بدنت را چه به هم ریخته‌اند
سنگ‌ها روی لب خشک تو جا خوش کردند
این عقیقِ یمنت را چه به هم ریخته‌اند
وسط معرکه‌ای رفتی و گیر افتادی
سر فرصت بدنت را چه به هم ریخته‌اند
تا به حالا نشده بود جوابم ندهی
وای بر من دهننت را چه به هم ریخته‌اند
چشم من تار شده به چه مداواش کنم
یوسفم پیرهننت را چه به هم ریخته‌اند
عمّات آمده تا دست به معجر ببرد
پدر بی کفنت را چه به هم ریخته‌اند
ابروان تو حسینی ست و چشمت حسنی ست
این حسین و حسنت را چه به هم ریخته‌اند

شاعر: علی اکبر لطیفیان



الدرا الظم

یوسف بن حاتم شامی (متوفی ۶۶۴ هـ. ق)

همه اصحاب حسین (ع) پیش قدم شدند و جنگ کردند و کشته شدند تا این که غیر اهل بیت خاصش کسی باقی نماند. پس فرزندش علی بن حسین (ع) که مادرش لیلی دختر ابی قرة بن عروة بود، برای جنگیدن جلو افتاد. او از زیباترین مردم از نظر صورت بود و عمر او آن روز، نوزده سال بود.

پس به لشکر حمله می برد و پی در پی می جنگید. اهل کوفه از کشتن او خودداری می کردند؛ پس مژه بن منقذ عیدی چشمش به او افتاد، گفت: «گناه عرب بر گردنم باشد، اگر این جوان بار دیگر بر من بگذرد و این گونه حمله کند؛ پدرش را به داغ او بنشانم.»

پس علی اکبر (ع) با شمشیر بر لشکر حمله می کرد و از مقابل مژه گذشت؛ مژه کمین کرد و با نیزه او را زد و وی را انداخت؛ لشکر او را احاطه کردند و با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند. پس حسین (ع) آمد بالین علی اکبر (ع) و فرمود: «خدا بکشد قومی که تو را کشتند، ای پسر! اینان بر خداوند رحمان جسارت کردند و حرمت رسول خدا را شکستند.»

پس اشک از چشمانش جاری شد. (انهملت عیناه بالدموع) سپس فرمود: «بعد از تو دنیا روی گردان شد (دنیا سپری شد).»

پس به جوانانش فرمود: (جسد برادران را بردارید.) پس جسد او را آوردند و جلوی خیمه ای که مقابل آن می جنگیدند، گذاشتند.

و خانواده حسین (ع) را بر ابن زیاد وارد کردند که در بین آنها علی بن الحسین (ع) بود ابن زیاد گفت: تو کیستی؟ فرمود: (من علی بن حسین هستم.) گفت: آیا علی را خدا نکشت؟!

علی (ع) به او فرمود: «برای من برادری بود به نام علی که مردم او را کشتند...»

و علی بن الحسین اصغر (ع) با پدرش در کربلا کشته شد و مادرش لیلی دختر ابی مروه بن عروة بود.

تمام جگرم

قصد کرده است تمام جگرم را ببرد
 من همین خوش قد و بالای حرم را دارم
 دسترنج همه زحمت من این آهوست
 این چه رسمی است پسر جای پدر ذبح شود
 تا به یعقوب نگاهم نرسیده خیرش
 نیزه دنبال دلم بود تنش را می‌گشت

تو فقط قول بده دست به گیست زنی
 تو برو خیمه خودم پشت سرت می‌آیم
 دست و پاگیر شدم زود زمین می‌افتم
 همه سرمایه‌ام این است که غارت شده است
 صد پسر خواسته بودم ز خدا آخر داد

شاعر: علی اکبر لطفیان

از همه آینه‌پوش‌ترینی

انگار بنا نیست سری داشته باشی
 انگار بنا نیست که از میوه باغت
 انگار بنا نیست که ای پیر محاسن
 ای باد به زلف علی‌اکبر لیلا
 می‌میرم اگر بیش از این ناز بریزی
 سر داشته باشی جگری داشته باشی
 اندازه کافی ثمری داشته باشی
 این آخر عمری پسری داشته باشی
 مدیون حسینی نظری داشته باشی
 بگذار که چندی پدری داشته باشی

تو از همه آینه‌ها پیش‌ترینی
 رفتی و نگفتی پدرت چشم به راه است
 تکثیر شدی بیشتری داشته باشی
 از من تو نباید خبری داشته باشی

بی‌یار اگر آمده‌ام پیش تو گفتم شاید بدن مختصری داشته باشی
 چه خوب به هم نیزه تو را دوخت و نگذاشت تا پیکر پاشیده‌تری داشته باشی
 با نیم عبا بردن این جسم بعید است باید که عبا‌ی دگری داشته باشی

شاعر: علی‌اکبر لطیفیان

فروغ چشم حسین

فروغ چشم من از چشم نیزه‌ها افتاد عصای پیری من زیر دست و پا افتاد
 عزیز یوسف من چنگ گرگ‌ها حس کرد ز بس که رونق یعقوب قصه‌ها افتاد
 به زخم نیزه‌ای از روی اسب از پهلو مرا به خاک جگر گوشه ریخت تا افتاد
 کسی که بین مژه کرده‌ام بزرگ آیا چنین ز هم شده پاشیده در عبا افتاد
 زدم به هم کف افسوس و زانویم تا خورد دلم شکسته و در ورطه‌ی بلا افتاد
 نماز ظهر مرا پس اذان نخواهی گفت گلو بریده لب خشکت از صدا افتاد

ذبیح من ز برت با خداست برخیزم به جان ز داغ غمت شعله‌ی عزا افتاد
 نشست چین و چروکی به رخ که می‌بینم ترک به ماه جبین تو از قفا افتاد
 نه قطعه‌قطعه فقط نقطه‌نقطه‌ات کردند تنت به پهنه‌ی این دشت تا کجا افتاد
 خدا کند که خطای نگاه من باشد که از تمام تنت چند تکه جا افتاد
 میان هلهله و خنده‌ها کم آوردم به‌سان محتضری که ز تن و پا افتاد
 بلند شو پسر من که دو چشم نامحرم به خاک چادر ناموس کبریا افتاد

شاعر: ناشناس

دسترنج همه عمرم

برسان زود جوانان حرم را عباس
 دسترنج همه عمر مرا باد تکاند
 به زمین می‌زندم داغ جوان سنگین است
 زخم تیری که قرار است نصیب تو شود
 تا نمی‌دیدم از این سوی به آن سوی زمین
 زانویم تا شده اما به تو پشتم گرم است
 اکبرم رفت تو هم گر بروی از دستم
 بعد آن دیر نباشد که ببیند زینب

که بیازند به خیمه پسرم را عباس
 جمع کن روی عبایم ثمرم را عباس
 پس بگیر از دو طرف زیر پرم عباس
 کاش می‌دوخت به هم چشم ترم را عباس
 پخش کردند تمام جگرم را عباس
 نشکند کاش بلایی کمرم را عباس
 پس به کی بسپرم این اهل حرم را عباس
 پنجه‌ای چنگ زده موی سرم را عباس

شاعر: علی صالحی

قرص قمر

دل ز قرص قمر خویش کشیدن سخت است
 نازها از پسر خویش کشیدن سخت است

سر زانو کمکم کرد که پیدات کنم
 ورنه کار از کمر خویش کشیدن سخت است

مشکل این است بغل کردن تو مشکل شد
 تکه‌ها را به بر خویش کشیدن سخت است

خواستی این پدر پیر خضابی بکند
 خون دل را به سر خویش کشیدن سخت است

نیزه بیرون بکشم از بدنت می‌میرم
 خار را از جگر خویش کشیدن سخت است

گرچه چشمم به لب توست ولی لخته خون
از دهان پسر خویش کشیدن سخت است

تکه‌های جگرم هر طرفی ریخته است
همه را دور و بر خویش کشیدن سخت است

به، که از گردن من دفن تو برداشته شد
دست از بال و پر خویش کشیدن سخت است

شاعر: علی اکبر لطیفیان

زخم قدیمی

<p>نداشت فایده از نو به خاک و خون جا کرد غریب کرب و بلا را کمی تماشا کرد به اشک و زمزمه آقا عجیب غوغا کرد دوباره مرگ خودش را ز حق تمنا کرد ببین که زخم قدیمی چگونه سر و پا کرد همین که پهلوی خونین او تماشا کرد کسی که کار خودش را شبیه زهرا کرد امام مرده خود را دوباره احیا کرد</p>	<p>برای آنکه بخیزد کمی تقلا کرد دو پلک زخمی خود را گشود با زحمت پدر کنار تن او چو ابر می‌بارید گذاشت صورت خود را به صورت اکبر دل امام در عالم به یک نظاره شکست به یاد پهلوی زخمی مادرش افتاد کسی ز خیمه رسید و به روی خود می‌زد بیا برادر پیرم به خیمه برگردیم</p>
---	--

شاعر: سید محمد جوادی

شروع سوره مریم

جاری عبور کردی و نم‌نم شدی علی
چه مادرانه دور تو می‌گشت خواهرم
بعدهش دوباره مثل همان سال‌های قبل
پیغمبرانه رفتی و زیر نزول تیغ
از خاک می‌خروشی و زمزم شدی علی
با دست‌های عمّه معمم شدی علی
آیینۀ رسول مکرم شدی علی
مثل شروع سوره مریم شدی علی

تا از میان معرکه پیدا کنم تو را
معراج ذوالفقاری و پهلو شکافدار
زخمی شکسته خُرد شده دژه دژه ریز ریز
من از تنت هر آنچه که شد جمع کرده‌ام
گیسو به باد دادی و پرچم شدی علی
زهر، نبی، علی، همه با هم شدی علی
یکجا تمام آنچه که گفتم شدی علی
ای وای بر دلم چقدر کم شدی علی

شاعر: حسین رستمی

صدای دلبر

دنبال صدای دلبرم افتادم
با سر به کنار اکبرم افتادم

تا پهلوی نیزه خورده‌اش را دیدم
یک لحظه به یاد مادرم افتادم

شاعر: سعید خرازی

شعله شمع

بس که پاشیده ز هم مثل گلِ چیده تنت
 می‌کند گریه به زخم بدنت پیرھنت
 کثرت زخم تو مانع ز شمارش گشته
 بس که زخم آمده پیوسته به زخم بدنت
 آیه با تیغ نوشتند به سر تا پایت
 نقطه با تیر نهادند به آیات تنت
 حلقه‌های زرھت چشمهٔ خونند همه
 آب غسلت شده خون، خاک بیابان کفنت
 آمدم از دو لب خشک تو خون پاک کنم
 دیدم از خون گلو پر شده بابا دھنت
 خجلم از تو علی جان که دم رفتن بود
 العطش با من دل سوخته آخر سخنت
 لالهٔ نسترنم یاس امیدم سخت است
 که ببینم چو گل ریخته نقش چمن
 همه امید من این است که یک بار دگر
 چشم خود باز کنی یک نگه افتد به منّت
 رو به روی تو نهادم همه دیدند علی
 که رخم لاله صفت سرخ شد از یاسمنت
 شعله‌های دل میثم زده آتش همه را
 آه او شعلهٔ شمعی است به هر انجمنت

شاعر: غلامرضا سازگار

اسماعیل من

دیده و جان و دلم دنبال تو
 ترک جان یا ترک بابا کرده‌ای
 ای تمام عمر من بی من مرو
 باز گرد از دیده اشکم پاک کن
 غربتم با رفتنت آغاز شد
 اشک تاراالله وقف دامت
 گرگ‌های کوفه چنگت می‌زنند
 بسیر حسن و قد و بالایت کنم
 جان بابا قاتل من داغ توست

ای مرا آشفته کرده حال تو
 عزم وصل حق‌تعالی کرده‌ای
 روح من با این شتاب از تن مرو
 کم ز هجر خویش قلبم چاک کن
 راه غم بر قلب تنگم باز شد
 ای دل صدپاره‌ام پیراهنت
 می‌روی این قوم سنگت می‌زنند
 صبر کن بابا تماشایت کنم
 بعد عمری حاصل من داغ توست

هر چه بینم داغ در این ره کم است
 غرق خون تقدیم جانانت کنم
 عضو عضوت را کنند از هم جدا
 مرگ از تو دلربایی می‌کند
 داغ تو تسبیح من تهلیل من
 فرق خونین تو قرآن من است
 آبروی من دهان خشک توست
 چشم ما چشم‌انتظار تیره‌هاست
 رو که جدم مصطفی سقای توست
 بعد از آن در قلب دشمن تاختیم

عهد من با دوست عهدی محکم است
 عهد بستم تا که قربانت کنم
 عهد بستم تا که در راه خدا
 زخم تو مشکل‌گشایی می‌کند
 من خلیل‌الله تو اسماعیل من
 جسم مجروح‌ت گلستان من است
 خون گلاب و خاک صحرا مُشک توست
 زخم ما را خنده بر شمشیرهاست
 گرچه خشک از تشنگی لب‌های توست
 ما به راه دوست هستی باختیم

شاعر: غلامرضا سازگار

چاک‌ترین جسم

به خودش آمد و فهمید که چشمش تر بود
دو قدم مانده به بالای سر اکبر بود
تازه فهمید چه روزی به سرش آمده است
یا که بهتر چه به روز پسرش آمده است
پسر دسته گلش را چو گل پرپر دید
هر طرف را که نظر کرد علی‌اکبر دید
مثل مه پاره افتاده به خاک است تنش
در هم آمیخته خون و بدن و پیرهنش
نه توانست بغل گیرد و نه بوسه زند
نه توانست بماند نه از او دل بگند
زخم قلب پدر از جسم پسر بدتر بود
ارباباً اربا دل بابای علی‌اکبر بود
دشت مانده است و سواری که زمین‌گیر شده
تن صد چاک پسر دیده پدر پیر شده
نال‌اش بین کف و هل‌له‌ها گم شده بود
گریه‌اش مایه خندیدن مردم شده بود
ارتفاع بدنش تا به زمین کم شده بود
همه گفتند رکوع است ز بس خم شده بود
پسری مانده به خاک و پدری می‌نگرد
مانده حیران که چگونه بدنش را ببرد

چون که این چاک‌ترین جسم میان شهداست
مدد از کل جوانان بنی‌هاشم خواست
خوب شد بار دگر بوسه بر آن لب نگذاشت
ور نه می‌مُرد از آن بوسه، که زینب نگذاشت

شاعر: نوید اسماعیل‌زاده

صعود و نزول

معنی شوق‌القمر شد آشکار
ریخت روی نرگس و برگ گلش
طره‌اش را شد سیه روزی تمام
جای آن چشمی شد و خون‌گریه کرد
با هزاران دیده جوشن می‌گریست
تیغش از خون عدو سیراب بود
صدمهٔ باد خزان با گل نکرد
سرو از گل پیرهن پوشیده بود

چون ز فرق اکبر اندر کارزار
ارغوانی گشت مشکین سنبلش
موی او تا شد ز خونش لاله‌فام
هرچه تیر آمد به جسمش در نبرد
بر جراحاتش که جای شرح نیست
هرچه او از تشنگی بی‌تاب بود
آنچه دشمن کرد با وی در نبرد
بس که خون از هر رگش جوشیده بود

ناگزیر افتاد بر یال عقاب^۵
کای به جولان برده گوی از گردباد
وی عنان‌گیرت کف روح‌الامین
وی چراگاه تو بستان بهشت
وی خجل‌گیسوی حورا از دمت
آسمان آورده ماهی یک هلال
وقت جولان تو شد ای خوش‌خرام

چون شد از دستش عنان صبر و تاب
گفت با آن توسن تازی‌نژاد
ای براق تیز جولان را قرین
ای مبارک توسن فرخ سرشت
ای هلال ماه نو نعل سُمّت
ای پی تعویض نعلت تا به حال
کار میدان‌داری من شد تمام

^۵ نام اسب حضرت علی اکبر (ع)

دست امیدم به دامان پدر
 بلکه بینم بار دیگر روی باب
 راکبت را طعمه دشمن کنی
 رو به سوی خیمه کردی بی‌درنگ
 از کنار خیمه لایلا مرو
 بعد از این مجنون این صحرا شود
 تا زنان بیرون نیابند از خیام
 عمه‌ام زینب بود چشم انتظار
 دیگران را هم مشوش می‌کند
 خاک‌های خیمه را ریزد به سر
 خیزد و گرید برای آب باز
 در حرم بی‌شک کند قالب تهی

سعی کن شاید رسد بار دگر
 تا که دارم نیمه‌جانی کن شتاب
 اندکی گر غفلت از رفتن کنی
 گر به چالاک‌ی از این میدان جنگ
 اندر آنجا ای سمند تیزرو
 کآگه از حالم اگر لایلا شود
 شبیه کم‌کن سُم مکوب ای خوش‌خرام
 زان که اندر خیمه با حال فگار
 گر سکینه ببندت غش می‌کند
 عمه‌ام کلثوم گر گردد خبر
 بلکه باشد اصغرم در خواب ناز
 گر رقیه یابد از من آگهی

جست از جا اسب آهوگیر او
 با عقاب اکبر ز میدان شد برون
 می‌توان ز آن اسب و اکبر کرد یاد
 وام کرد از تیر عدوان پیر و بال
 ضعف کم‌کم دامن اکبر گرفت
 دست و سر دیگر به فرمانش نبود
 گشت بیرون هر دو پایش از رکاب
 میل هر سو می‌کند جز بر درخت
 طاقتش شد طاق و آمد بر زمین
 تا که جسمش را بگیرد در کنار

از کلام اکبر و تأثیر او
 من نمی‌دانم خدا داند که چون
 برگ گل گر دیده باشی دست باد
 تا نبیند راکبش را پایمال
 چون عقاب از صحن میدان پرگرفت
 از کفش تیغ و ز سر افتاد خود
 شد رها از دست او یال عقاب
 همچو برگی کاوفتند از باد سخت
 اکبر گلچهره نیز از پشت زین
 بود گفתי خاک هم چشم انتظار

گفت بابا از منت بادا سلام
 زان که من رفتم خداحافظ دگر
 بود فکر اکبر و سرگرم دو

کرد با حسرت نگاهی بر خیام
 حق نگهدار تو بادا ای پدر
 چون عقاب برق جولان از جلو

وآن امانت را سپارد دست شاه
 زخمش افزوده ز بارش کاسته
 آسمانی بر زمین افتاده است
 شاه مظلومان رسید از گرد راه

تا به زودی ره برد در خیمه‌گاه
 دید سنگینی ز پشتش خاسته
 دید اکبر را ز زین افتاده است
 در تکاپو بود پیش آن سپاه

تا که بر جسم علی‌اکبر رسید
 سرو اگر بودی به رنگ ارغوان
 گشته هم چون گل به خون خویش غرق
 غنچه‌اش پژمرده است از قحط آب
 زان که نیمی بسته نیمی باز بود
 خانه زنبور را ماند تنش
 مات و مبهوت رخس شد بی‌سخن
 خون و خاک از روی ماهش پاک کرد
 بر نهاد از لطف، زانو بر سرش
 اشک شه زد بر رخ اکبر سمک
 این پی قوس نزول اندر شهود
 اشک شه زد بر رخ اکبر گلاب
 هرچه گوهر ریخت بیرون از صدف
 غم ز وی بگرفته با جبر اختیار
 تا نفس بودش رساند آئینه را
 کآن دو صورت بود در معنی یکی
 لحظه‌ای بی‌خود شد و سر بر نداشت

شه فغان یا بُنی از دل کشید
 دید سروی مانده دور از بوستان
 گل‌عداری دید کز پا تا به فرق
 اوفتاده سنبلش از پیچ‌وتاب
 نرگسش مایل به خواب ناز بود
 بس که پیکان کرده روزن روزنش
 شد پیاده شه ز اسب پیل‌تن
 خم شد و جیب صبوری چاک کرد
 پس دو دست آورد زیر پیکرش
 آه شه شد همچو عیسی بر فلک
 آن به غیب اندر پی قوس صعود
 آه شه پوشید روی آفتاب
 هرچه زد بر یکدگر دست اسف
 دید دیگر دل نمی‌گیرد قرار
 کرد وقف طلعت او سینه را
 پس شدش صورت به صورت اندکی
 تا رخس را بر رخ اکبر گذاشت

شاعر: صابر همدانی

ز دل نرود گرچه از نظر برود

هنوز نیزه نخوردست پیکرت اما
از این بدن جگرت گشت ارباً اربا تر
علی که رفت کأنه خیام خالی شد
درست اول کارت شدی تو تنهاتر

نیاز ندیدی به خیمه برگردی
کنار این بدن بندبند بند شدی
به التماس رفتی کنار از بدنش
همین که دست به گیسم زدم بلند شدی

جوان ز دل نرود گرچه از نظر برود
تو نی برون ز دلم می‌روی نه از نظرم
به پیش دیده من پاره‌پاره‌ات کردند
دلی به رحم نیامد نگفت من پدرم

شاعر: علی اکبر لطیفیان

رفتن پیغمبرها

ای تجلی صفات همه برترها
چه قدر سخت بود رفتن پیغمبرها
قد من خم شده تا خوش قد و بالا شده‌ای
چون که عشق پدران نیست کم از مادرها

پسرم می‌روی؛ اما پدری هم داری
نظری گاه بینداز به پشت سرها
سر راحت پسرم تا در آن خیمه برو
شاید آرام بگیرند کمی خواهرها
بهتر این است که بالای سر اسماعیل
همه باشند و نباشند فقط هاجرها
مادرت نیست اگر مادر سقا هم نیست
عمّهات هست به جای همه مادرها
حال که آب ندارند برای لب تو
بهتر این است که غارت شود انگشترها
زودتر از همه آماده شدی؛ یعنی که
(آن چنان خسته نگشته است تن لشکرها
آن چنان کهنه نگشته است سُم مرکبها
آن چنان کند نگشته است لب خنجرها)
چه کنم با تو و این ریخت و پاشی که شده
چه کنم با تو و با بردن این پیکرها
آیهات بخش شده آینهات پخش شده
علی‌اکبر من شد علی‌اکبرها
گیرم از یک طرفی نیز بلندت کردم
بر زمین باز بماند طرف دیگرها
با عبای نبوی کار کمی راحت شد
ور نه سخت است تکان دادن پیغمبرها

لب اذان گوی من

داغیست بر دلم که تسلا نمی‌شود
 بر سینه از فراق جگر گوشه عزیز
 ذبح عظیم من شده فدیه‌ای جز او
 از اکبرم چه ریخت و پاشی نموده‌اند
 اشکم کفاف این همه زخمش نمی‌دهد
 دیگر لب اذان‌گوی من وا نمی‌شود
 زخمی است تا ابد که مداوا نمی‌شود
 تفسیر آیه‌های قَدینا نمی‌شود
 این تکه‌تکه در بغلم جا نمی‌شود
 جایی برای بوسه که پیدا نمی‌شود

یک نیزه از بلندی اسبش زمین زده
 افتاده بس که فاصله در این (فَقَطَّعُوا)
 یک پیرمرد داغ جوان دیده هیچ جا
 یارم شوید آه رفیقان اکبرم
 تا گیسوان عمه پریشان نگشته است
 جا کرده خوش به پهلوی او پا نمی‌شود
 در یک عبا تمام تنش جا نمی‌شود
 این‌گونه بین خنده تماشا نمی‌شود
 تا خیمه بردنش تک‌وتنها نمی‌شود
 کاری کنید اکبر من پا نمی‌شود

شاعر: ناشناس



کامل بهائی

عمادالدین طبری (تاریخ تألیف ۶۷۵ هـ. ق)

چون ظهر شد، نماز شدت الخوف بگذارد و از اصحاب او هیچ کس باقی نمانده الا اقربای او برادر و عمزادگان از اقربا؛ اول کسی که بیرون آمد علی بن الحسین (ع) بود. چون عمر سعد رحلت کرد از کربلا قومی از بنی اسد کوچ کرده می رفتند به کربلا رسیدند و آن حالت دیدند؛ امام حسین (ع) را تنها دفن کردند و علی بن الحسین (ع) را در پائین پای او نهادند. از پسران حسین (ع)، علی اوسط (علی اکبر) (ع) و عبدالله رضیع (علی اصغر) (ع) کشته شدند.

تاریخ المحاصر الدول

ابن العبری (متوفی ۶۸۵ هـ. ق)

حسین (ع) با تشنگی کشته شد و با او شش نفر از فرزندان علی بن ابیطالب (ع) و سه نفر از اولاد خودش کشته شدند. توضیح: نام سه فرزند را ذکر نکرده است و مشهور آن است دو فرزند کشته شدند.

شمر ناله

بنشینم و از سوز جگر ناله برآرم
 بردار خدا را سر و از خاک و دعا کن
 رسم است که بر نعش جوان لاله گذارند
 از بس به تنت زخم روی زخم رسیده
 با یاد لب خشک تو ای نور دو دیده
 در خیمه زبان تو مکیدم جگرم سوخت
 فریاد دلم سر زند از سینه (میثم)
 بر صورت خونین تو صورت بگذارم
 تا من به سر کشته تو جان بسپارم
 من لاله به غیر از شرر ناله ندارم
 ممکن نبود زخم تنت را بشمارم
 جا دارد اگر بر سر نی اشک بیارم
 بگذار ز لبهای تو یکی بوسه برآرم
 گیرم که ببندم لب و فریاد نیارم

شاعر: غلامرضا سازگار

جلوه‌های طاووسی

ای ملائکه محو جلوه‌های ذات تو
 بین آسمان پهن است سفره صفات تو
 این همه صفات تو ذات مشترک دارد
 از وجود پیغمبر سفرهات نمک دارد
 خضر کربلای من پیر آسمانی‌ها
 روضه پر از نور آخرالزمانی‌ها
 از کجا تو می‌ریزی جلوه‌های طاووسی
 که فرشته می‌افتد پای تو به پابوسی
 هر که یوسفت می‌دید می‌برید دستش را
 شوق روی تو می‌داد سمت باد هستش را

هر کسی تو را دیده خوانده قل هو اللهی
 بس که مثل خورشیدی بس که این همه ماهی
 صبح فیض می‌گیرد از رخ مصابیح
 صد بهشت می‌ریزد از دل مفاتیح
 ای شبیه آینه‌ای که گرم تکثیری
 بر حسین تأویلی بر حسین تفسیری
 عشق در تو می‌دیده احتشام پیغمبر
 احترام تو مثل احترام پیغمبر
 ای حسین دلتنگ لحن گرم و زیبایی
 آیه‌ای تلاوت کن از زبان لیلایت
 وقت رفتنت که شد خیمه‌ها قیامت شد
 وقت داغ پیغمبر بر دل امامت شد
 هر که بود مجنون شد لحظه‌ای که لیلای رفت
 پشت پای تو دیدند اشک‌های بابا رفت
 رفتی و دو سه آیه از خدا رجز خواندی
 رفتی و در آن میدان ذوالفقار چرخاندی
 هر که بین لشکر بود نقشه فرار کشید
 سایه خودش را از تیغ تو کنار کشید
 اخم را کمی واکن جلوه کن تبسم را
 یک نفس ترحم کن ضجه‌های مردم را
 در شلوغی لشکر، ابن ملجمی آمد
 مثل مسجد کوفه ضربه‌ای به فرقش زد

چشم اسب پر خون شد رفت در دل لشکر
وای ارباً ارباً مصحف علی اکبر
آه رد زانویی سمت او کشیده شد
تا رود کنار او قامتی خمیده شد
قطعه قطعه هایش را بین یک عبا پیچید
(إحملاوا اخاکم) هاش بین کربلا پیچید

شاعر: رحمان نوازی

گم می‌کنم

هی تو را گم می‌کنم
در شلوغی‌ها تو را من بارها گم می‌کنم

بر زمین می‌افتی و ...
آسمانم را به زیر دست و پا گم می‌کنم

بزم برپا کرده‌اند
پیکرت را بین تیر و نیزه‌ها گم می‌کنم

با دهان غرق خون
تو تبشّم می‌کنی من دست و پا گم می‌کنم

برگ‌های لاله را
در میان خارهای کربلا گم می‌کنم

چیدمت روی عبا
باز اعضای تو را بین عبا گم می‌کنم

ای عصای پیبری ام
بین چوب و کعب نی آخر تو را گم می‌کنم

شاعر: داوود رحیمی

من هنوز یک نفرم

نگاه مختصری کن به چشم‌های ترم
لبی تکان بده پلکی به هم بزن بابا
نفس بکش پسرم تا که من فزع نکنم
دل من از پس این داغ بر نمی‌آید
خودت بگو بدنت را چگونه جمع کنم
کنار جسم تو باید به داد من برسند
که جان سالم از این مهلکه به در ببرم
نفس بکش علی اکبر نفس بکش پسرم
و پیش خنده این قوم نشکند کمرم
حریف این همه آتش نمی‌شود جگرم
پر از علی شده خاک تمام دور و برم
تو این همه شده‌ای من هنوز یک نفرم

شاعر: مصطفی متولی

تهدرت مختصر شده!

تنها نه از غمت جگرم شعله‌ور شده
دارد به عرش می‌رسد اشراق سینه‌ات
وضع شکاف زخم سرت هیچ خوب نیست
داری مرا کنار خودت می‌کشی پسر
برخیز و اشک چشم مرا روبرو نکن
اینها برای هرچه علی نقشه داشتند
گویا برای نیزه به پهلوی تو زدن
تنها تو را نمی‌شود از خاک جمع کرد
وقتی که در عبا بدنت چیده شد علی
داغی به دل زدی که سرشکم شرر شده
آه ای نبی زمان عروجت مگر شده
زیر کلاه خوود تو شوق‌القمر شده
حرفی بزن ببین پدرت مختصر شده
با نیشخند حرمه در بدر شده
نامت اسیر بغض هزاران نفر شده
هر کس که داشت کینه زهرا خبر شده
از سنگ ریزه‌ها بدنت ریزتر شده
معلوم شد چقدر تنت مختصر شده

شاعر: مصطفی متولی

ساره محرم

ثمر دلم که وجود تو شده پاره چون جگرم علی
منم آسمان ولایت و تو ستاره سحرم علی

بنگر ز داغ تو ای پسر که چه آمده به سرم علی
تو بگو چگونه نگه کنم که تو جان دهی به برم علی

پسرم علی پسرم علی پسرم علی

نه مراسم طاقت داغ تو که تو در جمال پیمبری
پدرت قتیل غم تو و تو شهید نیزه و خنجری

به کدام زخم تو بنگرم که قتیل این همه لشکری
تو ز زین فتادی و آسمان شده تیره در نظرم علی

پسرم علی پسرم علی پسرم علی

مه آرمیده به خون من بدن لطیف تو یکسره
ز هجوم نیزه و تیرها شده حلقه حلقه تر از زره

همه زخم‌های تن تو را زده نوک نیزه به هم گره
به شهادت همه تیغ‌ها شده سینهات سپرم علی

پسرم علی پسرم علی پسرم علی

به صدای گریه عمهات به سرشک دیده خواهی
به رباب و اشک خجالتش به گلوی خشک برادرت

که دریده فرق تو را ز هم که نشانده نیزه به
ح ن ن ج ر ت

به کدام زخم تو خون دل چکد از دو چشم ترم علی

پسر علی پسر علی پسر علی پسر علی

به کدام عضو تو بنگرم که جدا شدند جدا جدا
تن پاره پاره نشان دهد که هزار بار شدی فدا

ز هزار زخم تو می‌رسد به فلک صدای خدا خدا
به چه طاقتی بدن تو را سوی خیمه‌ها ببرم علی

پسر علی پسر علی پسر علی پسر علی

شاعر: غلامرضا سازگار

هبوط بهشت پدر

وی روح و جان من قدمی پیش‌تر علی
با خنده می‌روی به کدامین سفر علی
آهنگ جبرئیل لب‌ت خوش‌خبر علی
قالو بلی شنیده پدر از پسر علی
هل من مبارزت ز عطش بیشتر علی
دیگر مکن ز غصه مرا خون‌جگر علی
که فرق گیسویت شده تا عمق سر علی
خود را مگر در آینه کردی نظر علی
من داغ‌دیده‌ام که شدم نوحه‌گر علی
دستی بکش به گوشه‌ی چشمان‌تر علی
قومی نگر به هل‌هله بی‌درد سر علی
بابا ز نعش توست زمین‌گیرتر علی
نعش مرا به دست جوانان ببر علی

ای قامتت هبوط بهشت پدر علی
ای روی و خوی و صوت تو آئینه‌ی رسول
نازل کدام آیه شد ای مصطفای من
عطر تبسم تو کند زنده وحی را
رندانه می‌روی به تمنای قتلگاه
آه ای جوان خوش‌بر و رویم سخن بگو
محراب کوفه آمده تا کربلا مگر
در اشهدت ضمیر (محمد) حضوری است
منع‌ام مکن که (یا ولد) مرهم من است
از من نیایش پدرانه ولی ز تو ...
جمعی به انتظار قدوم تو مضطرب
با پیکرت چگونه به سوی حرم روم
تا عمه‌ات نیامده برخیز ای جوان

شاعر: محمود ژولیده

حریف کریه زهرا

خواهم که بوسه‌ات زنم اما نمی‌شود
لب را به هم بزن و نفس زن که هیچ چیز
این پیرمرد بی تو زمین‌گیر می‌شود
هر عضو را که دیده‌ام از هم گشوده است
جایی برای بوسه که پیدا نمی‌شود
شیرین‌تر از شنیدن بابا نمی‌شود
بی‌شانه‌ی تو مانده اگر پا نمی‌شود
جز چشم تو که بر رخ من وا نمی‌شود

خشکم زده کنار تو و خنده‌هایشان
ای پاره‌پاره تن ز دل پاره‌پاره‌ام
باید کفن به وسعت یک دشت آورم
حجله گرفته پای تنت مادرم ببین
خواهم بلند گردم از اینجا نمی‌شود
گفتم بغل کنم بدنت را نمی‌شود
در یک کفن که پیکر تو جا نمی‌شود
اشکم حریف گریه زهرا نمی‌شود

شاعر: حسن لطفی

عطر پیمبر

رفتگی و لرزه به جان پدرت افتاده
همه دشت پر از عطر پیمبر شده است
این فرغ کردن من دست خودم نیست علی
یک نفر بیش نبود که به میدان رفتی
از نفس خواهر من پشت سرت افتاده
هر طرف تکه‌ای از بال و پرت افتاده
چشمم آخر به تن مختصرت افتاده
این همه نیزه چرا دور و برت افتاده

نفسی تازه کن و باز دلم را خوش کن
کوچه‌ای باز نمودند که راحت بزنند
قدری آهسته بگویند به ام لایلا
روی جسمت پدر محتضرت افتاده
بین لشکر علم و هم سپرت افتاده
خنجر و تیغ به جان پسرت افتاده

شاعر: احسان محسنی فر

آهسته آهسته

پسر می‌رفت میدان و پدر آهسته آهسته
 پسر می‌رفت آرام و پدر دنبال او مایوس
 زمین شد از خجالت آب آن وقتی که بر رویش
 پدر می‌داد دست شب رخ ماه پیمبر را
 پدر بهر جوانش آرزوها داشت در سینه
 به دور مرکب شهزاده آمد گردباد تیغ
 پدر حیرت‌زده فریاد می‌زد پارهٔ قلبم
 به دنبالش روان با چشم تر آهسته آهسته
 نظر می‌کرد بر قد پسر آهسته آهسته
 چکید از چشم شه اشک بصر آهسته آهسته
 ولی نزدیک شد شق القمر آهسته آهسته
 ولیکن داستان شد مختصر آهسته آهسته
 حسین بن علی شد بی‌پسر آهسته آهسته
 ولی از داغ او خم شد کمر آهسته آهسته

شاعر: مهدی بقائی

روضه‌مادر

پیش از دمی که چهره به خاک آشنا کنی
 مُردم به روی جسم تو برخیز تا مرا
 می‌بوسم از لب و دهن و زخم‌های تو
 یا پا به خاک می‌کشی یا چنگ می‌زنی
 هر تیغ از وجود تو سهمی ربود و رفت
 خونت هنوز می‌چکد از نیزه‌هایشان
 پهلوی شکسته آمده پهلوی دیده‌ام
 برخیز تا که آرزویم را روا کنی
 با رشته رشته‌های تنت بوریا کنی
 شاید برای دلخوشی‌ام چشم واکنی
 جان می‌کنی که قبر مرا دست و پا کنی
 چیزی نمانده از تو که رویی به ما کنی
 تسبیح پاره‌ای که به صد رشته جا کنی
 برخیز تا که روضهٔ مادر به پا کنی

شاعر: حسن لطفی

سرو صنوبر

پسرم هیچ کسی مثل تو بی‌پر نشده
 عمّات هیچ کجا این همه مضطر نشده
 بدن هیچ کسی مثل تو پرپر نشده
 پسرم دیده من غیر غمت تر نشده
 تا پدر دستخوش خنده لشکر نشده
 تا که دست احدی راهی معجر نشده
 پیش هم چیدم و افسوس که پیکر نشده

به خدا هیچ کسی مثل تو اکبر نشده
 رفتنت ولوله‌ای در حرم انداخته است
 ارباً اربا شده‌ای سرو صنوبر به خدا
 بعد تو خاک دو عالم به سر این دنیا
 خیز و یک جنگ نمایان دگر کن پسرم
 غیرت هاشمی‌ات را به همه ثابت کن
 تکه‌های بدنت را که در اینجا پخش است

شاعر: حبیب باقرزاده

قلم

سلام زهرا سلام حیدر
 سلام عبّاس و عون و جعفر

سلام احمد سلام داور
 سلام یاسین سلام کوثر

سلام نسل جوان سراسر
 به جان پاک علی اکبر

محیط فضل و کمال احمد
 کتاب خلق و خصال احمد

سپهر مجد و جلال احمد
 تمام حسن جمال احمد

به جز ائمه ز آل احمد
 به قدر اولی به فضل برتر

خصال احمد خصال و خویش
 حسین را دل به تار مویش

بهشت عترت بهار رویش
 وجود را جان در آرزویش

به چشم ام و آب و عمویش
 علی ثانی رسول دیگر

ریاض خلقش کمال ایمان رخش برد دل ز ماه کنعان	بیاض حسنش تمام قرآن دمش دهد جان به پور عمران
	به هر پیامش هزار طوفان به هر قیامش هزار محشر
زهی جلالت زهی کرامت چو کبریایش به دل اقامت	یم نبوت دُر امامت به چهره غوغا به قد قیامت
	جلال خیزد تمام قامت به محضر آن خدای منظر
جلال طاها کمال یاسین شجاعت از او گرفته آذین	حسن خصایل حسین آئین علی اعلا به عرشه زین
	ولایت او تمامی دین محبت او جهاد اکبر
بهشت زینب امید لیلا ز هر شهیدی به رتبه والا	ز اوج و همش مقام بالا نسل احمد شهید اولا
	به آل هاشم هماره مولا به خلق عالم همیشه رهبر
به چهره تاج از قمر گرفته توان و تاب از پدر گرفته	ز عمه خون جگر گرفته عمو چو جانش به بر گرفته
	ز سینه بر کف سپر گرفته به پای او جان به دست او سر
سرشک بر رخ دعاش بر لب روان به میدان سوار مرکب	چو مهر در صبح چو ماه در شب به خاک او ریخت سپهر کوکب
	دو همره او حسین و زینب دو پیشبازش بتول و حیدر
ز چنگ دنیا کشیده دامن سپر به کتف و کفن به گردن	نه باکش از جان نه بیمش از تن گشوده سینه به تیر دشمن

به کام عطشان به ثقل آهن
شرر شد و زد به خصم کافر

چه الحذرها که شد بر افلاک
به قلب و فرق عدوی سفاک
چه دست و سرها که ریخت بر خاک
ز نیزه زد زخم ز تیغ زد چاک

درید سینه ز خصم ناپاک
فکند آتش به جان لشکر

عدو صدا زد محمد است این
دریغ کاخر فتاد از زین
و یا که حیدر به جنگ صفین
به جسم مجروح به روی خونین

که دیده یک گل هزار گلچین
ز تیغ و تیرش کنند پرپر

بدن چو جوشن شد از خدنگش
زدند هر سو به عزم جنگش
به سینه گرگان زدند چنگش
یکی به تیر و یکی به سنگش

به دیده اشکش به دل شرنگش
به خاک پنهان به خون شناور

که دیده مه را هزار پاره
نفسش ز داغش شود شراره
تن لطیفش پر از ستاره
به زخم زخمش رسد دوباره

پدر به گریه کند نظاره
پسر دهد جان به زیر خنجر

به قلمز خون گهر که دیده
به نخل طوبی تبر که دیده
به خاک قرص قمر که دیده
قلب قرآن سپر که دیده

به پیش بابا پسر که دیده
که همچو بسمل به خون زند پر

فغان از این غم فغان از این غم
ورق ورق شد کتاب محکم
زدند زخمش به جای مرهم
که صفحه صفحه جدا شد از هم

دمید خونش ز نخل (میثم)
فکند داغش به خلق آذر

شاعر: غلامرضا سازگار

چه کنم؟

با تو ای غرق به خون لالهٔ احمر چه کنم
بردنت تا به حرم کار من و زینب نیست
سایهٔ خواهر من را زن همسایه ندید
همهٔ دشت و بیابان پر اکبر شده است
بیم دارم که در آغوش کشم جسم تو را
متوشل نشوم باز به مادر چه کنم
باید عباس بگویند که من آخر چه کنم
مانده در دایرهٔ دیدهٔ لشکر چه کنم
تو بگو یک‌تنه با این همه اکبر چه کنم
وای اگر از بدنت گشت جدا سر چه کنم

شاعر: ناشناس

سخنی گو

پسرم ای پسرم ای پسرم
نه همین روح سجودم بودی
گر چه صد پاره تنی اکبر من
دل من چون تن تو صد چاک است
گُشتی ام ای همهٔ زندگی‌ام
کس نداند که چه آمد به سرم
تو همه بود و نبودم بودی
حاصل عمر منی اکبر من
بعد مرگ تو حسابم پاک است
گشته‌ای باعث شرمندگی‌ام

بدنت سیر ز جانم کرده
بس که صد پاره ز پا تا سر توست
دیدنی کرده مرا دیدن تو
دست خود شانهٔ گیسوت کنم
جان به لب از لب خشکت خجلم
این همه تیر کمانم کرده
همه دشت پر از پیکر توست
می‌کشم حسرت بوسیدن تو
عوض بوسه تو را بوت کنم
سخنی گو که شده آب دلم

شاعر: ناشناس

مسررا تماشا کن

امیرالمؤمنین صحرای محشر را تماشا کن
به دشت کربلا تکرار حیدر را تماشا کن

ولی‌الله ولی‌الله دیگر را تماشا کن
دوباره خاطرات جنگ خیبر را تماشا کن

پیمبر را پیمبر را پیمبر را تماشا کن
بگو الله اکبر جنگ اکبر را تماشا کن

به تن پوشیده با دست حسین بن علی جوشن
زده بر یاری فرزند زهرا بر کمر دامن

خدا گوید تعالی‌الله پیمبر گویدش أحسن
خوراک ذوالفقارش جرعه‌جرعه خون اهریمن

کند تحسین به دست و بازویش، هم دوست هم دشمن
بیا ای شیر داور شیر داور را تماشا کن

سپر گردیده پیش نیزه و شمشیر پا تا سر
رخش قرآن تنش فرقان دلش یاسین لبش کوثر

نبی خلق و نبی خلق و نبی خُلُق و نبی منظر
زمین کربلا صحرای بدر و او چو پیغمبر

در امواج خطر از بیم شمشیر علی اکبر
فرار و ترس یک دریای لشکر را تماشا کن

جبین بشکسته تن خسته دهن خونین دو لب عطشان
به دیدار پدر در خیمه‌گه بشتافت از میدان

سرشکس از بصر جاری شرارش در جگر پنهان
زبان چون چوب خشکیده نفس چون شعله سوزان

سرشک عمه اشک چشم خواهر را تماشا کن

زبانش در دهان باب و خونش جاری از حنجر
وجودش باغ گل از تیغ و تیر و نیزه و خنجر

گلو خشکیده، دل تفتیده، چشم از اشک خونین تر
پدر گفت ای همای من مزن از تشنگی پرپر

که سیرابت کند با دست خود امروز پیغمبر
برو سقایی جدت پیمبر را تماشا کن

برو بابا که اکنون چشم در راه اند قاتلها
برو بابا که دریا گردد از خون تو ساحلها

برو بابا که زخمت گل کند تا حشر در دلها
برو تا شعله داغ تو گردد شمع محفلها

برو پرپر بزن در خون خود مانند بسملها
جمال بی‌مثال حی داور را تماشا کن

دوباره در احد رو کرد آن پیغمبر ثانی
دوباره کربلا را کرد با یک حمله طوفانی

ز تیر و نیزه دشمن کرد بر رویش گل افشانی
تنش گردید از شمشیر چون آیات قرآنی

هزاران زخم خورد و شد هزاران بار قربانی
بگرد ای آسمان صدپاره پیکر را تماشا کن

دریغا گشت نقش خاک سرو قد دلجویش
جدا گردید تا پیشانی از هم طاق ابرویش

پدر بشتافت از میدان و رو بگذاشت بر رویش

ز اشک دیده زینب شست خون از جعد گیسویش

بیا میثم خدا را دیده دل بازکن سویش
به سر تا پای او زخم مکرر را تماشا کن

شاعر: غلامرضا سازگار

ماهتاب

اشک از دیده خواب را گم کرد
تشنه کامی سراب را گم کرد
شمس حق ماهتاب را گم کرد
سیل اشک آمد آب را گم کرد
آسمان آفتاب را گم کرد

باد آمد سحاب را گم کرد
رفت از دست در افق امید
در ستیغ و محاق نیزه و تیر
خضر عشاق گرم دیدن بود
علی اکبر که بر زمین افتاد

که عدو هم حساب را گم کرد
شیر زخمی عقاب را گم کرد
من بمیرم رکاب را گم کرد
نوه بوتراب را گم کرد
برگه‌های کتاب را گم کرد

آن‌چنان زخم روی زخم آمد
خواست تا خیمه پر کشد اما
پدر آمد به یاری اش برود
پسر بوتراب بین تراب
جلد قرآن خویش پیدا کرد

شاعر: ناشناس

ابروهایی زیبای علی اکبر

شرافت مات تشریفات والای علی اکبر
تعالی شمه‌ای از شأن اعلای علی اکبر

معاد پیچش زلفش نماد محشر کبری
قیامت جلوه‌ای از قد و بالای علی اکبر

تجلی‌های پیغمبر در این آئینه بی‌وقفه
حرم را می‌کند محو تماشای علی اکبر

هماوردی ندارد شیر حق در جنگ رو در رو
هزار الله اکبر کیست همتای علی اکبر

به یک جولان چشمش قلب اردوگاه دشمن ریخت
عجب شوری به پا کرده است غوغای علی اکبر

نه تنها بهر استقبال از او پیغمبر آماده ست
خدا آغوش واکرده مهیای علی اکبر

اگر چه حاصل عمر حسین از دست رفت اما
به رسم صبر تاب آورد تا پای علی اکبر

غم فرزند سنگین است تا می‌شد تحمل کرد
ولی آخر به خاک افتاد بابای علی اکبر

به خاک افتاد طوری که همه گفتند دق کرده
به خاک افتاد بین ارباباً اربای علی اکبر

حسین افتاد از پا موقعی که دید افتاده
شکافی بین ابروهای زیبای علی اکبر

مسیحا آفرین آهی کشید و از نفس افتاد
خدایا کاش امکان داشت احیای علی اکبر

علی را تکه تکه از تمام دشت آوردند
ولی کامل نشد انگار اعضای علی اکبر

تنش را در عبا چیدند پیش چشم بابایش
عمو عباس با دیگر عموهای علی اکبر

و حالا بین دارالحرب دور عمه سادات
بنی هاشم همه جمعاند منهای علی اکبر

شاعر: مصطفی متولی

صدای گریه من

اگر چه بردن جسمت به عهده پدر است
حساب کردم و دیدم که کار صد نفر است
مرا جراحت پهلوی تو ز اسب انداخت
نگاه من به تو اما دلم به پشت در است
به غسل مادر خود هم بلند گریه نکردم
صدای گریه من از صدای خنده سر است

شاعر: سعید خرازی

علی اکبر من

جوونی جد اطهرم
نمیشه داغ تو باورم
یه بار دیگه جون من بیا
صدا بزن بابا اکبرم
کسی جوون به زیباییت ندیده
پیش از اجل تو بابات رسیده

تنت مثل دلم از هم پاشیده
پاشو ببین بی قرارم
مثل تو من چون ندارم

علی علی اکبر من

اومده از خیمه خواهرم
برای یاریت دلاورم
پاشو یه کم آب بنوش بابا
از فرات چشمای ترم
شدم کنار تن تو زمین گیر
پاشو بابا شده از داغ تو پیر
شده بابا دیگه از زندگی سیر
پاشو ببین بی قرارم
مثل تو من چون ندارم

علی علی اکبر من

شاعر: حاج مهدی خرازی

پراز علی اکبرت

داره روضه با زینبش می خونه حسین؛ بریم تشییع بیکر جوون حسین

۲ (لا اله الا الله) ۲ (محمد است رسول و علی ولی الله)

۲ (ارباب غم آخرت باشه ارباب خدا یاورت باشه)
عصای دست تو علم دار لشکرت باشه

۲ (لا اله الا الله) ۲ (محمد است رسول و علی ولی الله)

۲ (تسلیت نگفتن چرا به صاحب عزا فقط صدای خنده ها میاد ای خدا)

(لا اله الا الله) ۲ (محمد است رسول و علی ولی الله) ۲

(ارباب دو عالم فدای تو ارباب بمیرم برای تو) ۲
پر خون لب مؤذن کربلای تو

(لا اله الا الله) ۲ (محمد است رسول و علی ولی الله) ۲

چه خوب شد لیلا نبود توی کربلا ببینه علی اکبر و به زیر دست و پا

(لا اله الا الله) ۲ (محمد است رسول و علی ولی الله) ۲

ارباب دم آخرت شده، ارباب چی با دلبرت شده
صحرای کربلا پر از علی اکبرت شده) ۲

شاعر: ناشناس

جوانی پیمبر

جوانی پیمبر زد به میدان

صف لشکر شد از این جلوه حیران

بگو الله اکبر با ابالفضل

شبه شاه خیبر کرده طوفان

بنازم بر ماه لیلا قد و بالا مثل زهرا

ندارد چون حیدر همتا

دل بابا دل عمه پی اش راهی

به دنبالش پدر از دل کشد آهی

وای حسین جان

بمیرم معرکه غرقاب خون شد

نفس نه جان ز هر جسمی برون شد
نوک نیزه تکانی بر علی داد
علی افتاد و بابا سرنگون شد
سرش وا شد مثل حیدر ز پهلو شد مثل مادر
علی و زهرا شد اکبر
همه عمر پدر دیگر شده بر باد
حسین با سر کنار او زمین افتاد

وای حسین جان

جوانان بنی‌هاشم رسیدند
چقدر اکبر میان دشت دیدند
برای اینکه بابا جان بگیرد
تنش را در عبایی زود چیدند
کنار این جسم پرپر
صدای خنده از لشکر
زند بر روی دل خنجر
غم اکبر صبوری پدر را برد
اگر زینب نمی‌آمد حسین می‌مرد

وای حسین جان

شاعر: هجرتی صمدی

مادرش لیلا

جوانان بنی‌هاشم بیاید
 علی را بر در خیمه رسانید
 خداوندا که من طاقت ندارم
 علی را بر در خیمه رسانم
 مدینه مادرش چشم انتظار است
 به خیمه عمّه‌اش دل بی‌قرار است
 کجا رفتند و آن رعنا جوانان
 کجا رفتند و آن پاکیزه جانان
 نباشد مادرش لیلا بیاید
 تماشای قد اکبر نماید
 بگوییید عمّه‌اش زینب بیاید
 علی را بر در خیمه رساند

شاعر: ناشناس

روح وریحانم

شد روان روح از پیکرم یا رب
 می‌رود میدان اکبرم یا رب

روح وریحانم ای علی جانم

ای همه هستم رفتی از دستم
 دیده بر سرو قامتت بستم

جان به کف داری ترک سر کردی
گوییا دیگر بر نمی‌گردد
میوه قلب و جان شیرینم
لحظه‌ای برگرد تا زُخت بینم
می‌شود خاموش محفل لیلا
آه و واویلا از دل لیلا

روح و ریحانم ای علی جانم

ای زخود رسته دل به حق بسته
من پدر هستم قدری آهسته

روح و ریحانم ای علی جانم

گریه کن ای چشم ناله کن ای دل
یک تن تنها این همه قاتل

روح و ریحانم ای علی جانم

تو روی میدان من به همراهت
گریم از بهر عمر کوتاهت

روح و ریحانم ای علی جانم

شاعر: حاج مهدی خرازی

فتح اکبرم

ای به خون غوطه‌ور پاره جگرم
شبه پیغمبرم ای علی اکبرم
ای ذبح اکبرم ای شکسته پرم
بنگر من پدرم کن تکلم

صلی الله علی الباकिन علی الحسین

راضی به مرگ من مشو با رفتنت
می‌دهی جان به من بابا با گفتنت
سرو بشکسته‌ام بیشتر بنشسته‌ام
بنگر که خسته‌ام ای علی جان

صلی‌الله علی‌الباکین علی‌الحسین

ارباباً اربا خونت آب وضوی من
قصه‌ات قصهٔ سنگ و سیوی من
ای شکسته پهلو کن با من گفتگو
یک بابا بر من گو ای عزیزم

صلی‌الله علی‌الباکین علی‌الحسین

شاعر: حاج مهدی خرازی

جمال مصطفی

آمده‌ام به جانب کارزار
تا که کنم به دشمنان کار زار
دارم جمال مصطفی را
نام علی مرتضی را

واویلتا آه و اوویلا

جان و دلم سوی خدا روان است
ثقل حدید و تشنگی بهانه است
کشتهٔ عشق ذوالجلالم
تشنهٔ جرعهٔ وصالم

واویلتا آه و اوویلا

کار علی اکبر شد تمام
یا ابنا علیک من السلام

بابا بیا کز ره یاری
صورت به صورتم گذاری

واویلتا آه و اوویلا

شاعر: حاج مهدی خرازی

نور دل حیدر

میدان شده نورانی از روی علی اکبر (۲)
لشکر همه می گفتن ظاهر شده پیغمبر (۲)

أَشْبَهُ النَّاسِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
از صدر زین شده نقش بر زمین
جانم علی جانم علی جان (۲)

برخیز و ببین بابا این سینۀ سوزانم (۲)
داغ تو علی اکبر آتش زده بر جانم (۲)

أَشْبَهُ النَّاسِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
از صدر زین شده نقش بر زمین
جانم علی جانم علی جان (۲)

با آن جگر سوزان آن نور دل حیدر (۲)
افتاده روی نعش خونین علی اکبر (۲)

أَشْبَهُ النَّاسِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
از صدر زین شده نقش بر زمین
جانم علی جانم علی جان (۲)

شاعر: حاج مهدی خرازی

گل پر برم

میوه قلب من ای علی اکبرم
شبه روی نبی ای گل پر برم

یا علی یا علی یا علی (۲)

بی گل روی تو شد سیه روز من
یک نظر کن تو برآه جانسوز من

یا علی یا علی یا علی (۲)

تا که از صدر زین نوجوانش فتاد
صورت بر صورت آن عزیزش نهاد

یا علی یا علی یا علی (۲)

شاعر: حاج مهدی خرازی

جوان لیلا

عازم به میدان شد علی اکبر
نور دو چشمان زهرای اطهر
ماه دل آرا جوان لیلا

اشبه النَّاسِ خاتم النبیین

تا که علی اکبر به میدان آمد
گوییا جلوه‌گر پیغمبر آمد
فرزند حیدر شافع محشر

اشبه النَّاسِ خاتم النبیین

پیش چشمان من پرپر زدی تو

آتش بر جگر مادر زدی تو
آرام جانم تازه جوانم

اشبه النَّاس خاتم النبیین

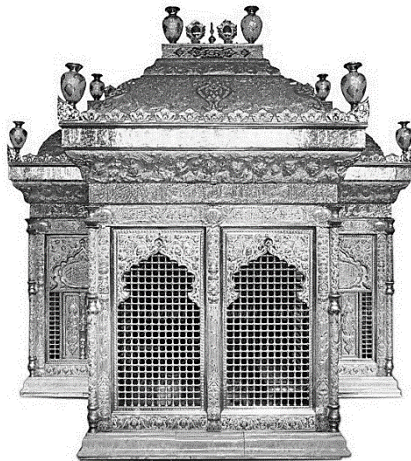
بابا نهاده با قد کمانش
صورت به صورت تازه جوانش
با قلب سوزان گوید علی جان

اشبه النَّاس خاتم النبیین

از زین افتاده آن تازه جوانش
گردیده خون جاری از گیسوانش
شد ارباً ارباً جوان لیلاً

اشبه النَّاس خاتم النبیین

شاعر: حاج مهدی خرازی



کشف الغمہ

أبي الحسن اربلی (تألیف ۶۸۷ هـ. ق)

از اولاد پسر امام حسین (ع)، علی اکبر (ع) و علی اوسط که او زین العابدین (ع) بود و علی اصغر (ع) ... اما علی اکبر (ع) مقابل پدرش جنگید تا شهید شد.

بعد از آن که امام سجاد (ع) بر ابن زیاد در کوفه وارد شد، پرسید: «تو کیستی؟» فرمود: «من علی پسر حسین هستم.» ابن زیاد گفت: «آیا خدا علی بن حسین را نکشت؟» فرمود: «برای من برادری بود به نام علی که مردم او را کشتند (کان لی أخی یسمى علیاً)»
«...»

© 2014 art



عزیز دل زهرا

منم عزیز دل زهرا
منم علی اکبر لیلا

رفته به میدان علی اکبر
شبهه روی ماه پیمبر
دارد به لب این زمزمه
آن یادگار فاطمه

منم عزیز دل زهرا
منم علی اکبر لیلا

افتاده از زین تازه جوانش
خون گشته جاری از گیسوانش
افتاده یا رب پدرش
بر روی نعش پسرش
نهاده با قد کمانش
صورت به صورت جوانش

منم عزیز دل زهرا
منم علی اکبر لیلا

بابا ز داغت خون شد دل من
خیز و ز جا کن حل مشکل من
سوزانده ای جگر مرا
آتش زدی پسر مرا
تو پاره قلب حسینی
فاطمه را نور دو عینی

منم عزیز دل زهرا
منم علی اکبر لیلا

رفتی ز دستم شمع شب افروز
ببین چگونه می سوزم امروز
شد پاره پاره پیکرت
آتش گرفته جگرت
ببین خمیده کمر من
علی اکبر پسر من

منم عزیز دل زهرا

منم علی اکبر لیلا

شاعر: ناشناس

اکبر به خون شناور

علی علی اکبر

اهل حرم بیارید
 عطر و گلاب و قرآن
 زینب بیا تماشا
 اکبر رود به میدان

علی علی اکبر

در پیش چشم بابا
 رود به جنگ عقباً^۶
 تا در کنار قرآن
 فدا کند سر و جان
 زینب کند اشاره
 که اکبر است مگر او
 حسین کند نظاره
 پیغمبر است مگر او
 اکبر به خون شناور
 حسین به جستجویش
 در وقت دادن جان
 پدر نموده بویش
 خضاب و کرده از خون
 محاسن نکویش
 دشمن اشاره می کرد
 خون می چکد ز رویش

^۶ جهان، دیگر آخرت

لیلا خبر ندارد
دیگر پسر ندارد
شام فراق اکبر
یا رب سحر ندارد

علی علی اکبر

اهل حرم صدای
مولای خود شنیدند
برای یاری او
از هر طرف دویدند
حسین و دلبرش
غرق به خون بدیدند
فریاد وا حسینا
یک جا ز دل کشیدند
سوی حرم خدایا
شبه پیمبر آمد
با جسم ارباً اربا
علی اکبر آمد

علی علی اکبر

شاعر: ناشناس

سرود خون تپیده

در پیش دو چشم زارم سنگ کوفیان تو را نموده پرپر
هر جا را کنم نظاره تکه‌ای از بدنت افتاده اکبر
وای پیش چشمان بابا شده‌ای ارباً اربا
وای چه بگویم جواب مادرت ام لیلا

مظلوم حسین جان

دیگر از نفس فتادم ای جوانان بنی‌هاشم بیایید
من دیگر رمق ندارم لحظه‌ای آئید و یاری‌ام نمایید
وای حال من شد پریشان، بارم از دیده باران
وای خواهر بی‌قرارم تو میا سوی میدان
مظلوم حسین جان

ای تازه‌جوانم اکبر گل گلزارم و نور دیدگانم
آهسته برو علی جان که غمت برده ز کف تاب و توانم
وای شبه پیغمبر من نور چشم تر من
وای می‌بری با خود اکبر روحم از پیکر من
مظلوم حسین جان

لرزیدم تا که شنیدم از دل میدان صدای ناله‌هایت
مردم تا دمی که دیدم می‌کشی روی زمین تو دست و پایت
وای چه کنم با فراق با تب و سوز داغت
وای روی قلبم بماند داغ تو تا قیامت
مظلوم حسین جان

داغ شهادت تو شده لبریز دلم ز غصه و غم
گو بر سرت چه آمد که چنین پیکر تو پاشیده از هم
وای سرو در خون تپیده‌ای به خاک آرمیده
وای خیز و بنگر ز هجرت قامت من خمیده
مظلوم حسین جان

شاعر: ناشناس

بابت شهید شده

ای لب‌ت خشک‌تر از ساحل دریا پسر
خجلم از تو نشد آب محیا پسر

دیدى آخر همه زانو زدند
 کمکم کن من افتاده ز پا را پسر
 مثل تسبیح تنت یکصد و یک دانه شده
 با تنت ذکر گرفتم که خدایا پسر
 چه داغی نشوندی تو دل من
 نمون روی خاکا با این بدن
 پاشو به بار دیگه قدم بزن

برای بابا ...

دل از دیدن تو همیشه سیر
 بابات اومده ناتوان و پیر
 ببین خم شدم دستمو بگیر

عصای بابا ...

از خیمه رفتی و بردی دل منو
 دریای من گرفت غم ساحل منو
 می‌گردم از غمت دشت ستاره رو
 پیدا نمی‌کنم اون جسم پاره رو
 پر از سوت و کف شد دور و برت
 زمین می‌خورم پیش بیکرت
 سرم خم شد از غم روی سرت

نفرین به دنیا ...

گل من چه پرپر آوردنت
 گلابم چقدر بد فشردنت
 عبا کم اومد واسه بردنت

ای ارباً اربا ...

نامرد مردما بدجور کشتنت
 هی جمع می‌کنم منها میشه تنت
 پاشو نگات کنم حتی به بار علی

بابای پیرتو تنها نذار علی
بهارى كه دیده خزونشو
نفس هاش بریده امونشو
نشسته کنار جوونشو

روضه میخونه ...

حسین مونده با سوز گریه هاش
علی و پریشونی باباش
کسى دل نمى سوزونه براش

دلش چه خونه ...

ای میوهٔ دلم وقت رسیدنت
این لشکر حسود از شاخه چیدنت
از داغ دیدنت موهام سفید شده
تو زخم خوردی و بابات شهید شده

شاعر: داوود رحیمی

راهم بدی

می بینی که حالم چه بد حالیه
سر به زیر اومدم دست من خالیه
شده گردنم کج که راهم بدی
بی پناه اومدم تا پناهم بدی
ازم رو نگیر شرمسارم
کنارم بمون کم نیارم
تو داری مثل من ولی من
به جز تو کسى رو ندارم
درسته خرابم عذابم نکن
پیش خوبای عالم خرابم نکن

نبر آبروم رو پناهم بده
سر به راهم کن و سوز و آهم بده
نمی خوام که از تو جدا شم
می خوام توی راحت فدا شم
اگه آخر عمرمه کاش
عاشورا فقط زنده باشم
باباش اومده با قد خم شده
سایه یک علی از حرم کم شده
نخندید بهش که عزاداره این
خنده مرحم واسه اون که جا خورده نیست
حسین و صدا زد علی حیف
صداش تو شلوغی‌ها گم بود
میگن که غریبونه چون داد
خداحافظیش زیر شم بود
جوونا بیاید که حسین ماتشه
تیکه تیکه شده وقت خیراتشه
بیاید که داره فاطمه می‌رسه
اونقده پخشه که به همه می‌رسه
کنار تنت پاره پاره
شکسته شده داغ داره
زیر بازوهاش و بگیرید
حسین نای رفتن نداره

شاعر: ناصر دودانگه

کرب و بلا

هر کس به کربلا نرود می‌کند ضرر
شاید نداشته ز معانی حق خیر
صدها کلام حضرت صادق چنین بود
دوری مکن ز فیض فرا عقل این سفر
این راه پر نشیب رسد تا خود خدا
عرش خداست خانه خورشید و آن قمر
ارباب اگر اراده کند بنده می‌شوی
ظلمت کنار می‌رود و می‌شوی سحر
پا پس نکش اگر به حرم راه دادنت
با سر برو نمان که نیفتی تو در خطر
آن‌قدر گریه کن که تو را هم دهند راه
پا بر زمین بکوب در این خانه پشت در
کرب و بلاست خانه امنی که صاحبش
آن کشتی نجات خدا هست بر بشر
به مادرش بگو که تو را دعوت کند
باشد دعای فاطمه والله معتبر
اما اگر شدی شب جمعه تو زائرش
روضه نخوان کنار پدر از غم پسر
بابا کنار نعش علی خورد بر زمین
جانش به روی لب شد و افتاد محتضر

گفت ای عزیز من تو چرا تگه تگه‌ای
 شد پاره‌پاره از غم تو از پدر جگر
 باید که جسم پرپر تو در عبا نهم
 گویی که ضربه خورده‌ای از هر که در گذر
 این لخته خون اگر بگذارد ببوسمت
 گرچه نمانده از لب پر خون تو اثر
 برخیز عمه را ببر از بین این سپاه
 تا کم کنند بر قد و بر قامتش نظر

شاعر: محبتی صدقی شهاب

غم مرگ

تماشا می‌کند با حسرتی جان‌سوز اکبر را
 تماشا می‌کند آئینه روی پیمبر را
 به ذکر یا علی تعویذ می‌خواند بر اندامش
 به میدان می‌فرستد این زمان ثانی حیدر را
 تلاوت می‌کند آیه به آیه قامت او را
 به آتش می‌کشد امن بجیبش قلب مضطر را
 عجب دل‌شوره‌ای دارد نگاه زاده زهرا
 گرفته دست بر پهلو به یاد آورده مادر را
 عجب دل‌شوره‌ای دارد حسین آنجا که می‌بیند
 به مسلخ می‌کشاند دست شب خورشید خاور را

عجب بُغضی نشسته بر گلوی تشنهٔ مولا
که حتی جان ندارد سر دهد الله اکبر را
بیاپید ای جوانان بنی‌هاشم که نتوانم
به‌سوی خیمه برگردانم این صدپاره پیکر را
من از بغض گلوگیری که اصغر داشت فهمیدم
برادر مرده می‌داند غم مرگ برادر را

شاعر: اسماعیل پور جهانی

اولادنا اکبادنا

تا که عقابت با سوارِ خویش پر زد
آه ای امید خیمه‌ها وقتی که رفتی
بالا بلندم کاش می‌بستی نقابی
ای سرو گلزارم خمیدم تا که دیدم
(اولادنا اکبادنا) تفسیرش این است
آیینۀ من با شکست تو شکستم
با هر رجز تا اینکه گفתי نام خود را
ای کاش دیگر هیچ بابایی نبیند
جان خودم را می‌دهم؛ اما تو برگرد

شاعر: رضا قاسمی

اوان حسین

سلام صبح تجلی خاندان حسین
بدون نور تو خورشید محتضر شده است
سلام روشنی چشم مهربان حسین
پس از تو تیره شود رنگ آسمان حسین

چه پیر کرده پدر را غمت جوان حسین
 که بازگشت تو باشد به آستان حسین
 بیا و جام عطش نوش از دهان حسین

برای اینکه تجلی کنی به نام شهید
 تو از حسینی و سوی حسین بازآبی
 بنوش جرعه به جرعه جراحت از لب تیغ

چه خوب شرح نموده تو را زبان حسین
 کنار تو به زمین خورده زانوان حسین
 که روی هم همگی می‌شوند جان حسین
 که از گلوی تو جاری شده اذان حسین

تو را بریده بریده صدا زده پدرت
 کنار حائر تو آسمان نشسته به خاک
 در این عبا جگرپاره پاره حسن است
 اجازه‌ای بده تا بر حسین سجده بریم

شاعر: محسن حنیفی

ای وای

داغ تو صبرم و سر آورد
 عمر منو به آخر آورد
 بدجوری اشکم و درآورد
 ای وای جدا از هم شده اعضای تنت
 ای وای بمیرم که شده مُثله بدنت

ای وای

ای وای داغ تو کرده دل و لبریز غم
 ای وای چرا آن قدر صورتت ریخته به هم

ای وای

به زانو هام رمق ندارم
 صورت به صورتت میذارم
 پیغمبرم بمون کنارم
 ای وای گل آلامو پریر می‌بینم
 ای وای یه بیابون علی اکبر می‌بینم
 ای وای پاشو اشکای غربی می‌بین

ای وای چجوری جمعت کنم از رو زمین

ای وای

سویی به چشمای ترت نیست

تکه به تکه پیکرت نیست

خدا رو شکر که مادرت نیست

ای وای بدنت رو از تو این بیابونا

ای وای ذره ذره می زارم روی عبا

ای وای

ای وای برسونمت چطور تا به حرم

ای وای به خدا کشتی بابات و پسر

ای وای

شاعر: بهمن عظیمی



ذخائر العقبی

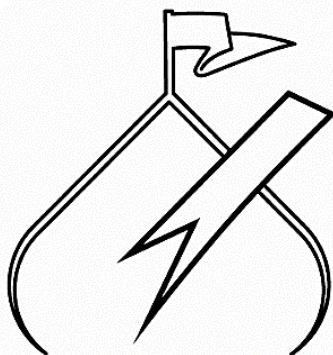
محب‌الدین طبری (متوفی ۶۹۴ هـ. ق)

از فرزندان ذکور حسین (ع)، علی‌اکبر (ع) بود که با پدرش شهید شد و عبدالله (علی اصغر) (ع) که او هم با پدرش شهید شد.

مناقب آل محمد

شرف‌الدین موصلی (متوفی ۶۵۷ هـ. ق)

اول کشته از آل ابی‌طالب، علی‌اکبر (ع) فرزند حسین بن علی (ع) بود.
از فرزندان ذکور حسین (ع)، علی‌اکبر (ع) بود با پدرش در کربلا کشته شد و همچنین عبدالله (علی‌اصغر) (ع) با پدرش کشته شد.



میری از پیشم آروم آروم^۷

میری از پیشم آروم آروم
 نگامو به راهت می‌دوزم
 با لبخند دور می‌میشی ولی من
 دارم از رفتنت می‌سوزم
 جوونی سخته رفتن تو
 گلم سخته دل کندن تو
 نرو ای آرامش بابا
 برام سخته چون دادن تو
 یه کاری کنید نیمه جونم
 داره میره میدون جوونم
 بده گریه پشت مسافر
 نمیاد دیگه من می‌دونم
 نگات می‌کنم سیر نمی‌شم
 چقد تو نگاهم قشنگی
 رجز میگی الله و اکبر
 چقدر شکل حیدر می‌جنگی
 حرم بی بهاره حرم بی قراره غمم بعد اکبر تمومی نداره
 دل مضطر من بذار خون بیاره خدا اکبرم رو برسون دوباره

واویلا واویلا علی بن زهرا

به دندون گرفتم گلم رو
 بزرگش کردم اکبرم رو
 عصای دستم رو گرفتن

^۷ شب هشتم محرم، زمینه

گرفتن خورشید حرم رو
 فقط یه پدر خوب می فهمه
 چه سخته داغ لاله دیدن
 گلم رو تشنه زیر پاشون
 لگد کردن یاسم رو چیدن
 چشم سو نداره بگیره
 یکی دست بی جون من رو
 برسونه من رو به اکبر
 بیارم گل بی کفن رو
 رمق نیست تو پاهام که پاشم
 نذارید از اکبر جدا شم
 بذارید که اشک چشممو
 رو زخمای جسمش بپاشم
 گرفتن گلم رو سوزوندن دلم رو چه جوری بیارم حرم اکبرم رو
 تنش ارباً اربا رو خارای صحرا حسین غریب و کمک کن خدایا

واویلا واویلا علی بن زهرا

دیدم من داغ کوچه‌ها رو
 رو جسم زار و ارباً اربات
 تداعی شد برام مدینه
 با زخمی که افتاد رو چشمت
 رو سینت زخمه مثل مادر
 شکسته استخون پهلوت
 کبوده چشم تو گل من
 شکسته مثل زهرا بازوت
 دارن هلهله میکنن تا
 دلم بیشتر از این بسوزه
 نمی دونن این زخم کهنه

رو قلب حزینم هنوزه
 رو دوش بابا جا نمیشی
 عزیزم چرا پا نمیشی
 یه حرفی بزن ای جوونم
 تو هم حرف بابا نمیشی
 عبارو بیارید علیمو ببینید قطعات جسمش رو آروم بچینید
 نذارید گل من رو خاکا بمونه نذارید چیزی از تنش جا بمونه

واویلا واویلا علی بن زهرا

شاعر: ناشناس

دود بکنید اسپند

ترک لبهاتو می بینم می سوزم
 نگامو به سر و قد تو می دوزم
 به لب می گیرم زیونتو بابا
 بو می کشم من گونه هاتو بابا
 برا گریه کردن خیلی دیره
 خدایا جوونم داره میره

دود بکنید اسپند ماشاءالله
 داره میره اکبر یاس لیلا

شدی ارباً اربا پیش چشمای من
 تا که افتادی تو، هلهله کرد دشمن
 پاشو یه حرفی بزن به بابا
 خوابیدی آروم رو خار صحرا
 بگو زنده هستی ماه لیلا
 دوباره صدام کن بابا بابا

دود بکنید اسپند ماشاءالله

داره میره اکبر یاس لیلا

به زمین خوردم من وقتی گفתי بابا
 خاک عالم بعد تو به سر دنیا
 نمی دونم من چه جور رسیدم
 گاهی نشستم گاهی دویدم
 جوونا بیایید آروم آروم
 علی رو بیارید آروم آروم

دود بکنید اسپند ماشاءالله

داره میره اکبر یاس لیلا

شاعر: ناشناس

جوونی و وقت رفت نیست

تو اذن میدون و گرفتی
 اما گذاشتی دست رو قلبم
 آروم برو جوون رعنام
 آروم برو دورت بگردم
 دیگه ندارم عصای دستی
 قامت من رو بدجور شکستی
 امید من به برگشتنت نیست
 جوونی و وقت رفتنت نیست
 خودت بگو بدون تو چی دارم اکبر
 می دونی که تویی دار و ندارم اکبر
 حق داری حسم نکنی جوون نداری
 مثل حسین نیستی گله خزون نداری
 خدا نگهدارت علی جوون رعنام
 ببخش منو نمیتونم بلند شم از جام

پشت سرت می ریزه دنیا
 دور سرم می گرده عالم
 هیچکی نمی فهمه تو قلبم
 چه حالیه یاس جوونم
 میدونی اکبر از چیه دردم
 چرا برای تو گریه کردم
 آخه باید من دنبال جسمت
 حالا زیر دست و پا بگردم
 حالا باید پیدا کنم اعضاتو بابا
 تا سر هم کنم گلم جسمتو حالا
 خدا رو شکر که مادرت نیومد اینجا
 طاقت نداره ببینه تو رو رو خاکا
 خدا نگهدارت علی جوون رعنام
 ببخش منو نمی تونم بلند شم از جام

سر رو سرت میذارم اما
 چرا محل من نمیدی
 برا دل بابا یه حرفی
 بزن نگو که پر کشیدی
 تویی همون که خوش بر و رو بود
 که موندنش واسم آرزو بود
 پس چرا تو بی سرو صدایی
 تو ارباً اربا تویه عبایی
 می شنوی سوز ناله های عمه هاتو
 بلند شو دلداری بده تو خواهراتو
 یه بار دیگه بگو بابا شکسته قلبم

اذون نمی‌گی بشنوم بازم صداتو
 خدا نگهدارت علی جوون رENAME
 ببخش منو نمی‌تونم بلند شم از جام

شاعر: ناشناس

بذکری بسنده کن

امروز از همیشه پریشان‌تری چقدر
 دیدم که بر فراز عقابت نشست‌ای
 با دیدن جمال تو می‌گفت جبرئیل
 دیگر رجز مخوان به ذکری بسنده کن
 ای آن که تشنه آمدی و تشنه می‌روی
 با این شکوه و این قد و قامت قیامتی
 من در شب مکاشفه دیدم به چشم خویش
 لختی درنگ کن که بنی‌هاشم آمدند
 داری دوباره از همه دل می‌بری چقدر
 حالا شبیه حضرت پیغمبری چقدر
 پیغمبر خدا تو علی اکبری چقدر
 لازم به ذکر نیست که جنگاوری چقدر
 جام بلاست در کف من می‌خری چقدر
 با آن لبان غرق به خون محشری چقدر
 بر روی نیزه از همه سرها سری چقدر
 لختی نگاه کن به خودت پرپیری چقدر

شاعر: احمد علوی

بضعة النبی

علی الدنيا بعدک العفاء^۸

یا جیش الجار یا بن مرتضی^۹

قتلوك بضعة النبی^{۱۰}

^۸ بعد از تو خاک بر سر دنیا

^۹ ای لشکر مجاور و ای پسر مرتضی

^{۱۰} ای پاره تن رسول خدا تو را کشتند

علی بعدک نصیبی البکاء^{۱۱}
نکنید ملامتم گریه برام خوبه
جوونم رو کشتن و دل من آشوبه
نالهاش رسیده به حرم گل لیلا
داره زینب از غمش به سینه میکوبه
گل پرپر واویلا
یل بی سر واویلا
گریه کن لطمه زن شو

علی الاکبر واویلا

زیر پاهاست امید حرم
روی خاکاست ناهید حرم
زیر سم مرکبا تنش
ارباباً ارباست خورشید حرم
هرکی طاقت نداره بگیره چشماشو
علی داره میکشه رو خاکا پاهاشو
استخون سینه شد جدا سرش افتاد
داره میپاشه حرم جون حسین پاشو
شده محشر واویلا
خورده خنجر واویلا
خنجرش از خون دریاست

علی الاکبر واویلا

حسین از پا افتاده علی
تب دریا افتاده علی
نفس از رو لبهای تو و

^{۱۱} پس از تو نصیب من گریه است

لب بابا افتاده علی
 به خدا داغ جوون سر جدا سخته
 پیش چشم من بشه هجا هجا سخته
 سخته که رو نیزه‌ها بره سر یاسم
 با عبا کنن تنش رو جابه‌جا سخته
 گل پرپر واویلا
 ای صنوبر واویلا
 شده تکرار اون کوچه

علی الاکبر واویلا

حاک عالم سر دنیا

دردم تو حنجرم شده پنهون
 می باره از دو چشمم خون
 خدا علیمو برگردون
 مثل خزون می باره چشم غمبار من
 دنیا داره ای خدا قصد آزار من
 برگرد علی پای بابا نداره توون
 داره می افته به اُمن یجیب کار من
 اکبر بده یه نشونی
 باید با بابا بمونی
 زوده بری گل یاسم
 آخه تو خیلی جوونی

یاس حسین خدا یارت

یا راد یوسف الی یعقوب
 دل حسین شده آشوب
 دیگه حالم نمیشه خوب
 اکبر می بینم یه عده دورت جمع شدن

با پا روی پیکر زار تو اومدن
چشمام نمی‌بینه بابا دیگه جایی رو
پاشو همه هلهله میکنن دور من
چی شد چرا بی‌صدایی
حرفی بزن با بابایی
ای وای گل یاس لیلا
دیدم زیر دست و پاییی

یاس حسین خدا یارت

حالا چه جوری من برم خیمه
داره میاد سراسیمه
به استقبال تو عمّه
پاشو تا عمّه نیافتاده از پا بابا
پاشو که چشم انتظار توان خیمه‌ها
پاشو چه جوری میون عبا جا شدی
پاشو ندارن تاب داغ‌تو خواهر
انگار که قهری با بابا
حرفی بزن گل لیلا
باشه سفر خوش عزیزم
خاک عالم سر دنیا

یاس حسین خدا یارت

شاعر: ناشناس

علی جانم علی

مؤدّن حرم با عجله نرو
 می‌خوام که بشنوم اذان آخرو
 می‌خوام مثل قدیم بازم صدات کنم
 آهسته‌تر برو بذار نگات کنم
 یه کم دیگه تو راه برو جلو بابات
 خون شد دلم واسه بغض توی صدات
 داره میریزه اشک از گوشه چشات
 می‌خوام یه دل سیر گریه کنم برات
 این قدر حال منو خراب نکن
 دل منو پر از عذاب نکن
 خواستی بیا به سمت خیمه‌ها
 ولی از من درخواست آب نکن

علی جانم علی

صدا زدی منو اومدم از حرم
 پهلوت شده مثل پهلوی مادرم
 شدی تو غرق خون چی اومده سرت
 از هم جدا شده اعضای پیکرت
 بالا سرت پیام کشون کشون سخته
 برا دل پدر داغ جوون سخته
 بلند شو این دفعه آبرومو بخر
 عمه رو از بین نامحرما ببر
 علی اکبرم
 جای سالم نمونده رو تنت
 تو رو تنهایی گیر آوردنت
 اسمت علی بود و این دشمن
 تو رو با بغض حیدر کشتنت

علی جانم علی

شاعر: هیلاد قبایی

حیدر کشتن

دیگر استاد شده دشمنان در کشتن
کوفیان درس گرفتند از ابن ملجم
مشق این قوم سر کشتنت ارباباً
سَر جان دادن من پای تنت باور شد
قصدهشان کشتن من بود چه فرقی دارد
پهلوی زخم به دستم چه گریزی داده
اول راه جدایی پسرم را کشتند
آخرین شیوه قتل است پیمبر کشتن
تا رسیدند در این جنگ به حیدر کشتن
با تو آموخته شد چند برابر کشتن
پدري را ته مقتل نه جلوتر کشتن
علی اصغر کشتن یا علی اکبر کشتن
روضه دست پدر بستن و مادر کشتن
با سرم می رسد این قوم به دختر کشتن

شاعر: رضا قاسمی

شیه تسبیح پاشیدی

علی اکبر

تو رو به خاک و خون کشوندن

منو به داغ تو نشوندن

یه عده آخر سر پیبری

عصای دستمو شکوندن

عادت نداشتی جلو من پاتو دراز کنی علی

چی میشه واسه دل من چشما تو باز کنی علی

دلت میاد برا بابا انقده ناز کنی علی

علی علی علی علی علی علی اکبرم

علی اکبر

خاطر تو برام عزیزه

غمتم با قلبم گلاویزه
هر کاری کردم نشد اصلاً
تن تو از عبا نریزه
با نیزه و شمشیر و تیغ بدجوری بابا زدنت
نقش به روی زمینه عزیز لیلا بدنت
شبهه تسبیح پاشیدی دونه دونه شده تنت
علی علی علی علی علی علی اکبرم

شاعر: رضا رسولی

گل لیلا

میره به نبرد شیر نره ارباب
آسمونی شد بال و پر ارباب
لیلای حرم پیغمبر ارباب
قرآن و میگیره رو سرش
بارونه تو چشای ترش
بی‌تاب و نگران خواهرش
واویلا گل لیلا علی
بالای سرش غوغا شده ای وای
افتاده زمین تنها شده ای وای
بدنش ارباباً اربا شده ای وای
رو خاکا افتاده علی

پیچیده فریاد علی
واویلا جون داده علی
واویلا گل لیلا علی
واویلا ارباً ارباً علی

شاعر: صادق لویسی

وای علی اکبر من

چشاتو وا کن
دار و ندار همه اهل حرم
حرفی بزنی با من مضطرّ پسر
از داغ تو شعله‌ورم
حرفی بزنی من پدر پیر توام
خوردی زمین (منم زمین‌گیر توام) (۲)
پاشو عصای دست بابا
رو خاک غم نشسته بابا
بین چقدر شکسته بابا

وای علی اکبر من

عزیز بابا
این همه پاشیده تنت از هم چرا
باید بگیرم تو رو از سر نیشه‌ها
بذارمت بین عبا

با خندهٔ این بی‌حیاها چه کنم
 با جسم تو (من تک‌وتنها چه کنم) (۲)
 پاشو ببین چاره ندارم
 دارم برا تو خون می‌بارم
 صورت به صورتت می‌زارم

وای علی‌اکبر من
 شاعر: محسن طالبی پور

السلام علی سیدنا المظلوم

وای من چه آوردند
 کوفیان سرت بابا
 از جگر زند ناله
 پای پیکرت بابا
 دست و پا زن که رفت ز پیکرم نیرو
 آمدم به یاری تو با سر زانو

السلام علی سیدنا المظلوم

یوسفم پر از جسمت
 شد تمام این صحرا
 تیره گشته این عالم
 پیش دیدهٔ بابا
 در میان هلله شده صدایم گم
 این دل شکسته‌ام گرفته از مردم

السلام علی سیدنا المظلوم

شاعر: محمد حسین هکلیان

نور چشم

داری میری حالا بابا قدم بزن تو پیش چشم
با چشم خیس می‌گم بابا من دنیا رو بی تو نمی‌خوام
داری میری منتظر می‌مونم
با گریه برات دعا می‌خونم
از دیدن تو چه ناامیدم
از غصه به لب رسیده جونم
جانم روحم پیغمبر من
نور چشم علی‌اکبر من
می‌میرم وقتی می‌بینم اکبر من افتادی زمین
چشماتو وا کن و حالا اشک چشم باباتو ببین
جونم و به لب رسونده زخمت
نور چشم من خونی لبهات
مثل تن قطعه قطعه تو
پاره‌پاره شد این دل بابات
پاشو بابات کنار تو خمید
پاشو زینب از خیمه رسید

شاعر: امیر روشن ضمیر

غارت قامت او

پیش چشمان همه دست به زانو افتاد
خواست تا پا شود ای وای که با رو افتاد
باید او پا شود از خاک جگر جمع کند
یک عبا پهن کند تا که پسر جمع کند
پیرمرد است عصا خواست ولی خندیدند
او کم آورد عبا خواست ولی خندیدند
این انار حرم است آه چرا ریخته است
چقدر حضرت اکبر به عبا ریخته است
تا علی رفت به دنبال دلش راه افتاد
قبل شهزاده بین روی زمین شاه افتاد
یک پدر جان دگر از پسرش خواست نشد
این جوانمرده پس از این کمرش راست نشد
پیش چشمان همه دست به زانو افتاد
بغلش کرد ولی حیف که بازو افتاد
هیچ کس زیر بغل‌های پدر را نگرفت
دست تنهاست کسی جای پدر را نگرفت
نیزه‌ای خورد تکان از جگرش داد کشید
دست بر سینه که زد با پسرش داد کشید
غارت قامتش اینجا صلواتی شده بود
بدنش با شن و شمشیر چه قاطی شده بود

ساعتی از بدنش از بدنش تیغ کشید
با دو انگشت خودش از دهنش تیغ کشید
لخته‌لخته ز دهانش چقدر خون آورد
تکیه می‌داد به آن نیزه که بیرون آورد
بین آغوش کشیدش تن او بند نشد
خواست تا بوسه بگیرد همه دیدند نشد
کاش سمت حرم اکبر نبرد برخیزد
عمه‌اش دست به معجز نبرد برخیزد
از علم‌دار کمک خواست که خواهر را برد
خواهری آمد و با خود دو برادر را برد
پیش چشمان همه دست به زانو افتاد
دید پهلوی علی را و به پهلو افتاد
به عبا جمع نمود و به عبا پهنش کرد
برد در خیمه کنار شهدا پهنش کرد
عصر شد خیمهٔ آتش زده با دختر سوخت
هم عبا سوخت و هم خیمه و هم اکبر

شاعر: حسن لطفی

شهرزاده

این چهره اگر جلوه کند ماه بگیرد
 این اکبر لیلاست
 شهرزاده اگر آه کشد شاه بمیرد
 این اکبر لیلاست
 بی شمس جمال تو زمین ماه ندارد
 ای وای علی جان
 با رفتن شهرزاده حرم شاه ندارد
 ای وای علی جان

شاعر: حسن لطفی

این دفتر را با تفرألی از دیوان حافظ به پایان می‌بریم. ان شاء الله مورد قبول درگاه حضرتش (عج) قرار گیرد.

هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم
 بر منتهای همت خود کامران شدم
 در سایه تو بلبل باغ جهان شدم
 در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم
 هر چند کاین چنین شدم و آن چنان شدم
 کز ساکنان درگه پیر مغان شدم
 با جام می به کام دل دوستان شدم
 ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم
 بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم
 باز آ که من به عفو گناهت ضمان شدم

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
 شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
 ای گلبن جوان بر دولت بخور که من
 اول ز تحت و فوق وجودم خبر نبود
 قسمت حوالتم به خرابات می‌کند
 آن روز بر دلم در معنی گشوده شد
 در شاهراه دولت سرمد به تخت بخت
 از آن زمان که فتنه چشمت به من رسید
 من پیر سال و ماه نیم یار باوفاست
 دوشم نوید داد عنایت که حافظا

فهرست منابع اینترنتی

- ۱- پایگاه اینترنتی من غلام قمرم، اشعار مذهبی
- ۲- پایگاه اینترنتی شمیم یار، شعر آیینی
- ۳- پایگاه اینترنتی امام هشت
- ۴- پایگاه اینترنتی شعر هیئت: shereheyat.ir
- ۵- پایگاه اینترنتی کرب و بلا، پایگاه تخصصی امام حسین (ع)
- ۶- حسینیه، پایگاه اینترنتی تخصصی مدح و مرثیه
- ۷- پایگاه اینترنتی اشعار محمل
- ۸- باب الحرم، پایگاه اینترنتی متن روضه و اشعار مذهبی
- ۹- پایگاه اینترنتی سبطین: Sibtayn.com
- ۱۰- پایگاه اینترنتی آل طاها، بانک اشعار عاشورایی
- ۱۱- پایگاه اینترنتی حدیث اشک
- ۱۲- وبلاگ جنّات مهدی
- ۱۳- وبلاگ نگاه منتظر
- ۱۴- پایگاه اینترنتی دوبیتی: Janat.ir
- ۱۵- اشعار اهل بیت، وبلاگ تخصصی اشعار اهل بیت
- ۱۶- وبلاگ روضه رضوان: Rooyezvezvan.blogfa.ir
- ۱۷- پایگاه اینترنتی مدایح: Madayeh.com
- ۱۸- پایگاه اینترنتی سبک و متن مداحی: پاتوق مداحان

من عربي مقاتل

مناقب آل أبي طالب

ابن شهر آشوب

فلما وصل إلى الثعلبية جعل يقول: باتوا نياما والمنايا تسرى، فقال على بن الحسين الأكبر: ألسنا على الحق؟ قال: بلى، قال: إذا والله ما نبالي. (ج ٣، ص ٢٤٥)

ثم تقدم على بن الحسين الأكبر (ع) وهو ابن عثمان عشر سنة، ويقال ابن خمس وعشرون، وكان يشبه به رسول الله صلى الله عليه وآله خلقا وخلقا ونطقا وجعل يرتجز ويقول أنا على بن الحسين بن على من عصبة جد أبيهم النبي نحن وبيت الله أولى بالوصى والله لا يحكم فينا ابن الدعى أضربكم بالسيف أحمى عن أبى أظعنكم بالرمح حتى ينثنى طعن غلام هاشمى علوى فقتل سبعين مبارزا، ثم رجع إلى أبيه وقد أصابته جراحات فقال: يا أبة العطش، فقال الحسين: يسقيك جدك، فكر أيضا عيهم وهو يقول: الحرب قد بانت لها حقائق وظهرت من بعدها مصادق والله رب العرش لا تفارق جموعكم أو تغمد البوارق فطعنه مرة بن منقذ العبدى على ظهره غدرا فضربوه بالسيف، فقال الحسين: على الدنيا بعدك العفا، وضمه إلى صدره وأتى به إلى باب الفسطاط. (ج ٣، ص ٢٥٧)

المستظم في تاريخ الأمم والملوك

ابن الجوزى

ثم اقتتلوا بعد الظهر، وخرج على بن الحسين الأكبر فشد على الناس وهو يقول: أنا على بن الحسين بن على نحن ورب البيت أولى بالنبي تالله لا يحكم فينا ابن الدعى فطعنه مرة بن منقذ فصرعه، واحتوشوه فقطعوه بالسيوف، فقال الحسين: قتل الله قوما قتلوك يا بنى، على الدنيا بعدك العفاء. وخرجت زينب بنت فاطمة [تنادى]: يا أخاه يا ابن أخاه. وأكبت عليه، فأخذ بيدها الحسين فردّها إلى الفسطاط. (ج ٥، ص ٣٤٠)

السراير

ابن إدريس الحلي

فإذا كانت الزيارة لأبي عبد الله الحسين (ع) زار ولده عليا الأكبر، وأمه ليلى بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفي، وهو أول قنيل في الوقعة، يوم الطف، من آل أبي طالب (ع)، وولد علي بن الحسين (ع) هذا في أمانة عثمان، وقد روى ذلك عن جده علي بن أبي طالب (ع) وقد مدحه الشعراء وروى عن أبي عبيدة، وخلف الأحمر، أن هذه الأبيات، قيلت في علي بن الحسين الأكبر، المقتول به كربلاء: لم تر عين نظرت مثله من محتف يمشى ولا ناعل يغلى نئ اللحم حتى إذا انضج لم يغل على الأكل كان إذا شبت له ناره يوقدها بالشرف القابل كيما يراها بائس مرملة أو فرد حى ليس بالأهل أعنى ابن ليلى ذا السدا والندا أعنى ابن بنت الحسب الفاضل لا يؤثر الدنيا على دينه ولا يبييع الحق بالباطل وقد ذهب شيخنا المفيد، في كتاب الإرشاد، إلى أن المقتول بالطف، هو علي الأصغر، وهو ابن الثقفية، وإن علي الأكبر، هو زين العابدين (ع)، أمه أم ولد، وهى شاه زنان، بنت كسرى يزدرجى. قال محمد بن إدريس: والأولى الرجوع إلى أهل هذه الصناعة، وهم النسابون، وأصحاب السير والأخبار والتواريخ، مثل الزبير بن بكار، فى كتاب أنساب قريش، وأبى الفرج الأصفهاني، فى مقاتل الطالبين، والبلاذرى، والمزنى، صاحب كتاب لباب أخبار الخلفاء، والعمري النساء حقق ذلك، فى كتاب المجدى، فإنه قال: وزعم من لا بصيرة له، إن عليا الأصغر، هو المقتول بالطف، وهذا خطأ وهم وإلى هذا ذهب صاحب كتاب الزواجر والمواعظ، وابن قتيبة فى المعارف، وابن جرير الطبرى المحقق لهذا الشأن، وابن أبى الأزر فى تاريخه، وأبو حنيفة الدينورى فى الأخبار الطوال، وصاحب كتاب الفاخر، مصنف من أصحابنا الإمامية، ذكره شيخنا أبو جعفر، فى فهرست المصنفين، وأبو علي بن همام، فى كتاب الأنوار، فى تواريخ أهل البيت، ومواليدهم، وهو من جملة أصحابنا المصنفين المحققين، فهؤلاء جميعاً أطبقوا على هذا القول، وهم أبصر بهذا النوع. (ج١، ص ٦٥٤ - ٦٥٦)

كان المقتول عليا الأكبر، وكان عليا الأصغر الإمام المعصوم بعد أبيه الحسين ع فإنه كان زين العابدين، يوم الطف، ثلاث وعشرون سنة، ومحمد ولده الباقر (ع)، حى، له ثلاث سنين وأشهر. (ج١، ص ٦٥٧)

الشجرة المباركة في أنساب الطالبيّة

فخر الدين الرازي

أما البنون، فعلى الأكبر أمه ليلى الثقفية، وأم ليلى ميمونة بنت أبي سفيان ابن حرب، ولهذا دعاه أهل الشام إلى الأمان وقالوا: إن لك رحماً بأمر المؤمنين يزيد بن معاوية، ويريدون رحم ميمونة. فقال على بن الحسين (ع): لقرابة رسول الله أحق بالرعاية من قرابة يزيد ابن معاوية، ثم شد عليهم وأنشأ يقول: أنا على بن الحسين بن على أنا وبيت الله أولى بالنبي أضربكم بالسيف أحمى عن أبي ضرب غلام هاشمى عربى وقاتل حتى قتل، ولا عقب له بالإجماع. (ص ٧٢)

الكامل في التاريخ

ابن الأثير

ثم قام الحسين إلى رحله ثم سار ليلا ساعة فخفق برأسه خفقة ثم انتبه وهو يقول إنا لله وإنا إليه راجعون والحمد لله رب العالمين. فأقبل إليه ابنه على بن الحسين فقال يا أبت جعلت فداك مم حمدت واسترجعت قال يا بنى إني خفقت [برأسى] خفقة فعن لى فارس على فرس فقال القوم يسيرون والمنايا تسير إليهم فعلمت أن أنفسنا نعتت إلينا فقال يا أبت لا أراك الله سوء ألسنا على الحق؟ قال: بلى والذي يرجع إليه العباد. قال: إذن لا نبالي أن نموت محقين. فقال له: جزاك الله من ولد خيرا ما جزى ولد عن والده. (ج ٤، ص ٥١)

ثم ركب الحسين راحلته وتقدم إلى الناس ونادى بصوت عال يسمعه كل الناس فقال: أيها الناس اسمعوا قولى ولا تعجلونى حتى أعظكم بما يجب لكم على وحتى اعتذر إليكم من مقدمى عليكم فإن قبلتم عذرى وصدقتم قولى وأنصتتمونى كنتم بذلك أسعد ولم يكن لكم على سبيل وأن لم تقبلوا منى العذر (فأجمعوا أمركم وشركاءكم ثم لا يكن أمركم عليكم غمة ثم اقضوا إلى ولا تنتظروا) (إن ولى الله الذى نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين)! قال فلما سمع أخواته قوله بكين وضحن وارتفعت أصواتهن فأرسل إليهم أخاه العباس وابنه عليا ليسكتاهن وقال لعمرى ليكثرن بكأؤهن. (ج ٤، ص ٦١)

وبعث المختار إلى قاتل علي بن الحسين وهو مرة بن منقذ من عبد القيس وكان شجاعاً فأحاطوا بداره فخرج إليهم على فرسه وبيده رمحه فطاعنهم فضرب على يده وهرب منهم فنجا ولحق به مصعب بن الزبير وشلت يده بعد ذلك. (ج٤، ص٢٤٣)

و كان أول من قتل من آل بني أبي طالب يومئذ على الأكبر بن الحسين وأمة ليلي بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفية وذلك أنه حمل عليهم وهو يقول: (أنا على بن الحسين بن علي نحن ورب البيت أولى بالنبى) (تالله لا يحكم فينا ابن الدعى) ففعل ذلك مرارا فحمل عليه مرة بن منقذ العبدى فطعنه فصرع وقطعه الناس بسيوفهم فلما رآه الحسين قال قتل الله قوما قتلك يا بنى ما أجرأهم على الله وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفاء وأقبل الحسين إليه ومعه فتياه فقال احملوا أخاكم فحملوه حتى وضعوه بين يدي الفسطاط الذى كانوا يقاتلون أمامه. (ج٤، ص٧٤)

وقتل على بن الحسين بن علي وأمه ليلي ابنة أبي مرة بن عروة الثقفى وأما ميمونة ابنة أبي سفيان بن حرب قتله منقذ بن النعمان العبدى. (ج٤، ص٩٢)

شیر الأتران

ابن نما الحلى

ثم سار (ع) حتى وصل الثعلبية نصف النهار فرقد واستيقظ فقال قد رأيت هاتفا يقول أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنة فقال له ابنه على يا أبه أفلسنا على الحق قال بلى يا بنى والذى إليه مرجع العباد فقال اذن لا نبالى به الموت. (ص٣٢)

وجدوا فى القتال حتى قتلوا فلما لم يبق معه الا الأقل من أهل بيته خرج على بن الحسين (ع) و كان من أحسن الناس وجها. فاستأذن أباه فى القتال فأذن له ونظر إليه وأرخى عبرته ثم قال اللهم اشهد أنه قد برز إليهم غلام يشبه رسول الله خلقا وخلقا ومنطقا فقاتل وهو يقول انا على بن الحسين بن علي نحن وبيت الله أولى بالنبى والله لا يحكم فينا ابن الدعى فقاتل قتالا شديداً وقتل جمعاً كثيراً ثم رجع إلى الحسين (ع) و قال يا ابه العطش قتلتى وثقل الحديد قد أجهدنى فبكى وقال وا غوثاه قاتل قليلا فما أسرع الملتقى بجذك محمد صلى الله عليه وآله ويسقيك بكأسه الأوفى فرجع إلى موقف نزالهم ومازق مجالهم فرماه منقذ بن مرة العبدى فصرعه واحتواه القوم فقطعوه فوقف (ع) وقال قتل الله قوما قتلك فما أجرأهم على الله وعلى انتهاك حرمة الرسول واستهلت عيناه بالدموع ثم قال على الدنيا بعدك العفاء وخرجت زينب أخت الحسين تنادى يا حبيبها و جاءت فأكبت عليه فاخذها الحسين فردها إلى الفسطاط. (ص٥١)

البحرسة في نسب النبي وأصحاب العشرة

أبرى

و كان عليُّ الأكبر قُتل مع الحسين مع جملة من قتل من بنته و بنى أخيه الحسن و بنى عمّه عقيل. (ج٢، ص٢١٨)

وولد الحسين، رضى الله عنه، عليا الأكبر: أمّه مَرَّة بنتُ عُرْوَة بن مسعود التَّقْفِيّ. كذا قال محمد بن شبل في روايته غير ابن شبل هي بنت مَرَّة بن عروة ابن مسعود، وقُتل مع أبيه الحسين. (ج٢، ص٢٢٣)

مطالب السؤول في مناقب آل الرسول (ع)

محمد بن طلحة الشافعى

كان له من الأولاد ذكور وإناث عشرة: ستة ذكور وأربع إناث، فالذكور: على الأكبر، على الأوسط وهو سيد العابدين وسيأتى ذكره فى بابہ إن شاء الله، وعلى الأصغر، ومحمد و عبد الله، وجعفر. فأما على الأكبر فإنه قاتل بين يدي أبيه حتى قتل شهيدا. (ص٣٩٢)

محدثات الوردية في مناقب الأئمة الزيدية

حميد بن احمد محلى

و على فى قول العقيقى و كثير من الطالبية لا عقب له، قتل مع أبيه و هو الأكبر فى قول من ذكرنا من أهل النسب و أمه: ليلى ابنة أبى مرة ابن عروة بن مسعود الثقفية و أمها: ميمونة ابنة أبى سفيان بن حرب بن أمية بن

عبد شمس و لهذا ناداه رجل من أهل الشام حين برز للقتال بين يدي أبيه صلوات الله عليه و قال له: إن لك رحما بأمبر المؤمنين يعنى يزيد و هو يريد رحم ميمونة ابنة أبى سفيان، فإن شئت أمناك! فقال له: ويلكم لقرابة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أحق أن ترعى! و قاتل حتى قتل. (ج١، ص٢٠١)

فما بقى أحد من أصحاب الحسين (ع) إلا أصابه من رميهم سهم، ثم قاتل عليه السلام هو و أهل بيته و أصحابه حتى قتلوا كلهم و فيهم بضعة عشر شابا من أهل بيته ... و على بن الحسين الأكبر و أمه: ليلى بنت مرة بن عروة بن مسعود بن معتب الثقفى و أمها: ميمونة بنت أبى سفيان بن حرب، قتله مرة بن منقذ بن النعمان الكندى و كان يحمل عليهم و يقول: أنا على بن الحسين بن على أنا على بن الحسين بن على نحن و بيت الله أولى بالنبى. حتى قتل صلى الله عليه. (ج١، ص٢٥٧)

مذكرة الخواص

سبط بن الجوزى

كان له خمسة عشر ذكرا و ثمان بنات فمن الذكور على الأكبر (ص١٩٤)

و قتل على بن الحسين بن على و هو على الأكبر و أمه ليلى بنت مرة الثقفية، قتله مرة بن سعد العبدى ... قتلوا من آل أبى طالب تسعة عشر... و كانا من ولد الحسين اثنان على (ص٢٢٩)

أول قتيل منهم: العباس بن على، ثم على بن الحسين الأكبر خرج هو يقول: أنا على بن الحسين بن على نحن و بيت الله أولى بالنبى من شمر و عمرو ابن الدعى. فطعنه رجل فقتله (ص٢٣٠)

(على الأكبر): قتل مع أبيه يوم كربلاء و لا بقية له و أمه بنت أبى مر بن عروة ابن مسعود الثقفى و أمها بنت أبى سفيان بن حرب (ص٢٩٤)

كفاية الطالب

الكنجى الشافعى

و هم أحد و عشرون نفساً من اهل بيته... و ابناه على و عبد الله. (ص٤٤٦)

بغية الطلب فى تاريخ حلب

ابن العديم

فلم يزل أصحاب الحسين يقاتلون ويقتلون حتى لم يبق معه غير أهل بيته فكان أول من تقدم منهم فقاتل على بن الحسين وهو على الأكبر فلم يزل يقاتل حتى قتل طعنه مرة بن منقذ العبدى فصرعه وأخذته السيوف فقتل. (ج ٦، ص ٢٦٢٨)

اللهوف في قتل الطوف

السيد ابن طاووس

قال الراوى: ثم سار حتى نزل التعلبية وقت الظهيرة فوضع رأسه فرقد ثم استيقظ فقال قد رأيت هاتفا يقول أنتم تسرعون والمنايا تسرع بكم إلى الجنة فقال له ابنه على يا أبة أفلسنا على الحق فقال بلى يا بنى والله الذى إليه مرجع العباد فقال: يا أبة إذن لا نبالى به الموت، فقال الحسين (ع) جزاك الله يا بنى خير ما جزا ولدا عن والده. (ص ٤٣)

فلما لم يبق معه سوى أهل بيته خرج على بن الحسين (ع) و كان من أصبح الناس وجهها وأحسنهم خلقا فاستأذن أباه فى القتال فأذن له ثم نظر إليه نظرة آيس منه وأرخى عليه السلام عينه وبكى ثم قال: اللهم أشهد فقد برز إليهم غلام أشبه الناس خلقا وخلقا ومنطقا برسولك صلى الله عليه وآله وسلم وكنا إذا اشتقنا إلى نبيك نظرنا إليه فصاح وقال يا بن سعد قطع الله رحمك كما قطعت رحمتي فتقدم نحو القوم فقاتل قتال شديداً وقتل جمعاً كثيراً ثم رجع إلى أبيه وقال يا أبت العطش قد قتلنى وثقل الحديد قد أجهدنى فهل إلى شربة من الماء سبيل فبكى الحسين (ع) وقال وا غوثاه يا بنى قاتل قليلا فما أسرع ما تلقى جدك محمد صلى الله عليه وآله وسلم فيسقيك بكأسه الأوفى شربة لا تظمأ بعدها أبداً فرجع إلى موقف النزال وقاتل أعظم القتال فرماه منقذ بن مرة العبدى به سهم فصرعه فنادى يا أبتاه عليك منى السلام هذا جدى يقرئك السلام ويقول لك عجل القدوم علينا ثم شهق شهقة فمات فجاء الحسين (ع) حتى وقف عليه ووضع خده على خده وقال قتل الله قوما قتلوك ما أجرأهم على الله وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفا. قال الراوى: خرجت زينب بنت على علىها السلام تنادى يا حبيباه يا بن أخاه وجاءت فأكبت عليه فجاء الحسين (ع) فأخذها وردها إلى النساء. (ص ٦٧ - ٦٨)

الدر المنظم

يوسف بن حاتم الشامي المشغري العاملي

و لم يزل يتقدم رجل من أصحابه فيقتل، حتى لم يبق مع الحسين (ع) إلا أهل بيته خاصة. فتقدم ابنه على بن الحسين (ع) وأمه ليلى بنت أبي قرّة بن عروة بن مسعود الثقفي، وكان من أصبح الناس وجهها، وله يومئذ تسع عشرة سنة، فشد على الناس وفعل ذلك مرارا، وأهل الكوفة يتقون قتله، فبصر به مرة بن منقذ العبدى فقال: على آتام العرب إن مر بي به فعل مثل ذلك إن لم أئكله أباه. فمر يشد على الناس كما مر في الأول، فاعترضه مرة بن منقذ فطعنه فصرعه، واحتواه القوم فقطعوه بأسيا فهمم. فجاء الحسين (ع) حتى وقف عليه فقال: قتل الله قوما قتلوك يا بنى، ما أجرأهم على الرحمن وعلى انتهاك حرمة الرسول (صلى الله عليه وآله)، وانهملت عيناه بالدموع، ثم قال: على الدنيا بعدك العفا. وأمر فتياه فقال: احملوا أخاكم، فحملوه حتى وضعوه بين يدي الفسطاط. (ص ٥٥٥)

و ادخل عيال الحسين (ع) على ابن زياد لعنه الله وفيهم على بن الحسين (ع). فقال له: من أنت؟ قال: أنا على بن الحسين قال: أليس قتل الله على بن الحسين؟ فقال له على (ع): قد كان لى أخ يسمى عليا قتله الناس. فقال ابن زياد: بل الله قتله. فقال على (ع): الله يتوفى الأنفس حين موتها. (ص ٥٦١)

وعلى بن الحسين الأصغر قتل مع أبيه بالطف، وقد تقدم ذكره، وأمه: ليلى بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفية. (ص ٥٧٥)

تاريخ المختصر الدول

ابن العبري

وناهضهم القتال يوم عاشوراء وهو يوم الجمعة ومعه تسعة عشر إنسانا من أهل بيته فقتل الحسين (ع) عطشانا وقتل معه سبعة من ولد على بن أبي طالب (ع) و ثلاثة من ولد الحسين (ع). (ص ١١٠)

كشف الغمة في معرفة الأئمة

على بن أبي الفتح الإربلي

فالذکور علی الأكبر و علی الأوسط و هو زین العابدین ... فأما علی الأكبر فإنه قاتل بین یدی أبيه حتى قتل شهيدا ... و علی بن الحسین الأكبر قتل مع أبيه بالطف و أمه لیلی بنت أبي مرة بن عروة بن مسعود الثقفية. (ج٢، ص٢٤٩)

و عرض عليه علی بن الحسین (ع) فقال له من أنت فقال أنا علی بن الحسین فقال أليس الله قد قتل علی بن الحسین فقال له علی (ع) قد كان لی أخ یسمى علیا قتله الناس فقال له ابن زیاد بل الله قتله فقال علی ابن الحسین (ع) الله یتوفى الأنفس حين موتها. (ج٢، ص٢٧٨)

فخار العقبی

محب الطبری

ولد له ست بنین و ثلاث بنات علی الأكبر و استشهد مع أبيه. (ص١٥١)

مناقب آل محمد

الموصلی

و كان أول قتيل من آل أبي طالب علی الأكبر ابن الحسین بن علی. (ص١٠٣)
فالذکور أربع: علی الأكبر الشهيد معه فی الطف و من الناس من ينكر قتله و ليس به صحيح (ص١٠٧)